

خاندان و یاران رسول خدا ﷺ

موضع گیری اهل سنت و شیعه
درباره ی عقاید، فضایل، فقه و فقه های خاندان پیامبر،
فقه و اصول فقه شیعه

(این بحث چکیده ای است از کتاب منهاج السنة نوشته ی ابن تیمیه)

تحقیق و تنظیم از:

محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم رَحِمَهُمُ اللّٰهُ

شناسنامه کتاب

نام کتاب:	خاندان و یاران رسول خدا ﷺ
نویسنده:	محمد بن عبدالرحمن بن محمد بن قاسم رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ
تیراژ:	۳.۰۰۰
سال چاپ:	۱۳۸۸ هـ ش برابر با ۱۴۳۱ هـ ق
نوبت چاپ:	
آدرس ایمیل:	aqeedehlibrary@gmail.com
سایت‌های مفید:	www.aqeedeh.com www.islamtxt.com www.ahlesonnat.net www.isl.org.uk www.islamtape.com

فهرست موضوعات

مقدمه	۱
آل رسول خدا ﷺ	۳
دوستان و یاران حضرت محمد ﷺ	۵
عقاید صحابه و نزدیکان پیامبر ﷺ و موضع گیری اهل سنت و شیعه درباره‌ی آن‌ها	۷
عقاید صحابه ﷺ	۷
عقاید ائمه و بزرگان اهل بیت ﷺ	۹
توحید و اقسام سه گانه‌ی آن	۱۰
مذهب سلف صالح درباره‌ی توحید اسماء و صفات و درباره‌ی قرآن و رؤیت خدا	
در جهان آخرت	۱۲
عقیده‌ی سلف صالح درباره‌ی قرآن	۱۲
عقیده‌ی سلف صالح درباره‌ی رؤیت خدا در جهان آخرت	۱۴
شیعیان در عین اینکه در اکثر اصول مورد اختلاف شان با اهل سنت و جماعت، با	
اجماع صحابه مخالفت می کنند، با اجماع اهل بیت نیز مخالفت می کنند	۱۴
توحید امامیه	۱۶
اختلاف شیعه امامیه در توحیدشان	۱۶
چه زمانی این غلو و تعطیل در میان شیعیان پیدا شد؟	۱۷
متأخرین رافضی در شرک همچون مسیحیان اند	۱۸
برخی از این نوع غلو در میان گروهی از اهل عبادت و زهد دیده می شود	۲۱
قدر	۲۴
ایمان به آن و دیدگاه اهل سنت و اهل بیت درباره‌ی آن	۲۴
اختلاف نظر شیعیان درباره‌ی قدر	۲۵
زیدیه	۲۸
اختلاف قدریه در ظلم و عدل و تحلیل و بررسی آن	۲۸

نبوت.....	۳۱
عصمت پیامبران و غلو رافضی‌های امامیه درباره‌ی آن.....	۳۱
پیامبران بر فسق و دروغ اصرار نمی‌ورزند.....	۳۲
امامت.....	۳۴
امام معصوم، خود پیامبر اکرم ﷺ است.....	۳۴
شیعیان بیشتر از هر کسی از پیروی پیامبر معصوم ﷺ به دورند.....	۳۶
جز رافضی‌های امامیه کسی معتقد به عصمت ائمه نیست و در این مورد کسی موافق آنان نیست، مگر کسانی که بدتر از آنان باشند.....	۳۹
رافضی‌ها در برتر دانستن ائمه‌ی خود و تسلیم دین به آنان همانند مسیحیان هستند.....	۴۰
اطاعت کردن اهل سنت از حاکمان، مقید است.....	۴۱
شرط عصمت در ائمه مقدور نیست و امت اسلام به ضمانت عصمت ائمه امر نشده است.....	۴۲
به واسطه‌ی شرط عصمت ائمه هیچ منفعتی در دین و دنیا حاصل نمی‌گردد.....	۴۴
ائمه در تعداد معینی محصور نیستند.....	۴۴
حضرت علی ﷺ قبل از کشته شدن حضرت عثمان ﷺ نه ادعای امامت کرده و نه ادعای عصمت، و نصی مبنی بر عصمت او وجود ندارد.....	۴۵
هیچ نصی بر تعیین حضرت علی ﷺ به عنوان جانشین پیامبر ﷺ وجود ندارد.....	۴۶
حضرت علی ﷺ با دفن پیامبر ﷺ از امامت باز نماند.....	۴۷
حضرت ابوبکر ﷺ اصلاً در سپاه اسامه نبود تا با حضرت علی ﷺ نزاع و اختلاف نداشته باشد.....	۴۸
مذهب زیدیه راجع به امامت حضرت علی ﷺ و امامان پس از او.....	۴۸
بر امامت بقیه‌ی دوازده امام نیز نصی وجود ندارد.....	۵۰
حدیث «دوازده امام» بر ائمه‌ی شیعه منطبق نیست.....	۵۱
امام دوازدهم مفقود است، پس نمی‌تواند امام باشد.....	۵۳

شیعیان درباره‌ی ائمه‌ی خود از جمله امام منتظرشان که مدعی وجود نصّ بر امامت	
شان هستند، اختلاف نظر دارند.....	۵۵
مقاصد امامت: قدرت و علم.....	۵۶
فضایل صحابه و خویشاوندان پیامبر ﷺ و دیدگاه اهل سنت و تشیع درباره‌ی آنها	
.....	۵۸
اساس ستایش و تمجید در قرآن بر مبنای ایمان و کارهای شایسته است نه بر مبنای	
نسب و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی.....	۵۸
حق آل حضرت محمد ﷺ بر امت اسلام، محبت و دوست داشتن بیشتر آنان از دیگران	
است.....	۶۰
رعایت حقوق نزدیکان پیامبر ﷺ و حضرت فاطمه علیها السلام توسط دو خلیفه: حضرت	
ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما.....	۶۱
محبت اهل سنت نسبت به حضرت علی رضی الله عنه و نکوهش آنان بر کسانی که او را دشنام	
می‌دادند.....	۶۳
رعایت حقوق حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما توسط نزدیکان و خویشاوندان	
پیامبر ﷺ.....	۶۳
عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفای راشدین تا دوازده خلیفه.....	۶۵
دلالت قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در	
زمان خلافت و قدرت، همراه آنان بودند و زمان فتنه و آشوب را دیدند، به خلاف	
کسانی چون رافضی‌ها و خوارج که در زمان فتنه سر بر آوردند.....	۶۷
بدگویی رافضی‌ها از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و سایر صحابه و امت اسلام به	
جز هم کیشان خودشان.....	۷۰
رافضی‌ها ادعا می‌کنند که صحابه و پیروان آنها کافر و مرتد شده‌اند.....	۷۱
کسانی که از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما عیب و ایراد می‌گیرند.....	۷۲
تمام آنچه که به عنوان عیب و ایراد مطرح می‌کنند، بیشترش دروغ است.....	۷۲

رافضی‌ها از سه دسته‌ی مذکور در آیه‌ی زیر خارج اند..... ۷۳
 تهمت و بدگویی به صحابه نارواتر و زشت‌تر از تهمت و بدگویی به دیگران است. ۷۴
 به شیعیان امر شده که برای صحابه طلب آمرزش کنند اما آنان صحابه را دشنام دادند
 ۷۷
 شیعیان، کسانی را که خلافت خلفای سه‌گانه قبول دارند، ناصبی می‌نامند..... ۷۹
 شیعیان، علی‌ای را که وجود ندارد دوست می‌دارند و با علی‌ای که متصف به صفات
 حقیقی‌اش است دشمنی می‌ورزند..... ۸۰
 شیعه، اهل بیت (حضرت علی و دو پسرش) را تحقیر و خوار می‌کنند..... ۸۱
 شیعیان، زید بن علی و امثال او را که از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بودند، نفرین
 کردند و به کفر و فسق آنان شهادت دادند..... ۸۳
 رافضی‌ها برای به قتل رساندن هاشمیان و اسارت زنان و کودکان هاشمی تلاش
 کردند..... ۸۳
 رافضی‌ها بیشتر از همه‌ی مردم به اهل بیت بی‌حرمتی کرده و عیب و ایراد می‌گیرند
 ۸۴
 توهین رافضی‌ها به حضرت عایشه در حالی که او از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است، و
 توهین آنان به حضرت عباس و مدح و تمجید آنان از ابوطالب که کافر مُرد و مدح و
 تمجیدشان از آذر، پدر حضرت ابراهیم و پدر و مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و پسر نوح..... ۸۵
 تهمت رافضی‌ها به حضرت عایشه علیها السلام و همسر نوح علیه السلام..... ۸۹
 توهین رافضی‌ها به حضرت فاطمه علیها السلام..... ۹۰
 رافضی‌ها، دشمنان خداوند از جمله یهود و نصارا و مشرکان و گروه‌های بی‌دین را
 دوست می‌دارند و به آنان در مبارزه با مسلمانان و آل حضرت محمد صلی الله علیه و آله کمک و
 همکاری می‌نمایند..... ۹۱
 سرمایه‌ی اصلی رافضی‌ها تقیه است که همان نفاق می‌باشد..... ۹۵

- هر آنچه که از اهل بیت در باره‌ی تقیه نقل شده، دروغ است و کسی از آنان به گفتن این حرفها مجبور نشده است..... ۹۷
- دروغ بستن رافضی‌ها بر خدا و پیامبر ﷺ و بر صحابه و نزدیکان پیامبر ﷺ..... ۹۸
- برخی از دروغ‌های رافضی‌ها بر خداوند و تحریف قرآن از جانب آنان..... ۹۹
- دروغگویی رافضی‌ها در روایت از رسول خدا ﷺ..... ۱۰۲
- رافضی‌ها سندهای متصل صحیحی ندارند..... ۱۰۴
- دروغ بستن رافضی‌ها بر صحابه، و اهل بیت و بر ابوذر، و سلمان و عمار ؓ..... ۱۰۴
- تعصب و حماقت‌های رافضی‌ها..... ۱۰۶
- هدف شیعیان از برگزاری عزاداری و نوحه‌خوانی برای حضرت حسین..... ۱۱۲
- دروغ‌هایی که درباره‌ی کشته شدن حضرت حسین روایت می‌کنند..... ۱۱۲
- چه کسی دستور قتل حضرت حسین را صادر کرد؟..... ۱۱۳
- چه کسی با چوبدستی به دندان‌های پیشین حضرت حسین زد؟!..... ۱۱۴
- حضرت حسین مظلومانه کشته شد..... ۱۱۵
- مردم نسبت به کشته شدن حضرت حسین سه دسته‌اند..... ۱۱۵
- شیعه..... ۱۱۷
- پیدایش شیعه و تقسیم آنان به رافضیه و زیدیه..... ۱۱۷
- در میان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بداند..... ۱۱۹
- تعداد فرقه‌های شیعه..... ۱۱۹
- زیدیه..... ۱۲۰
- مذهب زیدی‌ها راجع به برتری دادن میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت علی، و راجع به قضیه‌ی خلافت و شورش بر ائمه و راجع به احکام..... ۱۲۰
- خوارج پیشگامان و بزرگان این رافضی‌ها هستند و رافضی‌ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند..... ۱۲۳

شری که در اثر خروج علیه حاکمان ایجاد می‌شود غالباً از خیر ناشی از آن بیشتر و
 بزرگ‌تر است..... ۱۲۴

شیعه اساس هر فتنه و شری است..... ۱۲۴

در میان بزرگان و شیوخ رافضیه در هیچ زمینه‌ای از علوم اسلامی و زهد و سخن حق،
 امام و پیشوایی وجود ندارد..... ۱۲۵

حجت‌های آنان و نهایت جهل شان..... ۱۲۸

در میان پادشاهان و وزرایی که اسلام را یاری دادند، یک رافضی یافت نمی‌شود.
 رافضی‌ها کجا یافت می‌شوند؟..... ۱۲۹

مذهب اثنا عشریه بدعت‌ها و منکرات عظیمی را جمع کرده است..... ۱۳۰

اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در
 اسلام را داشت..... ۱۳۱

امیران آنها نیز هدفشان در حکومت، تباه کردن دین بود..... ۱۳۲

غلات شیعه اسماعیلیه، نصیری و قرامطه باطنیه..... ۱۳۴

اسماعیلیه..... ۱۳۴

نصیریه..... ۱۳۵

قرامطه باطنیه..... ۱۳۶

تعطیل صفات خدا از شرک بزرگتر است..... ۱۳۷

علم به وجود صانع و حدوث عالم راه های زیادی دارد..... ۱۳۷

فرقه‌ی ناجیه وصف حال اهل سنت و جماعت است نه رافضی‌ها و سایر فرق ۱۴۰

حکم هفتاد و دو فرقه اگر در کفر و یا شرک واقع نشوند..... ۱۴۵

اهل بدعت‌ها اهل شبهات هستند..... ۱۴۷

اصول فقه شیعه..... ۱۴۹

رافضی‌ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند..... ۱۴۹

تکیه‌گاه شیعیان در تفسیر..... ۱۴۹

تکیه‌گاه شیعیان در حدیث	۱۵۰
تکیه‌گاه شیعیان در فقه	۱۵۰
کتاب‌های رافضی‌ها درباره‌ی مسائل اختلافی، اصول فقه، شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد	۱۵۲
شیعه درباره‌ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‌کنند، راه خطا را پیموده‌اند	۱۵۳
اهل سنت همان کسانی هستند که خداوند به واسطه‌ی آنان دینش را حفظ کرده است	۱۵۴
فقه شیعه	۱۵۵
احکام فرعی شیعیان سه دسته‌اند	۱۵۵
برخی از موارد ناپسند رافضی‌ها که در آن شبیه یهود و نصاری عمل کرده‌اند	۱۵۵
شیعیان پاها را نمی‌شویند و خُفین را مسح نمی‌کشند	۱۵۸
رافضی‌ها کف و پشت پاهایشان را نمی‌شویند	۱۶۰
یک پنجم (خمس) درآمد و کار مسلمانان از آنان گرفته می‌شود و به جانشین معصوم در نزد رافضی‌ها پرداخت می‌گردد	۱۶۱
رافضی‌ها متعه (ازدواج موقت) را جایز می‌دانند در حالی که متعه حتی در نزد اهل بیت حرام است	۱۶۳
شیعیان عبارت «حی علی خیر العمل» را به اذان افزودند	۱۶۶
ذکر هر عبارتی غیر از شهادتین در اذان از بزرگ‌ترین گمراهی‌هاست	۱۶۷
صلوات فرستادن فقط برای حضرت علی بدون دیگران اشتباه است	۱۶۸
اعلام رضایت فقط از حضرت علی و یا دوازده امام و یا کشیدن تصویر آنان بر دیوار و یا تلقین آنان بر میت بدعت ناپسند است. قصد آنان از این کار چیست؟	۱۶۹
آنچه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی‌ها و دیگران، رها نمی‌شود	۱۷۰

- فقه‌های اهل بیت ۱۷۱
- علمای اهل بیت ائمه‌ی اهل سنت نیز هستند ۱۷۱
- علم حضرت علی علیه السلام ۱۷۱
- بررسی روایاتی که راجع به علم حضرت علی نقل شده‌اند ۱۷۲
- علوم باطلی که به حضرت علی نسبت داده‌اند ۱۷۳
- حضرت علی علیه السلام علم غیب نداشت! ۱۷۴
- حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام، روایت، علم و زهدشان ۱۷۶
- محمد بن علی بن ابی طالب (محمد بن حنفیه) ۱۷۶
- ابن عباس رضی الله عنه، روایت و فتوهای او ۱۷۷
- علی بن حسین، روایت او و آنچه که از او روایت شده است، و مناقب این بزرگوار ۱۷۸
- محمد بن علی، باقر، کسانی که او از آنان علم آموخته و کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند و علم او ۱۷۹
- جعفر بن محمد (صادق) ۱۷۹
- آنچه که به دروغ به او نسبت داده‌اند ۱۸۰
- موسی بن جعفر (کاظم) ۱۸۱
- علی بن موسی (رضا) ۱۸۲
- محمد بن علی (جواد) ۱۸۲
- علی بن محمد (هادی) که به او عسکری هم گفته می‌شود ۱۸۳
- حسن بن علی (عسکری) ۱۸۳
- محمد بن حسن عسکری (مهدی منتظر) ۱۸۴
- خلاصه‌ای درباره‌ی فضیلت و علم امامان دوازده‌گانه ۱۸۴
- شافعی مطلبی ۱۸۵
- بنی‌هاشم در زمان ابن تیمیه ۱۸۵

مقدمه

حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پیامبران به عنوان مژده رسانان و بیم دهندگان فرستاد و همراه آنان کتابی به حق نازل کرد تا میان مردم در آنچه بر سرش اختلاف داشتند، داوری کند، و در آن اختلاف نکردند مگر کسانی که به آنها کتاب داده شده بود، آن هم بعد از رسیدن شواهد روشن، به خاطر افزون طلبی که میان شان بود. پس خدا به خواست خود کسانی را که ایمان آوردند به حقیقت چیزی که مورد اختلاف آنها بود، هدایت کرد، و خدا هر که را خواهد به راه راست هدایت می کند.

گواهی می دهم که هیچ معبود برحق جز خداوند یکتا و بی شریک نیست، همان گونه که خداوند متعال که همواره نگهبان عدل و درستی است گواهی می دهد که معبود برحق جز او نیست و فرشتگان و دانشوران نیز گواهی می دهند که هیچ معبود برحق جز خداوند شکست ناپذیر و فرزانه وجود ندارد.

و گواهی می دهم که محمد (ﷺ) بنده و فرستاده‌ی اوست که خدا به واسطه‌ی او به فرستادن پیامبرانش پایان داد و به وسیله‌ی او اولیای خود را هدایت نمود و بر اساس این آیه‌ی قرآن او را برانگیخت: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹]

«به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است! اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش!) بگو: خداوند مرا کفایت می کند هیچ معبودی جز او نیست بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است!» درود و سلام خدا بر او باد!

این نوشتار، مبحثی است که مباحث اصلی آن را از کتاب (منهاج^۱ السنة النبوية فی نقض کلام الشيعة و القدريه) اثر شیخ الإسلام ابن تیمیہ (رحمته الله) گرد آورده‌ام، کتابی که به بیان

موضع گیری اهل سنت و شیعه درباره ی عقاید خاندان و یاران و دوستان رسول خدا ﷺ و فضایل و فقه و فقه های آنان، و فقه و اصول فقه شیعه می پردازد.

هدف و انگیزه ی من در این کار، آگاه کردن مردم در خصوص حقیقت عقاید آن بزرگواران و راهنمایی آنان به سالم ترین راه که رهروش را رهایی می بخشد، است. همچنین علاقمند بودم که جوانان شیعه در این نوشتار چیزی را بیابند که آنان را به حق راهنمایی کرده و باطل را برایشان آشکار کند. تمام آن چه که مرا به این کار وادار کرد، خیرخواهی برای خدا و پیامبر (ﷺ) و پیشوایان اسلامی و عموم مسلمانان می باشد؛ همان گونه که رسول خدا ما را به آن راهنمایی کرده است.

کار من در این پژوهش، به ترتیب زیر است:

- ۱- مرتب کردن مسائل بحث.
- ۲- مسائل را با عناوینی که آن ها را روشن می کند، مشخص نموده ام.
- ۳- شماره ی آیات و سوره ها را قید نموده ام.
- ۴- احادیث موجود در آن را استخراج کرده و چاپ «المکتبة الإسلامية» - استانبول - ترکیه را درباره ی صحیحین ملاک قرار داده ام.
- ۵- به منابعی که از آنها نقل شده، ارجاع داده ام.
- ۶- به دو چاپ کتاب از منهاج السنة النبویة تکیه کرده ام: چاپ مکتبة الریاض الحدیثة در دو جزء (جزء اول و جزء دوم) و چاپ مطبعة الأمیریة در بولاق مصر به سال ۱۳۲۲هـ و در جاهای مبهم به چاپ جامعة الإمام محمد بن سعود الإسلامية، با تحقیق دکتر محمد رشاد سالم مراجعه کرده ام.

محمد بن عبدالرحمن بن قاسم

۱۴۰۷هـ

آل رسول خدا ﷺ

قول صحیح این است که آل رسول خدا ﷺ همان اهل بیت او هستند. این قول از شافعی و احمد نقل شده و ابوجعفر و دیگران نیز آن را برگزیده‌اند.

همه‌ی بنی هاشم همچون عباس و پسرش و حارث بن عبدالمطلب و همچنین دختران پیامبر ﷺ نیز در این مجموعه قرار می‌گیرند. همچنین بر اساس یکی از دو قول، پسران مطلب نیز مشمول آل پیامبر هستند.

قول صحیح این است که همسران پیامبر ﷺ، آل آن حضرت محسوب می‌شوند؛ چون در صحیحین به نقل از پیامبر ﷺ روایت شده که آن حضرت به مسلمانان می‌آموخت که این گونه بر او صلوات بفرستند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَزْوَاجِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ»^۱ «پروردگارا، بر محمد و همسران و نسل او درود بفرست!» چون مطابق قرآن همسر ابراهیم علیہ السلام آل و اهل بیت او و همسر لوط علیہ السلام نیز آل و اهل بیت او هستند.^۲ پس چگونه می‌شود که همسران پیامبر ﷺ جزء آل و اهل بیت او قرار نگیرند؟ به علاوه در این آیات آمده است: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۖ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ (۳۰) وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَاعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۝ (۳۱) يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُ أَكْأَمَرٍ مِنَ النِّسَاءِ ۚ إِنَّ أَنْفِئَتْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۝ (۳۲) وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ ۚ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

۱- بخاری این روایت را در کتاب الدعوات (۸۰) ب (۳۳) و مسلم آن را در باب الصلاة على النبي ع بعد التشهد ج (۱) ص (۳۰۶) و امام احمد در ج (۵) ص (۳۷۴) با لفظ «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، وَعَلَى أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ...» استخراج کرده‌اند.

۲- ﴿فَرَأَىٰ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ ۝ (۶۵)﴾ [الذاریات: ۲۶] «به دنبال آن، پنهانی به سوی خانواده‌ی خود رفت، و گوساله‌ی فربه‌ای را (که بریان کرده بودند، برای ایشان) آورد.» ﴿فَأَسْرَ بِأَهْلِكَ يَفْطَعُ مِنْ أَيْلٍ﴾ [الحجر: ۶۵] «بنابراین، در پاسی از شب خانواده‌ات را با خود بردار.»

الرَّجَسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرُهُ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾ [الأحزاب: ۳۰ - ۳۳] «ای همسران پیغمبر! هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود، و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دو چندان خواهیم داد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم. ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونه هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیمار دلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید. (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهایی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را پردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.» بنابراین، می‌بینیم که در این آیات همه‌ی روی سخن با همسران پیامبر ﷺ بوده و امر و نهی و وعده و بیم دادن متوجه آنان است اما از آن جایی که روشن شده که فایده‌ی موجود در این آیات، همسران پیامبر (ص) و دیگر اهل بیت آن حضرت را در بر می‌گیرد، تطهیر در آیه با این خطاب مختص همسران پیامبر (ص) نیست بلکه شامل همه‌ی اهل بیت می‌شود، و حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین -علیهم السلام- به این حکم، مستحق ترند و بدین خاطر پیامبر (ص)، فقط برای آنان دعا کرد.

عترت نیز همه‌ی بنی‌هاشم می‌باشند و سرور عترت خود رسول خدا ﷺ است.^۱

۱ - منهاج السنة النبویة، چاپ بولاق ص (۲۱، ۱۰۵، ۶۵، ۶۶) و منهاج السنة ج ۲ ناشر (مکتبة الرياض الحديثة ص ۳۳۶-۳۳۷).

دوستان و یاران حضرت محمد ﷺ

در میان خویشاوندان و نزدیکان پیامبر ﷺ مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار وجود داشتند، و چنانچه اگر کسی از آنان همچون حضرت علی، جعفر، حسن و حسین ﷺ صاحب فضل بوده، فضل شان تنها به خاطر ایمان و تقوایشان بود، نه به خاطر رابطه‌ی خویشاوندی! پس آنان به اعتبار داشتن ایمان و تقوا دوستان آن حضرت هستند نه به اعتبار رابطه‌ی خویشاوندی.

دوستان و یاران پیامبر ﷺ مرتبه و درجه‌ای فراتر از خاندان او دارند. هر چند بعد از پیامبر ﷺ بر آل او صلوات فرستاده می‌شود اما اقتضایش این نیست که آنان از دوستان و یاران پیامبر ﷺ که صلوات بر آنان فرستاده نمی‌شود برترند؛ چون پیامبران و فرستادگان جزو دوستان آن حضرت هستند و آنان از اهل بیت پیامبر ﷺ برترند با این وصف پس از پیامبر (ﷺ) بر آنان درود فرستاده نمی‌شود.

بنابراین، گاهی امری به مفضول اختصاص داده می‌شود و لازمه اش این نیست که او از فاضل برتر است. دلیلش این است که بر همسران پیامبر ﷺ نیز صلوات فرستاده می‌شود همان گونه که در صحیحین آمده است.^۱ و به اتفاق همه‌ی دانشمندان اسلامی، پیامبران از همه‌ی همسران آن حضرت برترند.

اما پرهیزکاران امت پیامبر ﷺ نیز دوستان و یاران او هستند همان گونه که در صحیحین آمده است: «إِنَّ آلَ بَنِي فَلَانٍ لَيْسُوا لِي بِأَوْلِيَاءَ، إِنَّمَا وَلِيُّ اللَّهِ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ»:^۲ «آل بنی فلان اولیاء من نیستند ولی من فقط خدا و مؤمنان صالح هستند».

پیامبر ﷺ اظهار داشته که دوستان او مؤمنان صالح هستند. همچنین در حدیث دیگری آمده است: «إِنَّ أَوْلِيَاءِي الْمُتَّقُونَ، حَيْثُ كَانُوا وَ أَيْنَ كَانُوا»:^۳ «دوستان و یاران من پرهیزکاران و تقوایندگان هستند از هر جا و هر کجا که باشند».

۱ - حدیث پیش از این ذکر شد.

۲ - مسلم با شماره (۲۱۵) و بخاری در کتاب (۷۸) ب (۱۴) و امام احمد در ج (۴) ص (۲۰۳) آن را آورده‌اند.

۳ - امام احمد به نقل از معاذ بن جبل روایت کرده است: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِبِي الْمُتَّقُونَ مَنْ كَانُوا وَ حَيْثُ كَانُوا»:
«مستحق ترین افراد به من، پرهیزکاران هستند، هر کس و هر کجا که باشد».

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴] «و اگر بر ضد او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته.»

در حدیث صحیح به نقل از پیامبر ﷺ آمده است که می‌فرماید: «وَدَدْتُ أَنِّي رَأَيْتُ إِخْوَانِي قَالُوا: أَوْلَسْنَا إِخْوَانَكَ؟! قَالَ: بَلْ أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانِي قَوْمٌ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يُؤْمِنُونَ بِي وَلَمْ يَرُونِي»^۱ «دوست دارم که برادران خود را می‌دیدم. گفتند: مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: بلکه شما اصحاب من هستید. برادرانم قومی هستند که بعد از من می‌آیند، به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند.»

حال که چنین است، پس دوستان و یاران پیامبر-ص- تقواییشان هستند که بین او و آنان قرابت و نزدیکی دینی، ایمانی و تقوایی وجود دارد و این نزدیکی و قرابت دینی از نزدیکی و قرابت نسبی با عظمت تر است و نزدیکی بین قلب‌ها و روح‌ها عظیم تر از قرابت و نزدیکی بین جسم‌هاست.^۲

۱ - مسلم در ک (۲) ص (۲۴۹) و بخاری در ک (۴) ب (۳) آن را آورده اند.

۲ - ج (۴) ص (۲۱، ۲۲).

عقاید صحابه و نزدیکان پیامبر ﷺ و موضع گیری اهل سنت و شیعه درباره‌ی آنها

عقاید صحابه

صحابه در هیچ یک از قواعد و اصول اسلام دچار اختلاف نشدند: نه در توحید، نه در قضا و قدر، نه در امامت و رهبری و نه در مسائل احکام-، آنان در هیچ موردی از این موارد اختلاف لفظی با همدیگر نداشتند چه برسد به این که اختلاف و درگیری فیزیکی با هم داشته باشند. بلکه آنان صفات خداوند را که خود از آنها خبر داده، قبول داشتند و شباهت دادن او با صفات مخلوقات را نفی می کردند.

صحابه قضا و قدر را آن گونه که خدا و پیامبر از آن خبر دادند، پذیرفتند. آنان امر و نهی و وعده و وعید را قبول داشتند و حکمت خداوند در خلقت و امر او و همچنین قدرت بنده و توانایی او و عمل او همراه با قضا و قدر را پذیرفتند.

در زمان آنان کسی نبود که برای گناهان به قضا و قدر استدلال کند و قضا و قدر را حجتی برای کسی که سرکشی می کرد و یا کفر می ورزید، قرار دهد، و کسی علم خداوند و احسان و منت او بر اهل ایمان و طاعت را تکذیب نمی کرد و منکر این نبود که خداوند است که نعمت ایمان و طاعت را بر آنان ارزانی داشته و این نعمت را به آنان اختصاص داده و اهل کفر و معصیت را از آن محروم کرده است.

کسی نبود که منکر نیاز بنده به خداوند در هر چشم بر هم زدنی شود و منکر این باشد که هیچ توان و قدرتی در چیزی نیست مگر به واسطه‌ی او. کسی نبود که معتقد به این باشد که جایز است به کفر و شرک امر کند و از عبادت خداوند یگانه نهی کند و جایز باشد ابلیس و فرعون داخل بهشت و پیامبران داخل جهنم شوند، و امثال این گونه عقاید داشته باشد.

در میان آنان کسی نبود که اعتقاد قدریه و جبریه جهمیه داشته باشد، و کسی نبود که معتقد باشد کسی از اهل قبله تا ابد در آتش دوزخ می ماند و یا شفاعت پیامبر ﷺ را برای اهل گناهان کبیره تکذیب کند و یا بگوید ایمان فاسقان همچون ایمان پیامبران است.

بلکه روایات صحیحی از آنان ثابت شده که معتقد بودند هر کس به اندازه‌ی ذره‌ای ناچیز ایمان در قلبش باشد، با شفاعت پیامبر ﷺ از آتش دوزخ خارج می‌گردد و بر این باور بودند که ایمان انسان کم و زیاد می‌گردد.

کسی در میان صحابه نبود که بگوید: حضرت ابوبکر و عمر و عثمان امام نبودند و خلافت شان درست نبود^۱ و کسی نبود که بگوید: خلافت آنان بر اساس نص ثابت شده است. کسی نبود که معتقد باشد پس از کشته شدن حضرت عثمان فرد دیگری بهتر و برتر از حضرت علی بود و کسی در امامت از او مستحق‌تر بود.

این اصول و قواعدی که پس از صحابه مورد اختلاف نظر واقع شدند، صحابه در گفتار، هیچ اختلافی در این زمینه با هم نداشتند چه برسد به این که با شمشیر با همدیگر درگیر شوند. و کسی از آنان به خاطر قضیه‌ی امامت جنگ نکرده و قبل از حضرت علی هیچ جنگ و درگیری نه به جهت امامت و نه به جهت ولایت وجود نداشت.

هر کس اخبار جهان را با همه‌ی فرقه‌ها و آئین‌های آن، بررسی کند برایش روشن می‌شود که به هیچ وجه گروه یا طائفه‌ای بیشتر از صحابه‌ی پیامبر ﷺ که بنا به شهادت خداوند بهترین بندگان او بودند، بر هدایت و راهنمایی توافق و اتفاق نظر نداشته و از فتنه و تفرقه و اختلاف به دور نبوده‌اند؛ چون خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به خدا ایمان دارید».

همچنین در میان امت‌ها هیچ امتی بزرگتر از این امت بر هدایت، جمع نشدند و از تفرقه و جدائی و اختلاف دورتر نبودند؛ چون آنان به ریسمان الهی که همان کتاب نازل شده از سوی خدا و رسالت پیامبر بود، به کامل‌ترین شکل چنگ زدند. و هر کس به

۱- در اصل این گونه بوده و شاید هم صحیح نباشد.

چنگ زدن به ریسمان الهی که همان پیروی از کتاب و سنت است، نزدیک تر باشد، به هدایت، اجتماع، راهنمایی و صلاح اولی تر و از گمراهی، تفرقه و فتنه دور تر است.^۱

عقاید ائمه و بزرگان اهل بیت ﷺ

ائمه و بزرگان اهل بیت همچون علی بن ابی طالب علیه السلام و ابن عباس رضی الله عنهما و کسانی که بعد از آنان بودند، همگی بر آن چه که سایر صحابه و تابعین راستین آنان درباره‌ی اثبات صفات و قضا و قدر اتفاق نظر داشتند، متفق القول بودند و کتاب‌هایی که مشتمل بر نقل قول‌های صحیح هستند، مملو از این موارد می‌باشند.

در میان بزرگان و ائمه اهل بیت همچون علی بن حسین، ابوجعفر باقر و پسرش جعفر بن محمد کسی نیست که منکر رؤیت خدا در جهان آخرت باشد و کسی نیست که معتقد به خلق قرآن باشد و قدر را انکار کند و یا معتقد به وجود نص درباره‌ی علی و معتقد به عصمت دوازده امام باشد و ابوبکر و عمر را دشنام و ناسزا بگوید.

روایت‌های متواتر ثابت شده از آنان معروف و شناخته شده هستند که اهل سنت به آن‌ها استناد می‌کنند.^۲

بزرگان رافضی‌ها اعتراف می‌کنند که این اعتقاد درباره‌ی توحید و صفات و قدر را نه از کتاب گرفته و نه از سنت و نه از اهل بیت، بلکه گمان می‌کنند که عقل آنان را به این اعتقاد راهنمایی کرده است. همان گونه که معتزله چنین اعتقادی را دارند. رافضی‌ها معتقدند که این اعتقاد را از ائمه و بزرگان شریعت دریافت کرده‌اند.^۳

۱ - ج (۳) ص ۲۲۳-۲۲۵، ۲۴۱، ۲۴۲.

۲ - کسان دیگری چون ابوالقاسم طبری در «شرح أصول السنة» و دیگران این را از ائمه نقل می‌کنند.

۳ - ج (۱)، (۲۲۹)، (۲۹۶) درباره‌ی شریعی که رافضی‌ها دریافت کردند، هنگام ذکر اصول فقه شیعه، بحث خواهد آمد.

توحید و اقسام سه گانه‌ی آن

توحید بر سه قسم است:

اول- توحید ربوبیت: که همان اقرار به این است که خداوند خالق هر چیزی است. این همان توحیدی است که مشرکان نیز به آن اقرار داشتند؛ مشرکانی که خداوند درباره‌ی شان می‌فرماید: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵] «هر گاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا. (چرا که تنها و سایر انبازها سازنده چیزی نبوده و بلکه خودشان ساخته و مخلوقند).» در جای دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾ ﴿۸۶﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ﴿[المؤمنون: ۸۶ - ۸۷]﴾ «بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ (آیا ملک کائنات و فرمانروائی بر آنها از آن کیست؟). خواهند گفت: از آن خدا است.»

اقرار مشرک به این که خداوند، پروردگار و مالک و خالق هر چیزی است، او را از عذاب خداوند نجات نمی‌دهد و انسان به صرف این اقرار مسلمان نمی‌شود چه برسد به اینکه ولی خدا و یا از بزرگان اولیاء باشد در صورتی که اقرارش با لا اله الا الله همراه نشود. پس فقط خدا مستحق پرستش است و حضرت محمد ﷺ فرستاده‌ی خداست.

دوم- توحید اسماء و صفات: این توحید دربردارنده‌ی اثبات صفات کمال برای خداوند از راه اثبات نام‌های نیکوی او و صفات مرتبط با آن است.

سوم- توحید الوهیت: توحید الوهیت دربردارنده‌ی توحید ربوبیت است. توحید الوهیت به این معناست که انسان‌ها فقط خداوند را پرستند و چیزی را شریک او قرار ندهند، و همه‌ی دین و پرستش برای خدا باشد و جز از خدا نترسند و جز خدا را فرا نخوانند و فقط به او توکل کنند و خدا در نزد بنده از هر چیز دیگری دوست داشتنی‌تر باشد.

همان گونه که خداوند، جنیان و آدمیان را برای عبادت خود آفریده و فرستادگانش را برای این امر فرستاد و کتاب‌هایش را نازل کرد همان گونه که قرآن این توحید را در چندین جا بیان کرده است. توحید الوهیت نقطه محوری قرآن است که قرآن حول آن می‌چرخد.

بنابراین دو قسم اول و دوم توحید اعلام برائت و بیزاری از تعطیل، و نوع سوم اعلام برائت و بیزاری از شرک است.

اصل شرک، یا تعطیل است همچون شرک فرعون، و شرک نمرود آن کسی که درباره‌ی پروردگار با ابراهیم علیه السلام بحث و جدل کرد، و شرک دجال؛ آن مسیح گمراهی که دشمن عیسی پسر مریم علیها السلام؛ مسیح هدایت است. و یا شریک قائل شدن برای خداست که این مورد در میان امت‌ها بیشتر از شرک تعطیل دیده می‌شود و اهل آن دشمنان پیامبران هستند. در میان دشمنان حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله افراد اهل تعطیل و اهل شرک قرار داشتند اما کسانی که به تعطیل محض ذات خداوند باور داشته باشند بسیار اندک بودند. ولی آنچه در بین آنها فراوان بود کسانی بودند که صفات کمال خدا را تعطیل می‌کردند که آن هم مستلزم تعطیل ذات خداست.^۱

۱ - ج (۲) ص (۷۶، ۷۷، ۱۳۵). به مجموع الفتاوی ج (۳) چاپ ریاض سال (۸۱) ج (۳) ص (۴۰) ج (۱) ص (۸۹) مراجعه کنید.

مذهب سلف صالح درباره‌ی توحید اسماء و صفات و درباره‌ی قرآن و رؤیت خدا در جهان آخرت^۱

مذهب سلف امت و امامان و بزرگان آنان این است که خداوند متعال به چیزی توصیف می‌گردد که خود او و رسول او، خدا را به آن توصیف کرده‌اند بدون این که تحریف یا تعطیلی صورت گیرد و بدون این که به آن کیفیت داده شود و به چیزی همانند گردد. آن دسته از صفاتی را که خداوند برای خود اثبات نموده، برایش اثبات می‌کنند و تشبیه کردن او به مخلوقات را نفی می‌کنند. صفات کمال را برایش اثبات و انواع همانندی و تشبیه را از او نفی می‌کنند. او را از نقص و تعطیل و از تشبیه و تمثیل مبرا می‌دانند. و این، اثبات صفات خدا بدون تمثیل و منزّه کردن او از صفات آفریده‌ها بدون تعطیل است: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ [الشوری: ۱۱] پاسخ به اهل تمثیل و ﴿وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الشوری: ۱۱] «و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید)». این آیه پاسخ به اهل تعطیل است. و هر کس صفات خالق را همانند صفات مخلوق قرار دهد، دچار یک تشبیه ناپسند و مذموم شده است.

عقیده‌ی سلف صالح درباره‌ی قرآن

بزرگان و پیشوایان دینی همگی بر آن چه که در کتاب و سنت آمده، اتفاق نظر دارند، و سلف امت بر این امر اتفاق نظر دارند که خداوند با حضرت موسی علیه السلام آشکارا سخن گفت، و قرآن کلام خدا و غیرمخلوق است، و مؤمنان در آخرت پروردگار خود را می‌بینند همان گونه که احادیث متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله در این زمینه نقل شده است.^۲ و همگی معتقدند که خداوند دارای علم و قدرت و امثال آن است و اقوال و اخبار بزرگان در این

۱ - با اندکی تفصیل.

۲ - در صحاح و سنن و مسانید- نگا: صحیح بخاری ج (۸) ص (۱۷۹-۱۸۶) و صحیح مسلم ج ۱ ص (۱۶۳-۱۷۱) و سنن ابوداود جزء (۴) ص (۲۳، ۲۳۴) و سنن ابن ماجه و سنن ترمذی. ابن قیم آن را به طور کامل در کتاب «حادی الأرواح إلى بلاد الأفراح» خود آورده و آیات را ذکر کرده و دلالت آن‌ها را بر آن توضیح داده است.

باره مشهور و متواتر است. به طوری که ابوالقاسم طبری وقتی که در کتاب «شرح أصول السنة»^۱ سخنان سلف و ائمه را درباره‌ی اصول عقاید ذکر می‌کند، آورده که اینان می‌گویند: قرآن کلام خداوند و غیرمخلوق است. می‌گوید: این افرادی که چنین می‌گویند غیر از صحابه، در میان تابعین و پیشوایان دینی پانصد و پنجاه نفر یا بیشتر، در زمان‌های مختلف هستند. که در میان‌شان حدود یکصد امام وجود داشت که مردم سخن آنان را می‌پذیرفتند و به مذهب آنان معتقد و پایبند بودند.^۲

طبری با اسناد خود از علی بن ابی طالب علیه السلام از دو وجه روایت می‌کند که در جنگ صفین به او گفتند: تو دو مرد را حکم قرار دادی؟! گفت: من هیچ مخلوقی را حکم قرار ندادم. من جز قرآن را حکم قرار ندادم.^۳

به نقل از عکرمه روایت شده که گوید: ابن عباس در مراسم تشییع جنازه‌ای حضور داشت، وقتی آن میت در قبرش گذاشته شد، مردی گفت: خداوندا، ای پروردگار قرآن او را بیا مرز. ابن عباس ناگهان در مقابلش قرار گرفت و گفت: صبر کن؟! قرآن از خداست و مخلوق نیست.^۴

از جعفر صادق روایت شده که این روایت مشهوری از اوست که از او پرسیدند آیا قرآن خالق است یا مخلوق؟ گفت: نه خالق است و نه مخلوق، اما کلام خداست...^۵
شافعی، حفص فرد را تکفیر کرد وقتی گفت: قرآن مخلوق است.^۶
سلیمان بن داود هاشمی می‌گوید: هر کس بگوید قرآن مخلوق است، کافر است.

۱ - این کتاب به صورت نسخه‌ی خطی در آلمان شرقی بلیبرگ به شماره‌ی (۱/۳۱۸) موجود است و سه جزء از آن چاپ شده و دو جزء دیگر آن برای تحقیق باقی مانده‌اند و به صورت نسخه‌ی خطی در کتابخانه‌ی استاد شیخ حماد بن محمد انصاری در مدینه منوره قرار دارند.

۲ - نگا: نسخه‌ی خطی مذکور ص (۵۷).

۳ - نگا: نسخه‌ی خطی ص (۴۵).

۴ - نگا: ص (۴۶) از نسخه‌ی خطی.

۵ - نگا: ص (۴۷) از نسخه‌های خطی مذکور. که روایتی نظیر این را از علی بن حسین نیز ذکر کرده است.

۶ - نگا: ص (۵۰) از نسخه‌ی خطی مذکور.

عقیده‌ی سلف صالح درباره‌ی رؤیت خدا در جهان آخرت

سلف صالح هر کسی را که صفات خداوند را نفی می‌کرد و می‌گفت قرآن مخلوق است و خداوند در روز قیامت دیده نمی‌شود، جهمی می‌نامیدند. چرا که جهم اولین کسی بود که بدعت انکار اسماء و صفات الهی را مطرح کرد و در آن بسیار مبالغه نمود. پس جهمی‌ها - که گروهی از معتزله هستند - و دیگران نفی صفات را در زیر مجموعه‌ی توحید قرار دادند و این گونه شد که هر کس می‌گفت: خداوند دارای علم یا قدرت است و یا این که او در روز آخرت دیده می‌شود و قرآن کلام نازل شده از سوی خدا و غیر مخلوق است، آنان می‌گفتند که او مُشَبَّه است و موحد نیست.^۱

شیعیان در عین اینکه در اکثر اصول مورد اختلاف شان با اهل سنت و جماعت، با اجماع صحابه مخالفت می‌کنند، با اجماع اهل بیت نیز مخالفت می‌کنند

ما قبول نداریم که امامیه و دیگر فرق شیعه مذهبشان را از اهل بیت گرفته‌اند بلکه آنان در همه‌ی اصولشان از جمله توحید و عدل و امامت شان که در آنها از اهل سنت و جماعت جدا شده‌اند، مخالف حضرت علی علیه السلام و ائمه‌ی اهل بیت‌اند.

هر آن چه که درباره‌ی صفات خداوند، اثبات قدر و اثبات خلافت خلفای سه‌گانه‌ی پیش از حضرت علی علیه السلام و اثبات فضیلت حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما و سایر مسائل از حضرت علی علیه السلام و ائمه‌ی اهل بیت ثابت شده، همگی با مذهب رافضی‌ها تناقض دارد. نقل این مورد در کتاب‌های اهل علم ثابت و مشهور است؛^۲ به طوری که شناخت آن چه که در این باب از ائمه‌ی اهل بیت نقل شده، علم ضروری به این را موجب می‌شود که رافضی‌ها مخالف آنان هستند و به هیچ وجه موافق آنان نیستند.

۱ - ج (۲) ص (۳۳۵) ج (۱) ص (۲۸۸) و نگاه کنید به ج (۱۲) مجموع الفتاوی ص (۱۱۹).

۲ - نام برخی از این تألیفات در این زمینه ذکر خواهد شد. قبلاً گفته شد که از جمله‌ی این تألیفات جامع برای ذکر عقاید سلف و اهل بیت در زمینه‌ی توحید، قدر، برتری دادن حضرت ابوبکر و حضرت عمر بر سایر صحابه، امامت و سایر موارد، کتاب «شرح أصول اعتقاد أهل السنة والجماعة اثر لالکائی (رحمه الله)» است که روایت او همراه با سند متصل به آنان است.

بدون شك امامیه علاوه بر مخالفت با اجماع صحابه بر مخالفت با اجماع عترت نبوی نیز متفق هستند، و در عترت نبوی از بنی هاشم، در زمان رسول خدا ﷺ و در زمان خلافت حضرت ابوبکر، حضرت عثمان و حضرت علی ؑ کسی نبود که معتقد به امامت دوازده امام باشد و کسی هم معتقد به عصمت احدی بعد از پیامبر ﷺ نبود و خلفای سه گانه را کافر نمی دانست، و بلکه کسی نبود که به امامت آنان ایراد بگیرد و کسی نبود که صفات خدا را انکار و قدر را تکذیب نماید.^۱

توحید امامیه

اصول دین نزد امامیه چهار تاست:

توحید

عدل

نبوت

امامت^۱

اختلاف شیعه امامیه در توحیدشان

قدمای امامیه در تشبیه خدا به مخلوقات و جسم قائل شدن برای خدا راه افراط را در پیش گرفتند. تشبیه و تجسیم مخالف با عقل و نقل، در نزد هیچ یک از فرق و طوایف به اندازه‌ی گروه‌های شیعه، مشهور و شناخته شده نیست. همه‌ی کتاب‌های مربوطه از بحث‌های مخالف با عقل و نقل در تشبیه و تجسیم از جانب پیشوایان متقدم شیعه خبر می‌دهند به طوری که نظیر این بحث‌ها در نزد هیچ یک از طوایف و گروه‌های دیگر مشهور و مطرح نیست.

در مقابل، متأخرین شیعه در نفی و تعطیل صفات خدا راه افراط را در پیش گرفتند، و نفی صفات خدا و اعتقاد به خلق قرآن و عدم رؤیت خدا در آخرت را در بحث توحید داخل کردند و گمان بردند که این اعتقاد آنان مبرا کردن خداوند است. در حالی که آن چه ذکر کردند مبرا کردن نیست، بلکه فقط تعطیل صفات خدا و نسبت دادن نقص به خداوند است.

۱- امامیه نفی صفات خدا و اعتقاد به خلق قرآن و عدم رؤیت خدا در روز قیامت، را در بحث توحید وارد می‌کنند که بحث آن خواهد آمد. و تکذیب قدر را در بحث عدل وارد می‌کنند و ایرادهایی به نبوت وارد می‌کنند. اما درباره‌ی امامت پست‌ترین و فاسدترین سخنان برای عقل و دین را اظهار می‌کنند که به امید خدا به طور مفصل از آن سخن به میان می‌آید.

توضیح این مطلب بدین صورت است که عقیده‌ی جهمی‌های نفی‌کننده‌ی صفات، دربردارنده‌ی متصف بودن خداوند به سلب صفات کمال است که در این صورت او به جمادات و معدومات تشبیه می‌شود.

وقتی آنان می‌گویند: هیچ حیات، علم، قدرت، کلام، خواست و مشیت، حب، بغض و کینه، رضایت و خشنودی، و خشم برای خدا وجود ندارد و او دیده نمی‌شود و خودش کاری را انجام نمی‌دهد و نمی‌تواند خودش در امری تصرف کند، در واقع آنان خدا را به جمادات ناقص تشبیه کرده و صفات کمال را از او سلب کرده اند؛ و این نسبت دادن نقص به خدا و تعطیل صفات اوست و منزّه دانستن او نیست.

منزّه دانستن خدا این است که او از نقایصی که با صفات کمال منافات دارد، منزّه و مبرا دانسته شود. پس خدا از مرگ، چرت زدن و خوابیدن، ناتوانی، جهل و نیاز مبرا شود همان طور که او در کتابش، خود را این گونه منزّه می‌داند. به این ترتیب برای او اثبات صفات کمال و نفی نقایصی که با صفات کمال منافات دارد، برای او جمع می‌گردد و در صفات کمال، خدا منزّه می‌شود که در این صفات مثل و ماندنی داشته باشد.^۱

چه زمانی این غلو و تعطیل در میان شیعیان پیدا شد؟

متکلمان شیعه همچون هشام بن حکم، هشام جوالیقی، یونس بن عبدالرحمن قمی آزاد شده‌ی آل یقطین، زراره بن أعین، ابومالک حضرمی، علی بن میثم و گروه‌های زیادی که قبل از مفید، طوسی و حلّی و موسوی و... امامان و بزرگان امامیه بودند، درباره‌ی اثبات صفات خدا، علاوه بر مذهب اهل سنت و جماعت، عقاید دیگری در این زمینه بدان می‌افزودند. اینان مخالف این نبودند که قرآن مخلوق نیست و خداوند در آخرت دیده می‌شود و سایر مسائل مورد اعتقاد اهل سنت و حدیث را داشتند، تا جایی که درباره‌ی اثبات صفات خدا، جسم قایل شدن برای خدا، نسبت دادن نقص و همانندی به خدا، دچار بدعت غلو شدند. که در عقاید آنان که علما آن‌ها را ذکر کرده و امور ناپسندی از آنان نقل کرده اند، امری مشهور و شناخته شده است...

۱ - ج (۴) ص (۱۴۵) ج (۱) ص (۲۳۰، ۲۹) ج (۲) ص (۳۳۵).

اما در اواخر قرن سوم عده‌ای از شیعیان همچون ابن نوبختی صاحب کتاب «الآراء والدیانات» و امثال او دچار عقائد معتزله شدند. پس از آنان مفید بن نعمان و پیروانش همچون موسوی ملقب به مرتضی و طوسی آمدند.

بدین صورت می‌بینیم که مصنفین در زمینه عقاید (فرقه‌ها) همچون اشعری از کسی از شیعیان نقل نمی‌کنند که در توحید و عدلشان، با معتزله موافق هستند مگر از برخی از متأخرین آنان، و چه بسا که از قدمای شیعه اثبات تجسیم و اثبات قدر و غیره را ذکر می‌کنند.

اولین کسانی که در اسلام معروف است که معتقد بودند خداوند جسمی است که دارای طول و عرض و عمق می‌باشد، هشام بن حکم و هشام بن سالم بودند همان گونه که پیشتر ذکر شد.^۱

ابن راوندی و امثال او که به بی‌دینی و الحاد معروف بودند، کتاب‌هایی درباره‌ی اصول امامیه تصنیف کرده‌اند. پس اگر این عقیده‌ی متأخرین شیعه حق باشد، قدمای آنان همه شان گمراه بوده‌اند و اگر این عقیده‌ی متأخرین شیعه گمراهی است، متأخرین شان همگی گمراه‌اند.^۲

متأخرین رافضی در شرک همچون مسیحیان‌اند^۳

رافضی‌ها شبیه مسیحیان شدند. خداوند به اطاعت از پیامبران در اوامرشان، و تصدیق آنان درباره‌ی هر چیزی که خبرش را بدهند، دستور داد و مردم را از غلو و شرک ورزیدن به خداوند متعال نهی نمود. اما مسیحیان دین خداوند متعال را تغییر داده و درباره‌ی مسیح

۱ - این بحث که خداوند جسم است یا جسم نیست، بحثی است که اهل کلام درباره‌ی آن اختلاف نظر دارند و یک مسأله‌ی عقلی است و عالمان در این زمینه سه قول دارند: نفی، اثبات و وقف و تفصیل. این قول اخیر قول درستی است که سلف صالح و پیشوایان دینی بر آن بوده‌اند. ابن تیمیه (رحمه الله) در رساله‌ی تدمیریّه و سایر آثار خود به تفصیل آن را مورد بحث قرار داده است.

۲ - ج (۱) ص (۱۹، ۲۰) ج (۲) ص (۹۶-۱۰۵) ج (۱) ص (۲۸۸، ۲۲۹، ۳۶۵، ۲۵۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰) ج (۱) ص (۳۴۶، ۳۴۸).

۳ - ان شاء الله بحث شباهت آنان با نصارا در زمینه‌ی رسالت هنگام بحث از امام منتظرشان خواهد آمد.

دچار غلو شدند و به خدا شرک ورزیده و دین او را تغییر دادند و از فرمان او سرپیچی نمودند. از این رو از دو اصل دین یعنی اقرار به وحدانیت خدا و اقرار به رسالت فرستادگان او خارج شدند.

بنابراین غلو، آنان را از توحید خارج کرد تا جایی که معتقد به تثلیث و اتحاد شدند و این غلو، آنان را از اطاعت پیامبر و تصدیق او نیز خارج کرد؛ چون پیامبر به آنان امر کرد که خداوند، پروردگار او و پروردگار آنان را عبادت کنند اما آنان سخن او را تکذیب کرده و از اوامر او سرپیچی کردند.

رافضی‌ها نیز درباره‌ی پیامبران بلکه درباره‌ی امامان این چنین راه افراط و غلو را در پیش گرفتند تا جایی که آنان را به جای خداوند فرمانروا قرار دادند. پس عبادت خدای یگانه را که پیامبر آنان را بدان امر کرده بود، رها کردند و پیامبر را درباره‌ی این که خبر داد پیامبران توبه و استغفار می‌کردند، تکذیب کردند. بنابراین می‌بینید آنان مساجدی را که خداوند امر فرموده برپا باشند و نام او در آن ذکر شود، تعطیل می‌کنند و در آن‌ها نماز جمعه و جماعت برپا نمی‌کنند و مساجد در نزد آنان احترام زیادی ندارد و اگر هم در آن‌ها نماز بخوانند، به تنهایی نماز می‌خوانند.

رافضی‌ها زیارت‌گاه‌های بنا شده بر روی قبرها را گرامی می‌دارند و همچون مشرکان در آن‌ها اعتکاف می‌کنند، همان گونه که یک حاجی به قصد کعبه حج می‌کند، اینان به سوی این زیارتگاه‌ها حج می‌کنند. و برخی از آنان طواف و زیارت این قبور را بزرگ‌تر و باعظمت‌تر از طواف و زیارت کعبه می‌دانند حتی کسی را که رفتن به سوی این قبرها را به گونه‌ای قرار ندهد که دیگر نیازی به حج خانه‌ی خدا و جمعه و جماعات نیست، دشنام می‌دهند. این عمل از جنس دین و آئین مشرکانی است که عبادت بت‌ها را بر عبادت خداوند رحمن ترجیح می‌دهند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَا نَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا نَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾ (۲۳) ﴿وَقَدْ أَضَلُّوا كَثِيرًا﴾ [نوح: ۲۳ - ۲۴] «به آنان گفته‌اند: معبودهای خود را وامگذارید، و ودّ، سواع، یغوث، یعوق، و نسر را رها نسازید. و بدین وسیله بسیاری از مردم را گمراه ساخته‌اند!»

در صحاح به نقل از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: «لعن الله اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد يحذر ما فعلوا»: «خداوند یهود و نصاری را لعنت کند که قبرهای پیامبران خود را به عنوان مسجد قرار دادند. از آنچه انجام دادند اکیداً دوری شود.»^۱

پیامبر ﷺ پنج روز پیش از وفاتش فرمود: «إِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ، أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ فَإِنِّي أَنُهَاكُم عَنْ ذَلِكَ»: «یقیناً کسانی قبل از شما قبرها را به عنوان مساجد قرار می دادند. آگاه باشید، شما قبرها را به عنوان مساجد قرار ندهید. همانا من شما را از این عمل نهی می کنم.» [مسلم این را روایت کرده است].^۲ آن حضرت در جای دیگری می فرماید: «إِنَّ مِنْ شَرِّ النَّاسِ، مَنْ تَدْرِكُهُمُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءُ وَالَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ»: «بدترین مردم آنانی هستند که روز قیامت در حالی آنان را فرا می رسد که زنده هستند و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد قرار می دهند».^۳ همچنین می فرماید: «اللهم لا تجعل قبري وثناً يُعبد، اشتد غضب الله على قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد»: «پروردگارا، قبر من را چون یک بت قرار مده که مورد پرستش واقع شود. خشم شدید خداوند بر قومی که قبرهای پیامبرانشان را مسجد قرار دادند.»^۴

شیخ آنان ابن نعمان که در نزدشان به مفید معروف است، و استاد موسوی و طوسی است، کتابی را تحت عنوان «مناسک حج المشاهد» گردآوری نموده که در آن قبرهای مخلوقات را قابل زیارت و طواف می داند، درست مثل کعبه بیت الحرام که خداوند آن را برای مردمان برپا داشته، و اولین خانه‌ای است که برای مردم قرار داده شده است، و به جز آن چیز دیگری طواف نمی شود، و تنها به سوی آن نماز گزارده می شود، و جز به حج آن به حج جای دیگری امر نمی گردد.

۱ - مسلم آن را در ک (۵) ج (۵۳۱) با این لفظ روایت کرده است: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد يحذروا ما صنعوا». و بخاری آن را در ک (۸) ب (۵۵) آورده است.

۲ - ک (۵) ح (۵۳۲) «ألا وإن من كان قبلكم...».

۳ - احمد و ابوحاتم در صحیح خود آن را روایت کرده اند.

۴ - مالک در الموطأ آن را روایت کرده است.

امام ابن تیمیه احادیثی را آورده تا آنجا که می گوید: اسلام بر دو اصل بنا شده است: این که جز خداوند را نپرستیم و او را آن گونه که خودش مقرر نموده عبادت کنیم و او را با بدعت ها عبادت نکنیم.

بنابراین نصاری از این دو اصل خارج شدند و همچنین بدعت گرایان این امت از جمله رافضی ها و سایرین^۱ از این دو اصل خارج شدند.

برخی از این نوع غلو در میان گروهی از اهل عبادت و زهد دیده می شود
اگر گفته شود: آن غلو و شرک و بدعت هایی که رافضی ها به آن ها متصف هستند، بسیاری از آن ها در میان بسیاری از منسوبین به اهل سنت وجود دارد؛ چون بسیاری از آنان درباره ی مشایخ و بزرگان خود غلو می کنند و آنان را شریک خدا قرار می دهند و عبادت های غیر مشروعی را ایجاد می کنند، و بسیاری از آنان به نزد قبر کسی که نسبت به او حسن ظن دارند حالا یا برای این که خواسته ها و حاجات خودشان را از او بخواهند و یا این که به واسطه ی او از خداوند متعال بخواهند، می روند. و یا این که گمان می کنند دعا در کنار قبر فلان شیخ زودتر از دعا در مسجد اجابت می گردد. برخی از آنان زیارت قبور مشایخ و بزرگان خود را بر حج ترجیح می دهند و از میان آنان برخی هستند که در کنار قبر خشوع و رقت قلبی به آنان دست می دهد که در مساجد و منازل به آن دست نمی یابند و سایر موارد غلو که در میان شیعیان دیده می شود. آنان احادیثی دروغ از جنس دروغ های رافضی ها را روایت می کنند. مثلاً می گویند: «اگر کسی به سنگی گمان نیکی داشته باشد، خداوند به وسیله ی آن سنگ به او نفع می رساند». یا روایت می کنند: «اگر از هر جا ناامید شدید به قبرها روی آورید». همچنین می گویند: «قبر فلانی پادزهری است که به تجربه ثابت شده است». از یکی از شیوخ آنان روایت شده که به پیرو خود گفته است: اگر حاجتی داشتی نزد قبر من بیا و از من کمک بطلب! و این گونه موارد. برخی از مشایخ آنان بعد از مرگ خود همان کارهایی را انجام می دهند که در دوران زندگیشان انجام می دادند.

گاهی فردی، از یکی از آنان کمک می‌طلبد و او به شکل شیطان یا به صورت زنده و یا مرده برایش ظاهر می‌گردد و چه بسا که حاجت او یا بخشی از نیازهای او را برآورده می‌کند، همان گونه که این موارد در برخورد مسیحیان با بزرگان و شیوخ خود و برای بت‌پرستان عرب، هندی، ترک و سایرین پیش می‌آید.

در جواب این سؤال گفته می‌شود: همه‌ی این‌ها چیزهایی هستند که خدا و پیامبر - ص - از آن نهی کرده‌اند و هر آن چه که خدا و پیامبر از آن نهی کنند، امری ناپسند و مذموم و نهی شده است، خواه انجام دهنده‌ی آن منتسب به اهل سنت باشد و یا منتسب به اهل تشیع باشد. اما امور مذموم و مخالف با کتاب و سنت در این مورد و موارد دیگر در میان رافضی‌ها بیشتر از اهل سنت است. هر امر شری که در میان اهل سنت وجود داشته باشد در میان رافضی‌ها بیشتر از آن وجود دارد و هر خیری که در میان رافضی‌ها باشد در میان اهل سنت بیشتر از آن وجود دارد.

این وضعیت اهل کتاب با مسلمانان است؛ چون هیچ شری در میان مسلمانان وجود ندارد مگر این که بیشتر از آن در میان اهل کتاب وجود دارد و هیچ خیری در میان اهل کتاب وجود ندارد مگر این که بیشتر از آن در میان مسلمانان وجود دارد.

به همین خاطر خداوند مناظره‌ی کفار مشرک و اهل کتاب را عادلانه ذکر می‌کند و وقتی آنان عیبی را در میان مسلمانان ذکر کردند خداوند، مسلمانان را از آن مبرا نمی‌کند اما بیان می‌کند که عیوب کفار بیشتر و بزرگ‌ترند. همان گونه که می‌فرماید: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ﴾ [البقرة: ۲۱۷] «از تو درباره جنگ کردن در ماه حرام می‌پرسند. بگو: جنگ در آن (گناهی) بزرگ است. ولی جلوگیری از راه خدا (که اسلام است) و بازداشتن مردم از مسجدالحرام و اخراج ساکنانش از آن و کفر ورزیدن نسبت به خدا، در پیشگاه خداوند بزرگتر از آن است، و برگرداندن مردم از دین (با ایجاد شبهه‌ها در دل‌های مسلمانان و شکنجه ایشان و غیره) بدتر از کشتن است.» در جای دیگری می‌فرماید: ﴿قُلْ يَأْهَلِ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ

وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أَنْتُمْ بِشِرِّ مِنَ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ [المائدة: ۵۹ - ۶۰] «ای پیغمبر! بگو: ای اهل کتاب! آیا بر ما خُرده می گیرید؟ (مگر ما چه کرده ایم) جز این که به خداوند و به چیزی که بر ما نازل شده و به چیزی که پیشتر (بر شما) نازل شده است ایمان داریم؟! (این کار شما ناشی از عدم ایمان است و هم بدان خاطر است که) بیشتر شما فاسق (و خارج از شریعت خدا) هستند. بگو: آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری از آن (چیزهایی که بر ما خُرده می گیرید) در پیشگاه خدا دارد؟ (این کردار شما است، شما) کسانی که خداوند آنان را نفرین و از رحمت خود به دور کرده است و بر ایشان خشم گرفته و (با مسخ قلوبشان) از آنان میمونها و خوکهایی را ساخته است، و (کسانی را پدیدار نموده است که) شیطان را پرستیده اند. آنان (از هر کس دیگری) موقعیت و منزلشان بدتر و از راستای راه منحرف تر و گمراه ترند.» یعنی کسانی که خداوند لعنتشان کرده و آنان را به صورت حیوانات زشت و بندگان طاغوت در آورده است.

به همین دلیل بیشترین غلو و افراط در میان دو گروه: مسیحیان و رافضی ها وجود دارد. همچنین در میان گروه سوم یعنی اهل عبادت و زهد که درباره ی شیوخ خود دچار غلو می شوند و آنان را شریک خدا قرار می دهند، بیشترین غلو و افراط وجود دارد.^۱

۱ - ج (۱) ص (۱۷۷-۱۷۹) گویم: حافظ ابراهیم خطاب به شیخ محمد عبده می گوید:

۱- إمام الهدى إني أرى الناس أحدثوا لهم بدعاً عنها الشريعة تعزف

۲- رأوا في قبور الميتين حياتهم فقاموا إلى تلك القبور و طوفوا

۳- و باتوا عليها عاكفين كأنهم على صنم في الجاهلية عكف

۱- ای امام و پیشوای هدایت، مردم را می بینم که برای خود بدعت هایی ایجاد کرده اند که شریعت از آنها روی گردان است.

۲- زندگی خود را در قبرهای مردگان دیده اند و به نزد این قبرها می روند و آنها را طواف می کنند.

۳- و شب را در اطراف آن به سر می کنند گویا این که بر بتی در دوره ی جاهلیت معتکف شده اند.

اهـ برگرفته از «مشکلات الأحادیث النبویة» تألیف عبدالله بن علی نجدی قصیمی (چاپ رحمانیه در مصر به سال ۱۳۵۳هـ).

قدر

ایمان به آن و دیدگاه اهل سنت و اهل بیت درباره‌ی آن

مذهب اهل سنت و جماعت در این مبحث و مباحث دیگر همان چیزی است که کتاب و سنت بر آن دلالت می‌کند، و پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و تابعین واقعی آنان نیز بر آن بوده‌اند. و آن مذهب این است که خداوند، خالق، پروردگار و صاحب هر چیزی است. و قطعاً تمام چیزهای قائم بر خود و صفات قائم بر آن، از جمله افعال بندگان و غیر افعال بندگان، همه داخل این امر قرار می‌گیرند.

خداوند بلندمرتبه هر چه بخواهد می‌شود و هر چه نخواهد نمی‌شود، و در هستی، چیزی وجود ندارد مگر به خواست و قدرت او. اگر چیزی بخواهد، مانعی برایش وجود ندارد، و چیزی را نمی‌خواهد مگر این که بر انجام آن قادر و تواناست.

خداوند متعال به هر چیزی که بوده و می‌شود، علم دارد و چیزی که به وجود نیامده می‌داند که اگر بود، چگونه می‌شد. افعال بندگان و مانند آن در این زیرمجموعه قرار می‌گیرند. خداوند قبلاً آن‌ها را مقرر نموده است و آن چه از سعادت و شقاوت مردم صورت می‌گیرد، آن را نیز ثبت کرده است. پس اهل سنت ایمان دارند که خدا آفریننده‌ی هر چیزی است و بر هر چیزی تواناست و به هر چیزی که به وجود آمده، مشیت و خواست او تعلق می‌گیرد و به اشیاء قبل از این که به وجود آیند، علم دارد و برای آن‌ها اندازه‌ی مشخصی مقرر نموده و پیش از پیدایش شان آن‌ها را مقدر نموده است. روایات نقل شده از اهل بیت در اثبات صفات خدا قابل شمارش نیستند. ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: ایمان به قدر نظام توحید است، پس اگر کسی خداوند را یگانه و یکتا بداند و قدر را تکذیب کند، تکذیب او توحیدش را نقض می‌کند.^۱

۱ - ج (۲) ص (۷۳). نگا: مجموع الفتاوی ج (۸) ص (۴۵۹) و ج (۳) ص (۱۱۳). برخی مطالب مرتبط با قدر بیان شد.

اختلاف نظر شیعیان درباره‌ی قدر

متقدمین شیعه قدر را قبول دارند و متأخرین شان آن را نفی کرده و نفی قدر را جزو عدل می‌دانند، و در این مورد همچون مجوسی‌ها شده‌اند

اغلب شیعیان نخستین قدر را قبول داشتند و انکار قدر فقط در میان متأخرین شیعه مطرح شد و اینان تکذیب قدر را جزو عدل قرار دادند.^۱

بنابراین، بر اساس مذهب این امامیه‌ها و شیوخ قدریه‌ی آنان، خداوند متعال بر هر چیزی قادر و توانا نیست.

از جمله سخنان شان این است که می‌گویند: خداوند نمی‌تواند یک گمراه را هدایت و یک هدایت شده را گمراه سازد، و کسی از انسان‌ها نیازی به این ندارد که خداوند او را هدایت کند بلکه خداوند فقط آنان را با بیان و روشن نمودن حق هدایت کرده است.

همچنین می‌گویند: هدایت خداوند برای مؤمنان و کافران یکسان است، و مؤمنان در دین نعمتی بزرگ‌تر از نعمت خداوند بر کافران ندارند بلکه خداوند همان گونه که علی بن ابی طالب را هدایت کرده، ابوجهل را نیز هدایت کرد. درست مانند این که کسی به یکی از فرزنداناش مقداری درهم بدهد و به فرزند دیگری نیز همان اندازه عطا کند. اما این یکی آن درهم‌ها را در راه خدا انفاق می‌کند و دیگری در راه معصیت خداوند آن‌ها را خرج می‌کند. پس پدر به این یکی بیشتر از دیگری نداده است.

از جمله عقایدشان این است که می‌گویند: خدا گاهی چیزی می‌خواهد که نمی‌شود و گاهی هم چیزی می‌شود که او نمی‌خواهد. و چنین مقدر نمی‌کند که نشسته‌ای را به اختیار خود برخیزاند و برخاسته‌ای را به اختیار خود بنشاند. و خدا کسی را مسلمان و

۱ - همان طور که درباره‌ی اصول چهارگانه‌ی آنان بیان شد. همچنین معتزله در اصول پنجگانه‌شان: توحید، عدل، منزلت بین منزلتین، عملی شدن بیم‌ها، امر به معروف و نهی از منکر چنین هستند و مسائل امامت به آن مربوط است.

نمازگزار و روزه‌دار و حاجی و عمره‌گزار نمی‌کند، و انسان را مؤمن و کافر و نیکوکار و یا قرار نمی‌دهد، و او را آزمند و بی‌تاب نمی‌آفریند که هرگاه گزندگی به او برسد بی‌قراری کند و چون خیری به او رسد بخل ورزد.

نهایت عقیده‌ی متأخرین شیعه امامیه که در توحید و عدلشان با معتزله موافق هستند، این است که خداوند چیزی از افعال حیوان و یا فرشتگان و پیامبران و دیگران را نیافریده است بلکه همه‌ی این حوادث بدون قدرت و آفرینش او به وجود می‌آیند.

بنابراین آنان در این اعتقاد که غیر خدا افعال شر را بدون خواست، قدرت و خلق خداوند ایجاد می‌کند، شبیه مجوسی‌ها هستند.

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «ایمان به قدر نظام توحید است، پس هر کس خداوند را یگانه و یکتا بداند و به قدر ایمان داشته باشد، توحید او تکمیل می‌شود و هر کس خداوند را یگانه و یکتا بداند و قدر را تکذیب کند، تکذیب او توحیدش را نقض می‌کند».

پس قول قدریه دربردارنده‌ی شرک و ورزیدن به خدا و تعطیل صفات خداست؛ چون دربردارنده‌ی خارج دانستن برخی از حوادث از این امر است که فاعلی داشته باشند، و دربردارنده‌ی اثبات یک فاعل مستقل غیرخداوند است. و این دو مورد دو شاخه از شاخه‌های کفر هستند.

توضیح آن چنین است که آنان می‌گویند: انسان بعد از این که صاحب اراده و فاعل نبود، با اراده‌ی خود صاحب اراده و فاعل شد بدون اینکه ایجاد کننده‌ی آن را به وجود آورده باشد، و این اصل تعطیل است.

اما اینکه این عقیده، شرک است بدین خاطر است که آنان می‌گویند: انسان در به وجود آوردن این فعل، بدون این که خداوند او را ایجاد کننده‌ی آن کار قرار دهد، مستقل است.

این دو امر یعنی تعطیل صفات خدا و شریک قائل شدن برای خدا در ربوبیت، برای هر کسی که فاعل مستقلی غیر از خدا را قبول داشته باشد، لازم می‌آید.

دلایل یقینی و قطعی نشان می‌دهند که خداوند آفریننده‌ی هر حادثی است و فعل انسان هم از جمله‌ی این حوادث است. و هر ممکنی وجود و عدم را می‌پذیرد؛ اگر خدا

بخواهد به وجود می‌آید و اگر نخواهد به وجود نمی‌آید، و فعل بنده نیز از جمله‌ی این ممکنات است، به این صورت که اگر بنده فعلی را انجام داد ذات این فعل حادث است پس از آن که قبلاً بدون سببی نبوده است. و هرگاه گفته شود: فعل بنده با اراده حادث شده است، باید گفت خود این اراده نیز یک حادث است که به ناچار یک سبب دارد. پس هر کس بگوید: بخشی از حوادث، افعال فرشتگان و جنیان و آدمیان هستند که خداوند آنها را خلق نکرده است، او با این گفته اش با قرآن، سنت و اجماع سلف و دلایل عقلی مخالفت کرده است.

به همین خاطر برخی از سلف می‌گویند: هر کس بگوید که کلام آدمی یا افعال بندگان غیرمخلوق است، به منزله‌ی این است که بگوید: آسمان و زمین خداوند غیرمخلوق هستند.

خلاصه؛ این افراد مشیت و خواست عام را برای خداوند اثبات نمی‌کنند. و آفرینشی که هر حادثی را در برگیرد، نیز برای او اثبات نمی‌کنند. آنان این اعتقاد را از معتزله گرفته‌اند و معتزله در این مورد پیشوای آنان هستند. از این رو شیعیان در این باره بر دو قول هستند: برخی از آنان چنین می‌گویند و برخی می‌گویند: این قول مخصوص برخی از آنان است.^۱

۱ - ج (۱) ص (۳۵۷، ۲۸۴، ۲۵۸، ۲۹) بنگرید به الفتاوی ج (۸) ص (۴۵۲) ج (۱) ص (۳۹، ۴۰)، ج (۲)، ص (۷۳، ۳۸) ج (۱) ص (۳۶۴، ۳۶۶).

زیدیه

زیدیه خلافت خلفای سه گانه را قبول دارند. زیدیه گروهی از شیعیان هستند که در میان شان قدریه و غیر قدریه هستند.^۱

اختلاف قدریه در ظلم و عدل و تحلیل و بررسی آن

قدریه^۲ و جهمیه‌ی جبریه درباره‌ی ظلم اختلاف نظر دارند:

قدریه می‌گویند: ظلم به نسبت خدا آن است که ما درباره‌ی ظلم مردم به یکدیگر می‌شناسیم. پس اگر گفته شود: او خالق افعال بندگان است، و او اراده کننده‌ی هر چیزی است که واقع می‌شود، و در عین حال گفته شود: او انسان گناهکار را عذاب می‌دهد، این یک ظلم همچون ظلم ماست. آنان خود را عدلیه می‌نامند.

جهمیه می‌گویند: ظلم به نسبت خدا چیزی است که وجود آن ممتنع است. اما هر آن چه که وجودش ممکن باشد ظلم نیست؛ چون ظلم یا مخالفت کردن با امر و فرمان کسی است که اطاعتش واجب است و یا تصرف در ملک دیگری بدون اجازه‌ی اوست، و بالاتر از پروردگار امر کننده‌ای وجود ندارد. غیر از او کسی ملکی ندارد بلکه او فقط در ملک خود دخل و تصرف می‌کند. بنابراین هر آن چه که ممکن است ظلم نیست. بلکه هرگاه خداوند فرعون و ابوجهل و امثال آنان که کفر ورزیدند و در برابر خدا عصیان و سرکشی نمودند، را نعمت دهد و حضرت موسی و حضرت محمد ﷺ که به او ایمان آوردند و از او اطاعت نمودند، را عذاب می‌دهد این مثل عکس است و همه در برابر او یکسان و مساوی هستند.

قدریه معتقدند خداوند مکلفین را در قدرت یکسان قرار داد و مؤمنان را برتر از کفار قرار نداد تا اینکه ایمان آوردند و فرمانبرداران را بر نافرمانان و گردن‌کشان برتری نداد تا

۱ - ج (۱) ص (۳۵۷، ۳۵۸).

۲ - قدریه در اوایل سده‌ی اول در زمان ابن زبیر و عبدالملک به وجود آمدند.

اینکه فرمانبرداری کردند. این از سخنان قدریه، معتزله و دیگران است که به این ترتیب با کتاب، سنت و اجماع سلف و عقل صریح مخالفت کرده‌اند.

هر کس معتقد باشد که منت خداوند بر مؤمنان به واسطه‌ی هدایتشان، و هدایت نکردن کافران ظلمی از جانب اوست، این جهل است؛ زیرا این فضیلت و لطف و عنایت از جانب اوست همان طور که می‌فرماید: ﴿بَلِ اللَّهِ يُمْنٌ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [الحجرات: ۱۷] «بلکه خدا بر شما منت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادعای ایمان) راست و درست هستید.» بنابراین اختصاص دادن این ایمان همانند اختصاص دادن سلامتی، علم، قدرت، حال و مال زیاد برای افرادی خاص است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمْ يَتَّقُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ أَنْ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلْحِرًا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ﴾ [الزخرف: ۳۲] «آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هر کس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم. و برخی را بر برخی دیگر برتری‌هایی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است (که نبوت است و نبوت از همه مقامات برتر است)». به همین خاطر گفته می‌شود: هر نعمتی از جانب خدا، فضل و هر مصیبتی از جانب او عدل است.

ظلم به معنای واقعی ظلم این است که خدا انسان را به خاطر گناه دیگری عذاب دهد؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا﴾ [طه: ۱۱۲] «و هر کس کارهای نیکو انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلم و ستمی می‌ترسد (که بر او رود، و مثلاً بر گناهانش افزوده شود) و نه از کم و کاستی می‌هراسد (که گریبانگیر کارهای نیک و پاداشش شود. چرا که حساب خدا دقیق است)».

مفسران می‌گویند: ظلم این است که خدا بدی‌های کسی دیگر را به حساب انسان بگذارد و هضم این است که از نیکی‌های انسان بکاهد. پس خداوند متعال مجازات و عذاب انسان به خاطر گناه دیگری، را ظلم قرار داده و خودش را از آن پاک و منزّه دانسته است.

اما مجازات انسان به خاطر اعمال اختیاری اش و گرفتن حقّ مظلومان از ظالمان، از کمال عدل خداوند متعال است.

قول جمهور موافقان و مخالفان قدر این است که ظلم برای خداوند مقدور و ممکن است و خداوند به خاطر عدلش ظلم نمی‌کند و او از ظلم پاک و منزّه است. به همین خاطر خودش را ستوده وقتی که خبر می‌دهد که او هیچ ظلمی به مردم نمی‌کند. و مدح متوجه ترک کاری است که بر آن توانایی دارد نه ترک چیزی که برایش ممتنع است.

میان مسلمانان اختلافی در این مورد وجود ندارد که خداوند عادل است و ظالم نیست اما هر آن چه که از جانب بنده ظلم باشد، از جانب پروردگار ظلم به حساب نمی‌آید و هر چیزی که از جانب بنده زشت باشد، از جانب پروردگار زشت به حساب نمی‌آید؛ چون چیزی مانند خدا نیست نه در ذات، نه در صفات و نه در افعال اش.^۱

۱ - ج (۳) ص (۲۳) ج (۲) ص (۳۳، ۴۰) ج (۱) ص (۳۶۸، ۳۶۹، ۳۶۶).

نبوت

عصمت پیامبران و غلو رافضی‌های امامیه درباره‌ی آن

پیامبران در آن چه که از جانب خداوند متعال ابلاغ می‌دارند، معصوم اند و این عصمت، مقصود رسالت است؛ چون رسول کسی است که امر و نهی و خبر خداوند را از جانب او ابلاغ می‌کند. به اتفاق همه‌ی مسلمانان پیامبران در ابلاغ رسالت معصوم هستند به طوری که جایز نیست در این مورد اندک خطایی صورت گیرد.

مسلمانان با هم اختلاف نظر دارند که آیا جایز است بر زبان پیامبر سخنی جاری شود که خداوند خطای آن را برطرف و اصلاح کند به طوری که او را بر خطا پایدار نکند همان گونه که نقل شده که بر زبان پیامبر این جمله جاری شد: «تلك الغرائق العلی وإن شفاعتهن لترتجی»^(۱): «آن‌ها پرندگان بلندمرتبه هستند و امید به شفاعت‌شان وجود دارد» سپس خداوند آن چه را که شیطان بر او القا کرد، نسخ نمود و آیاتش را محکم کرد. برخی از مسلمانان این امر را جایز نمی‌دانند و برخی آن را جایز دانسته‌اند چرا که امر محذوری نیست.

۱- افسانه‌ی غرائق ساخته و پرداخته‌ی دشمنان و مخالفان بی‌خبری است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر ﷺ چنین حدیث بی‌اساسی را جعل کرده‌اند. آنها در این افسانه گفته‌اند: پیامبر خدا (ﷺ) در مکه مشغول خواندن سوره "النجم" بود، چون به آیاتی که نام بت‌های مشرکان در آن بود یعنی: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّتَّ وَالْعُزَّىٰ﴾ و ﴿مَوْتَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ [النجم: ۱۹-۲۰] رسید، (نعوذ بالله) شیطان این دو جمله را بر زبان او جاری ساخت که: «تلك الغرائق العلی، وإن شفاعتهن لترتجی»! یعنی: «اینها پرندگان زیبای بلند مقامی هستند و از آنها امید شفاعت است»! در این هنگام پیامبر ﷺ سجده کرد و آنها هم سجده کردند، جبرئیل نازل شد و به پیامبر ﷺ اخطار داد که این دو جمله را من برای تو نیاورده بودم، این از القائنات شیطان بود. قرائن و شواهد فراوانی نشان می‌دهد که این روایت، مجعول و ساختگی و دروغین است. لذا تمام محققان اسلامی این حدیث را به شدت نفی کرده و آن را ساخته و پرداخته‌ی دروغگویان مکار دانسته‌اند.

پیامبران بر فسق و دروغ اصرار نمی‌ورزند

به طور کلی، هر چیزی که در نبوت پیامبران و ابلاغ پیام از جانب خداوند توسط آنان خدشه‌ای وارد کند، مسلمانان بر پاک بودن پیامبران از این موارد اتفاق نظر دارند.

عامه‌ی جمهور که گناهان صغیره را بر پیامبران جایز می‌دانند، می‌گویند: پیامبران در اصرار بر گناهان صغیره معصوم‌اند. پس گناهی که به پیامبران صدمه‌ای وارد کند، از آنان سر نمی‌زند. همان طور که در روایت آمده است: داود بعد از توبه کردن از زمان قبل از آن خطا بهتر شد. و خداوند متعال توبه کنندگان و پاک شوندگان را دوست می‌دارد و انسان گاهی کار بدی می‌کند و با وجود آن وارد بهشت می‌شود.

خداوند در قرآن اظهار داشته که حضرت لوط علیه السلام به حضرت ابراهیم علیه السلام ایمان آورد و خداوند او را به عنوان پیامبر مبعوث کرد.

حضرت شعیب علیه السلام گفت: ﴿قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ جَعَلْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا﴾ [الأعراف: ۸۹] «اگر ما به آئین شما در آئیم، بعد از آن که خدا ما را از آن نجات بخشیده است، مسلماً به خدا دروغ بسته‌ایم (و به گراف خویشتن را پیروان آئین آسمانی نامیده‌ایم). ما را نسزد که بدان در آئیم، مگر این که خدا که پروردگار ما است بخواهد (که هرگز چنین چیزی را هم نخواهد خواست).»، ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: ۱۳] «کافران (و سردستانان زندقه و ضلال، هنگامی که از راه دلیل با انبیاء برنیامدند، به زور متوسل شدند و) به پیغمبران خود گفتند: یا به آئین ما باز می‌گردید یا این که شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم.»

خداوند درباره‌ی برادران حضرت یوسف علیه السلام آنچه از آنها سر زد را تعریف نمود. سپس بعد از توبه‌شان آنان را از کارشان باخبر می‌سازد. آنان همان اسباطی هستند که در سوره‌های بقره، آل عمران و نساء به ما امر شده که به آن چه که آورده‌اند ایمان بیاوریم. حال اگر در میان این افراد کسی باشد که پیامبر شود پس معلوم است که پیامبران از دیگران بهترند و این چیزی است که رافضی‌ها و سایرین درباره‌ی آن نزاع و اختلاف

دارند و می‌گویند: هر کس گناهی از او صادر گردد پیامبر نمی‌شود. اما در حقیقت آن چه که کتاب و سنت بر آن دلالت دارند، معتبر است.

استناد رافضی‌ها در این خصوص، آن است که توبه کننده از گناه، مورد مذمت و نکوهش و انسان ناقصی است که شایستگی نبوت را ندارد هر چند که از مطیع‌ترین مردم باشد. این اصلی است که رافضی‌ها با اهل سنت در این زمینه اختلاف نظر دارند، و قرآن و سنت بر بطلان قول شان در این زمینه دلالت می‌کنند.

چون آنان کمال و درجات والا که خداوند به سبب حقیقت توبه و استغفار و انتقال از کمال به چیزی کامل‌تر از آن، به پیامبران عطا کرد، از آنان گرفتند و سخن خدا در این باره را تکذیب کردند و کلام را از جای خودش تحریف نمودند و گمان کردند که انتقال آدمی از جهل به سوی علم و از گمراهی به سوی هدایت و از سرگردانی به سوی راه راست، نقص و کمبود است، و ندانستند که این از بزرگ‌ترین نعمت‌های خداوند و بزرگ‌ترین قدرت اوست به طوری که بندگان را از نقص به کمال می‌رساند، و این که هر کس مزه‌ی خیر و شر را بچشد و هر دو را با هم بشناسد محبتش نسبت به خیر و نفرتش نسبت به شر بیشتر از کسی است که فقط با خیر سروکار دارد، همان گونه که حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: «إنما تنقض عری الإسلام عروة عروة، إذا نشأ فی الإسلام من لا یعرف الجاهلیة»: «هرگاه کسی در اسلام رشد و نمو یابد و جاهلیت را نشناسد، برایش دستاویزهای اسلام یکی یکی دچار نقص و سستی می‌گردد».

شیعه‌ی دوازده امامی معتقدند که اصول دین چهار تا هستند: توحید، عدل، نبوت و امامت. و آنان در توحید و عدل و امامت با هم اختلاف دارند. اما درباره‌ی نبوت، نهایت این است که همانند سایر امت به نبوت اقرار داشته باشند. اما غلو آنان درباره‌ی پیامبران مورد توافق هیچ کس نیست. البته از عبادت پیشگان جاهل اهل غلو ممکن است افرادی باشند؛ چون میان آنان و رافضی‌ها اشتراکاتی در غلو و جهل و پیروی از چیزی که صحتش معلوم نشده است، وجود دارد و این دو گروه در این مورد همانند نصارا هستند.^۱

امامت

امام معصوم، خود پیامبر اکرم ﷺ است

هیچ مصلحتی در عصمت امام نیست مگر اینکه این مصلحت به واسطه‌ی عصمت پیامبر حاصل گردیده است

امام معصوم همان رسول خدا ﷺ است و اطاعت از او در هر زمان بر همه واجب است و امت اسلامی امر و نهی او را می‌شناسد و وارثان اش که علمش را به ارث برده‌اند در خبر دادن از او راست می‌گویند.

علم دینی ای که امامان و امت اسلامی به آن نیاز دارند، دو نوع است:

۱- «علم کلی» مانند واجب بودن نمازهای پنجگانه و روزه‌ی ماه رمضان و حج و حرام بودن زنا، سرقت، شراب خواری و مانند آن‌ها.

۲- «علم جزئی» مانند واجب بودن زکات بر فلانی و واجب بودن اجرای حد بر فلانی و مانند آن.

راجع به مورد نخست، شریعت بدان مستقل است و درباره‌ی آن نیازی به امام ندارد؛ چون پیامبر ﷺ یا بر کلیات شریعت که ضروری بوده، تصریح کرده و یا مسائلی از شریعت را که به قیاس نیاز دارد، ترک کرده است. اگر مورد اولی باشد، مقصود حاصل می‌شود و اگر دومی باشد در این صورت مقصود با قیاس حاصل می‌گردد.

اما «جزئیات» شریعت به گونه‌ای هستند که نمی‌توان بر تک تک آن‌ها تصریح کرد و به صورت نص آورد، بلکه به ناچار در این مسائل به اجتهادی که موسوم به «تحقیق مناط» است، نیاز هست؛ همان گونه که شارع نمی‌تواند درباره‌ی هر نمازخوانی، جهت قبله اش را تعیین کند، و برای هر حاکمی، عدالت هر شاهدی را تعیین نماید، و مشخص کند که نفقه‌ی این زن چنان است، و یا طلاق با این زوج واقع می‌شود و بر این مجرم، حد جاری می‌گردد و مانند این‌ها؛ چون این چیزی است که هیچ پیامبر و هیچ کسی نمی‌تواند بر

همه‌ی افراد حکم تعیین کند؛ زیرا شناخت افعال بنی آدم و خود انسانها، علم و گفتار یک انسان از آن ناتوان است.

اگر به کلیات اکتفا شود پیامبر می‌تواند کلیات را تعیین کند همان گونه که پیامبر ﷺ بیان می‌کند که ازدواج با چه زنانی حرام و با چه زنانی حلال است...

همچنین درباره‌ی نوشیدنی‌ها، آن‌هایی که مست کننده هستند حرام اند و آن‌هایی که مست کننده نیستند حرام نیستند و مانند این موارد. بلکه محرمات در این فرمایش خداوند مشخص شده‌اند که می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْأَيْمُ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُزَلِّ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْمُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الأعراف: ۳۳] «بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، (و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و پنهان ماند)، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حَقَّانیت آن خبر در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صَحّت و سقم آن را) نمی‌دانید.»

و همه واجباتی در این آیه آمده‌اند: ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾﴾ [الأعراف: ۲۹] «بگو: پروردگارم (همگان را در هر زمان و مکانی) به دادگری فرمان داده است، و (دستور او) این (است) که در هر عبادتی رو به خدا کنید و از وی مخلصانه اطاعت نمائید و او را صادقانه بپرستید. خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، (به همان سادگی پس از مرگ شما را زنده می‌کند و به سوی او) برمی‌گردید.»

واجب به نسبت خدا و به نسبت بندگانش، مشخص است. سپس خداوند انواع فواحش و زشتکاری‌ها و ستم و انواع حقوق بندگان را در جاهایی دیگر به تفصیل بیان می‌کند.

به این ترتیب روشن می‌گردد که هیچ مصلحتی در عصمت امام نیست مگر این که به واسطه‌ی عصمت پیامبر ﷺ حاصل شده است. حمد و ستایش و منت از آن خداوند است و واقعیت هم مؤید این مطلب است.

دیدیم که هرکس به پیروی از سنت و حدیث و پیروی از صحابه نزدیک‌تر بوده، مصلحت‌اش در دنیا و دین کامل‌تر است و برعکس هرکس به پیروی از سنت و حدیث و پیروی از صحابه دورتر بوده، مصلحت‌اش در دنیا و دین ناقص‌تر است.^۱

شیعیان بیشتر از هر کسی از پیروی پیامبر معصوم ﷺ به دورند

بنابراین آنان برخلاف اهل سنت بیشتر از هرکسی از مصلحت دین و دنیای خود دورترند

از آنجا که شیعه نسبت به دیگران از پیروی معصومی که در عصمت و طهارت او هیچ شکی نیست دورند، و این معصوم هم رسول خداست؛ کسی که خداوند او را همراه با هدایت و دین حق به عنوان مژده رسان و بیم دهنده و دعوت کننده به سوی خدا به فرمان او و چراغ روشنگری که خداوند به واسطه‌ی او مردم را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون آورده و آنان را به راه راست و محکمی که بین حق و باطل، هدایت و گمراهی، سرگردانی و راهیابی، نور و ظلمت، اهل سعادت و اهل شقاوت جدا کرده، هدایت نموده است. و خداوند او را قاسم قرار داد تا به واسطه‌ی او بندگان را به بدبخت و خوشبخت تقسیم کند. پس اهل سعادت آنانی بودند که به او ایمان آوردند و اهل شقاوت کسانی بودند که او را تکذیب نموده و از اطاعت او روی گردان شدند.

بنابراین، شیعیان معتقد به امام معصوم بیشتر از هر طایفه و گروهی از پیروی این معصوم دور هستند. در این صورت به ناچار بیشتر از همه‌ی مردم از مصلحت دین و دنیای خودشان دور شده‌اند. به طوری که می‌توان کسانی را که تحت سیاست ظالم‌ترین و

گمراهترین پادشاهان قرار دارند نیکو حال‌تر از آنان یافت، و کسی در خیر و نیکی وجود ندارد مگر اینکه تحت سیاست کسانی باشد که از شیعیان نیستند.

به همین خاطر آنان در بسیاری از حالت‌ها شبیه یهود هستند؛ از جمله این حالت‌ها این که هر جا که باشند، ذلت و خواری آنان را فرا می‌گیرد مگر این که به ریسمانی از جانب خدا و از جانب مردم متمسک شوند. و فقر و بینوایی نیز آنان را فرا می‌گیرد و آنان بر روی زمین زندگی نمی‌کنند مگر این که به ریسمان برخی از حاکمانی که معصوم نیستند، چنگ زنند.

آنان به ناچار باید خود را به اسلام نسبت دهند تا آنچه در دل‌هایشان است را ظاهر کنند. بنابراین امور رافضی‌ها به تنهایی هرگز اصلاح و متعادل نمی‌گردد همان گونه که امور یهود نیز هرگز متعادل و اصلاح نمی‌گردد.

اما در مقابل بسیاری از شهرهای اهل سنت به امور دینی و دنیوی خود می‌پردازند بدون این که خداوند بلندمرتبه آنان را به یک کافر و یا یک رافضی نیازمند کند. خلفای سه‌گانه سرزمین‌ها را فتح نمودند و دین را در سرتاسر شرق و غرب زمین آشکار و نیرومند کردند در حالی که هیچ رافضی همراه آنان نبود. حتی بنی امیه پس از آنان با وجود انحرافات زیاد از جانب آن‌ها نسبت به حضرت علی علیه السلام و سب و دشنام او توسط برخی از آنان، بر سرزمین‌های اسلامی در شرق و غرب غلبه یافتند و اسلام در زمان آنان بسیار قدرتمندتر از زمان بعد از آنان بود، و اسلام بعد از انقراض کلی دولت آنان، زمانی که دولت عباسی آمد نظم و سامان نگرفت، و عبدالرحمن داخل به سمت مغرب که «صقر قریش» نامیده می‌شود، حرکت کرد. او و کسانی که پس از او آمدند بر سرزمین‌های مغرب چیره شدند و اسلام را در آن جا آشکار نموده و برپای داشتند و کفار را از سر راه خود قلع و قمع نمودند و همان طور که در میان مردم مشهور بود آنان در امور دینی و دنیوی دارای سیاست بودند و بیشتر از همه‌ی مردم، علاوه بر دوری از سخنان شیعه، از مذاهب اهل عراق دور بودند، و آنان فقط بر مذاهب اهل مدینه بودند.

مردم عراق و مردم شام بر مذهب اوزاعی بودند و مذهب اهل حدیث را گرامی می‌داشتند و برخی از آنان در بسیاری از امور، آن مذهب را یاری می‌دادند. آنان بیشتر از همه‌ی مردم از مذهب شیعه دور بودند.

گروه‌هایی از خوارج و رافضی‌ها که در مشرق و در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی نیز وجود داشتند به مغرب رفتند اما پایه‌های این سرزمین‌ها مدت زیادی بر اساس این مذاهب ادامه نیافت بلکه هنگامی که مقداری از این مذاهب به مدت اندکی در آن‌جا آشکار شد، خداوند آن هدایت و دین حق را که حضرت محمد ﷺ را با آن مبعوث کرده بود، در آن‌جا برپا داشت و این دین حق بر باطل آنان چیره شد.

طایفه‌ی بنی عبید تظاهر به تشیع می‌کردند و بر قسمتی از مغرب چیره شدند. سپس به مصر آمدند و به مدت دویست سال بر آن حاکم شدند و بر حجاز و شام به مدت یکصد سال حاکم شدند و در «فتنه بساسیری» بغداد را تحت سلطه‌ی خود در آوردند. کافران و بی‌دینان نیز در شرق و غرب به آنان ملحق شدند و این برای بدعت‌گذاران و اهل هواهای نفسانی خوشایند بود. با وجود آن اینان نیاز به سازش و تقیه با اهل سنت داشتند.

وقتی معلوم شد مصلحت غیر شیعه در هر زمان بهتر از مصلحت شیعه است و توفیق غیر شیعه بزرگتر از توفیق شیعه است، معلوم می‌شود آن‌چه شیعیان درباره‌ی اثبات عصمت اظهار می‌دارند، باطل است.

به یکی از شیوخ رافضی گفته شد: اگر کفار به سرزمین ما بیایند و افرادی را به قتل برسانند و حریم‌ها را بشکنند و اموال را غارت کنند، آیا با آنان بجنگیم؟ گفت: نه، طبق مذهب ما جز به همراه معصوم با کسی نمی‌جنگیم.

آن فرد درخواست کننده‌ی فتوا با وجود عامی بودنش گفت: به خدا قسم این مذهب، پلید است. این مذهب منجر به فساد و تباهی دین و دنیا می‌شود.^۱

جز رافضی‌های امامیه کسی معتقد به عصمت ائمه نیست و در این مورد کسی موافق آنان نیست، مگر کسانی که بدتر از آنان باشند

اما این که رافضی‌ها می‌گویند: در این مورد ائمه همانند انبیاء معصوم هستند، این اعتقاد مخصوص رافضی‌های امامیه است و کسی در این مورد موافق آنان نیست؛ نه شیعه‌ی زیدیه و نه سایر طوایف مسلمانان هم رأی آنان نیستند مگر کسانی که بدتر از آنان اند؛ همانند اسماعیلیه که منتسب به محمد بن اسماعیل بن جعفر هستند و معتقدند که امامت بعد از جعفر به محمد بن اسماعیل می‌رسد و به موسی بن جعفر نمی‌رسد. آنان بی‌دین و منافق اند و شیعه‌ی دوازده امامی بسیار بهتر از آنان هستند.^۱

چون در میان امامیه با وجود جهل و گمراهی مفرطشان، عده‌ای در ظاهر و باطن مسلمان هستند و زندیق و منافق نیستند، اما دچار جهل و گمراهی شده و از هواهای نفسانی‌شان تبعیت می‌کنند. اما اسماعیلی‌ها، علما و بزرگان‌شان که به حقیقت ادعای باطنیه بودن شان علم و شناخت دارند زندیق و منافق هستند. اما عوام‌شان که به حقیقت و باطن امرشان شناخت ندارند مسلمان هستند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: ۵۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا (با پیروی از قرآن) و از پیغمبر (خدا محمد مصطفی ﷺ) با تمسک به سنت او اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمائید (مادام که دادگر و حقگرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشند) و اگر در چیزی اختلاف داشتید (و در امری از امور کشمکش پیدا کردید) آن را به خدا (با عرضه به قرآن) و پیغمبر او (با رجوع به سنت نبوی) برگردانید (تا در پرتو قرآن و سنت، حکم

۱- اسماعیلیه یا باطنیه فرقه‌ای از شیعه‌ی امامیه است که محمد بن اسماعیل برادرزاده‌ی امام موسی کاظم (علیه السلام) را آخرین امام می‌دانند. ظهور این فرقه در اصل نتیجه‌ی اختلاف در امامت اسماعیل بن جعفر صادق با برادرش موسی بن جعفر (علیه السلام) بوده است. اسماعیلیان معتقدند که پس از رحلت امام جعفر صادق (در قرن هشتم میلادی) امامت به پسر بزرگتر وی می‌رسد؛ اما چون پسرش اسماعیل پیش از پدر درگذشته بود، امامت به محمد بن اسماعیل منتقل شد که سابع تام است و دور هفت با او تمام می‌شود و پس از او امامت در خاندان وی باقی ماند. آنها در میان اهل سنت به «باطنیان» مشهورند و شیعه‌ی هفت امامی نیز نامیده می‌شوند. (مترجم)

آن را بدانید. چرا که خدا قرآن را نازل، و پیغمبر آن را بیان و روشن داشته است. باید چنین عمل کنید».

اگر مردم معصومی غیر از پیامبر ﷺ برای ارجاع امورشان به او داشتند، خداوند به آنان امر می‌کرد که امورشان را نزد او ارجاع دهند. قرآن بیان می‌دارد که هیچ معصومی جز رسول الله ﷺ وجود ندارد.

ادعای عصمت همانند مشارکت دادن در نبوت است؛ چون همواره از معصوم تبعیت می‌شود و در هر چه که می‌گوید نباید در موردی با او مخالفت گردد و این حالت، مخصوص پیامبران است. از این رو به ما امر شده که به آنچه که بر پیامبران نازل شده ایمان بیاوریم.^۱

رافضی‌ها در برتر دانستن ائمه‌ی خود و تسلیم دین به آنان همانند مسیحیان هستند

مسیحیان ادعا می‌کنند که حواریونی که از مسیح تبعیت کردند، از حضرت ابراهیم، حضرت موسی و سایر پیامبران و فرستادگان ﷺ برترند و گمان می‌کنند که حواریون فرستادگانی هستند که خداوند رودررو با آنان سخن گفته است؛ زیرا آنان معتقدند که خداوند همانند مسیح است و همچنین می‌گویند: مسیح فرزند خداوند است.

رافضی‌ها نیز ائمه‌ی دوازده گانه را بهتر و برتر از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار می‌دانند و غلوکنندگان شان می‌گویند: امامان از پیامبران برترند؛ چون آنان به الوهیت امامان معتقدند همان گونه که مسیحیان به الوهیت مسیح اعتقاد دارند.

مسیحیان می‌گویند: دین تسلیم اسقف‌ها و راهبان است و حلال چیزی است که آنان حلال می‌کنند، و حرام چیزی است که آنان حرام می‌کنند، و دین چیزی است که آنان تشریع می‌کنند.

رافضی‌ها هم معتقدند که دین تسلیم ائمه است، و حلال چیزی است که آنان حلال می‌کنند، و حرام چیزی است که آنان حرام می‌کنند، و دین چیزی است که آنان تشریع می‌کنند.

اما آنانی که همچون اسماعیلیه وارد غلو شده‌اند و اعتقاد به الوهیت حاکم و سایر امامان خود دارند، می‌گویند: محمد بن اسماعیل شریعت محمد بن عبدالله را نسخ کرد و سایر اعتقاداتی که در میان رافضی‌های اهل غلو وجود دارد. این افراد از بیشتر کفار یهود و نصاری و مشرکان بدترند. آنان منتسب به شیعه هستند و به مذهب شیعه تظاهر می‌کنند.^۱

اطاعت کردن اهل سنت از حاکمان، مقید است

اهل سنت به طور مطلق از حاکمان اطاعت نمی‌کنند، آنان فقط در ضمن اطاعت از پیامبر ﷺ از حاکمان اطاعت می‌کنند. همان‌گونه که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹]

بنابراین، این آیه به اطاعت مطلق از خداوند، و به اطاعت از پیامبر ﷺ امر می‌کند؛ چون او جز به اطاعت خداوند امر نمی‌کند، و هر کس از رسول خدا اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است. خداوند اطاعت از اولی الامر را در داخل این قسمت قرار می‌دهد و برای آنان اطاعت سومی را ذکر نکرده است. چون به طور مطلق از اولی الامر اطاعت نمی‌شود و فقط در کارهای معروف و شایسته از آنان اطاعت می‌شود؛ همان‌گونه که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ»^۲ «اطاعت فقط در معروف و نیکی است». در جایی دیگر می‌فرماید: «لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ»^۳: «هیچ اطاعتی برای هیچ

۱- ج (۱) ص (۱۷۷) ج (۳) ص (۱۷۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۱۷۳).

۲- بخاری ک (۶۴) ب (۵۹) در مبحث «المغازی» و «الأحكام» و «خبر الواحد». مسلم آن را به شماره (۱۸۴۰) با لفظ «لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ» روایت کرده است.

۳- احمد آن را روایت کرده است ج (۱) ص (۴۰) ج (۵) ص (۶۶).

مخلوقی در معصیت خالق وجود ندارد». همچنین می‌فرماید: «من أمرکم بمعصية فلا تطيعوه»^۱: «هر کس شما را به معصیتی امر کرد، از او اطاعت نکنید».

این رویه‌ی اهل بیت با دیگران بود، و هر کسی از آنان در این زمینه پیروی کند از پیروان آنهاست. نه آن کسانی که از پیشوایان نیکوکار و دینداران و اهل علم اظهار براءت و یزاری می‌کنند و با کافران و منافقان چون رافضیان گمراه در دشمنی با پیشوایان پاک سرشت همگام می‌شوند.

سخن این رافضی‌های منتسب به شیعه حضرت علی علیه السلام که می‌گویند: اطاعت از غیر پیامبر صلی الله علیه و آله به طور مطلق در هر چیزی که به آن امر کند، واجب است، از قول و اعتقاد افرادی از اهل شام که منسوب به پیروان حضرت عثمان رضی الله عنه بودند و می‌گفتند اطاعت از ولی امر به طور مطلق واجب است، فاسدتر است؛ چون آنان از سلطانی که وجود داشت اطاعت می‌کردند ولی اینان اطاعت از یک معصوم مفقود را واجب می‌دانند.^۲

شرط عصمت در ائمه مقدور نیست و امت اسلام به ضمانت عصمت ائمه امر نشده است

خداوند به اطاعت از ائمه‌ی موجود و معلوم که دارای قدرت اند و به وسیله‌ی آن می‌توانند بر مردم حکومت کنند، امر کرده و به اطاعت از امام غیر موجود و ناشناس و کسی که قدرتی ندارد و اصلاً بر چیزی توانایی ندارد، امر نکرده است. همان‌طور که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به اجتماع و همبستگی امر کرد و از جدایی و اختلاف نهی کرده است و به اطاعت مطلق از ائمه امر نکرد و به اطاعت از آنان در صورتی که در جهت اطاعت از خدا باشد و در جهت معصیت او نباشد، امر کرد.

در صحیح مسلم به نقل از عوف بن مالک اشجعی آمده است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم، وتصلون عليهم ويصلون

۱- «من أمرکم منهم بمعصية الله فلا تطيعوه»: «هر کس از آنان شما را به معصیت خدا امر کند از او اطاعت نکنید». ابن ماجه در مبحث الجهاد به شماره (۴۰) آن را روایت کرده است.

۲- ج (۲) ص (۱۰۶، ۱۷۱، ۱۷۲).

علیکم، و شرار أئمتکم الذین تبغضونهم ویبغضونکم، وتلعنونهم ویلعنونکم قال: قلنا: یا رسول الله! أفلا ننبأهم عند ذلك؟ قال: لا، ما أقاموا فیکم الصلاة، لا، ما أقاموا فیکم الصلاة. إلا من ولی علیه والٍ فرآه یأتی شیئاً من معصية الله، فلیکره ما یأتی من معصية الله تعالی ولا ینزعن یداً من طاعة: «بهترین ائمه و والیان شما آنانی هستند که دوستشان دارید و آنان دوستان دارند، و بر آنان درود می‌فرستید و آنان بر شما درود می‌فرستند، و بدترین ائمه و والیان شما کسانی اند که آنان را دشمن می‌دارید و آنان شما را دشمن می‌دارند و شما آنان را لعن می‌کنید و آنان شما را لعن می‌کنند». راوی گوید: گفتیم: ای رسول الله! آیا در این صورت ما با آنها نجنگیم؟ فرمود: «نه، تا زمانی که در میان شما نماز به پا دارند.^۱ نه تا زمانی که در میان شما نماز به پا دارند. مگر کسی که یک حاکمی بر او گمارده شده باشد و ببیند که او در کاری معصیت خداوند در پیش گرفته است. باید او آن معصیت خداوند متعال را زشت و ناپسند بشمرد. ولی به هر حال نباید از اطاعت او دست کشد».

در صحیح مسلم به نقل از ام سلمه روایت شده که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «ستکون أمراء، فتعرفون وتنکرون فمن عرف بریء، ومن أنکر سلم، ولكن من رضی و تابع:» «در آینده حاکمانی می‌آیند که شما منکراتشان را درک کرده، و اعتراض می‌کنید. برای هر کسی که بدی کارهایشان را درک کرد راهی است برای نجات خویش از گناه و عقوبت او - که با زبان یا دست او را از منکر بازدارد، و یا حداقل در حالت ناتوانی در دلش از او بیزاری جوید - و کسی که بر منکرات آنها اعتراض کند از بازخواست الهی نجات یافته، اما کسی که به منکرات آنان راضی شد و از آنان پیروی کرد (بر اوست گناه و بازخواست الهی). گفتند: یا رسول الله! آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: «لا، ما صلوا»^۲: «نه مادامی که نماز برپا دارند».

این روایت روشن می‌کند که ائمه همان حاکمان و والیان امور هستند و اگر دچار معصیت خداوند شوند، مورد انکار قرار می‌گیرند و کسی از آنان اطاعت نمی‌کند بلکه فقط در موارد اطاعت خدا از آنان اطاعت می‌شود، و در میان آنان خوب و بد وجود

۱- مسلم آن را به شماره (۱۸۵۵) روایت کرده است.

۲- مسلم آن را به شماره (۱۸۵۴) روایت کرده است.

دارد. برخی محبوب و مورد دعای خیر قرار می گیرند، و مردم را دوست می دارند و برایشان دعای خیر می کنند و برخی مورد تنفر مردم هستند و مردم را لعن و نفرین می کنند و مردم نیز آنان را دشمنی می کنند و برایشان دعای شر می کنند.

به واسطه‌ی شرط عصمت ائمه هیچ منفعتی در دین و دنیا حاصل نمی گردد

خداوند عصمت را برای مجموعه‌ی امت تضمین کرده است؛ چون عصمت امت برای این است که خدا تعدادی دانشمند و عالم قرار می دهد، که هرگاه یکی دچار خطا شد، دیگری در آن مورد درست عمل می کند تا این که حق ضایع نگردد. شیخ الإسلام ابن تیمیه، مذاهب چهارگانه و سایر مذاهب (اهل سنت) را به عنوان مثال آورده است.^۱

ائمه در تعداد معینی محصور نیستند

چون خداوند متعال می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [النساء: ۵۹] خداوند تعداد معینی را برای ائمه مشخص نکرده است. همچنین در احادیث وارده از پیامبر ﷺ تعداد مشخصی برای حاکمان مشخص نشده است. در صحیحین به نقل از ابوذر رضی الله عنه آمده که می گوید: «إن خلیلی أوصانی أن أسمع وأطیع، وإن کان عبداً حبشیاً مجدع الأطراف»^۲: «دوست من به من سفارش کرد که بشنوم و اطاعت کنم حتی اگر والی، یک برده‌ی حبشی دست و پا بریده باشد». در صحیح مسلم به نقل از ام حنین رضی الله عنها آمده که او در منی یا عرفات در حجة الوداع از پیامبر ﷺ شنیده که فرمود: «ولو استعمل علیکم أسود مجدع یقودکم بکتاب الله، فاسمعوا وأطیعوا»^۳: «اگر برده‌ای سیاه پوست و دست و پا بریده بر امورات شما گمارده شود و شما را به وسیله‌ی کتاب خداوند راهنمایی و رهبری کند، به او گوش فرا داده و از او اطاعت کنید». بخاری به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه روایت می کند که می گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «اسمعوا وأطیعوا وإن استعمل علیکم عبد حبشی

۱- ج (۱) ص (۳۵، ۳۶) ج (۲) ص (۱۰۹، ۱۰۵، ۱۱۲).

۲- مسلم آن را در مبحث «المساجد» به شماره (۶۴۸) و مبحث «الإمارة»، به شماره (۱۸۳۷) روایت کرده است.

۳- صحیح مسلم به شماره (۱۲۹۸): «إن أمر علیکم عبد حبشیاً قالت: أسود...» تا آخر حدیث.

کان رأسه زبیه^۱: «بشنوید و اطاعت کنید حتی اگر برده‌ای حبشی که سرش کوچک همچون مویز باشد، بر امورات شما گمارده شود». در صحیحین به نقل از ابن عمر آمده که گوید: رسول خدا ﷺ فرمود: «لا يزال هذا الأمر في قریش ما بقي من الناس اثنان»^۲: «این (خلافت) همواره در میان قریش خواهد بود تا زمانی که دو نفر از مردم باقی بمانند». در صحیحین به نقل از ابوهریره رضی الله عنه آمده که گوید: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الناس تبع لقریش في هذا الشأن، مسلمهم تبع لمسلمهم، وكافرهم تبع لكافرهم»^۳: «مردم در این مورد تابع قریش هستند، مسلمانان تابع مسلمان قریش و کافرشان تابع کافر قریش است». از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: رسول الله ﷺ می‌فرماید: «الناس لقریش في الخير والشر»^۴: «مردم در خیر و شر تابع قریش هستند». در بخاری به نقل از معاویه رضی الله عنه آمده که گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «إن هذا الأمر في قریش، لا يعاديهم أحد إلا كبه الله على وجهه ما أقاموا الدين»^۵: «این امر (خلافت) در میان قریش است و کسی در این امور با آنان دشمنی نمی‌کند مگر اینکه خداوند او را بر زمین زند. البته مادامی که دین را برپا دارند». بخاری آن را در باب امراء از قریش روایت کرده است.^۶

حضرت علی رضی الله عنه قبل از کشته شدن حضرت عثمان رضی الله عنه نه ادعای امامت کرده و نه ادعای عصمت، و نصی مبنی بر عصمت او وجود ندارد

حضرت علی رضی الله عنه هرگز تا زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه کشته شد ادعای امامت نکرد و نگفت: من معصوم هستم و نگفت که رسول خدا ﷺ مرا بعد از خود امام قرار داده و پیروی از من بر مردم واجب است، و این‌گونه سخنان را به زبان نیاورد. بلکه ضرورتاً ما

۱- بخاری ک (۹۳) ب (۴).

۲- بخاری ک (۹۳) ب (۲) «ما بقي منهم اثنان»، مسلم به شماره (۱۸۲۸).

۳- صحیح مسلم شماره (۱۸۱۸) بخاری ک (۶۱) ب (۱).

۴- صحیح مسلم شماره (۱۸۱۹).

۵- بخاری ک (۶۱) ب (۲).

۶- ج (۲) ص (۱۰۵).

می‌دانیم هر کس این مطالب و همانند آن‌ها را نقل کرده، بر او دروغ بسته است. و ما می‌دانیم که علی آن قدر تقوایش نسبت به خداوند زیاد بود که ادعای دروغ آشکاری که همه‌ی صحابه می‌دانند که دروغ است، نمی‌کند.^۱

هیچ نصی بر تعیین حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله وجود ندارد

نصّ بر خلافت حضرت علی علیه السلام در هیچ یک از کتاب‌های معتبر حدیثی نیامده است، و اهل حدیث بر بطلان آن اجماع دارند. تا جایی که ابومحمد بن حزم می‌گوید: «ما هرگز روایتی دال بر این ادعای تعیین علی به عنوان جانشین پیامبر نیافته‌ایم جز یک روایت بی اساس از یک فرد ناشناس به نقل از یک راوی ناشناخته که کنیه‌اش ابو الحمراء است، و ما در میان مردمان چنین کسی را سراغ نداریم».^۲

نقل نصّ بر خلافت علی علیه السلام از طرق زیادی کذب و بی اساس است؛ چون در این مورد هیچ کس حدیثی را با اسنادی صحیح نقل نکرده چه برسد به اینکه متواتر باشد. با وجود اختلاف و نزاع مردم درباره‌ی خلافت و مشورت و تبادل نظر صحابه در روز سقیفه و هنگام مرگ حضرت عمر رضی الله عنه و زمانی که امور آنان در شورای شش نفره مطرح گردید، و بعد از آن، زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه کشته شد و مردم درباره‌ی خلافت حضرت علی علیه السلام دچار اختلاف نظر شدند، در همه‌ی این موارد کسی چنین حدیثی را مخفیانه هم ذکر نکرده است. بنابراین معلوم است که اگر این چنین نصی که رافضی‌ها ادعا می‌کنند که علی به شکلی آشکار و روشن و قاطع تعیین شده است که بهانه‌ای برای مسلمانان نماند، وجود داشت در این صورت می‌بایست که مردم این چنین خبری را نقل کنند و می‌بایست بسیاری از مردم این چنین خبری را بر زبان آورند. بلکه بیشتر آنان در این چنین جایی که انگیزه‌های نقل نصّ بر جانشینی علی کاملاً وجود داشت، حضور داشتند. پس منتفی بودن لازم، منتفی بودن ملزوم را اقتضا می‌کند.^۳

۱- ج (۴) ص (۲۴) ج (۱) ص (۲۲۵).

۲- ج (۴) ص (۲۳۸)، ج (۳) ص (۲۱۳).

۳- ج (۴) ص (۱۱۸).

حضرت علیؓ با دفن پیامبر ﷺ از امامت باز نماند

این که می‌گویند: حضرت علیؓ بنا به دستور پیامبر ﷺ مشغول کفن و دفن او، و نشستن بر سر قبرش بود، دروغی آشکار است، و این با ادعایشان منافات دارد؛ چون پیامبر ﷺ در شب دفن شد و در روز دفن نشد. برخی می‌گویند: پیامبر شب بعد از وفاتش به خاک سپرده شد. آن حضرت به کسی امر نکرد که در کنار قبرش بماند و حضرت علیؓ نیز در کنار قبر او نماند بلکه پیامبر در خانه‌ی حضرت عایشهؓ دفن شد و حضرت علیؓ نسبت به حضرت عایشهؓ نامحرم بود. پس چگونه پیامبر به او امر می‌کند که در کنار قبرش بماند در حالی که براساس ادعای آنان، به او امر کرده بود که بعد از او امام باشد.

حضرت علیؓ به تنهایی مشغول کفن و دفن پیامبر ﷺ نبوده است، بلکه او به همراه حضرت عباسؓ و فرزندان عباس و غلامش شقران و عده‌ای از انصار بود و حضرت ابوبکرؓ و حضرت عمرؓ بر در خانه‌ی پیامبر ﷺ و در مراسم غسل و کفن و دفن آن حضرت حضور داشتند و در آن موقع در میان بنی‌ساعده نبودند.

اما رسم و سنت این بود که اهل بیت و فامیل، مراسم میت را به عهده بگیرند، و اهل پیامبر ﷺ غسل و کفن آن حضرت را عهده دار شدند. آنان دفن پیامبر را به تأخیر انداختند تا مسلمانان بر او نماز بخوانند. مسلمانان به صورت فرادی و یکی پس از دیگری بر جنازه‌ی آن حضرت ﷺ نماز خواندند، و تعداد زنان و مردان بسیار زیاد بود. از این رو مراسم تشیع جنازه‌ی پیامبر ﷺ در روز دوشنبه به پایان نرسید. بنابراین با وجود غسل دادن و کفن پوشیدن او در روز دوشنبه، روز سه‌شنبه هم بر او نماز خواندند، و روز چهارشنبه به خاک سپرده شد.^۱

حضرت ابوبکرؓ اصلاً در سپاه اسامه نبود تا با حضرت علیؓ نزاع و اختلاف نداشته باشد

دروغگویان و افترا زندگان، ادعا می کنند که حضرت ابوبکرؓ و حضرت عمرؓ در سپاه اسامه بودند و هدف رسول الله ﷺ بیرون فرستادن آن دو بوده است تا با علیؓ نزاع نکنند. این دروغ و افترا فقط از کسی بر می آید که جاهل ترین مردم به احوال پیامبر ﷺ و صحابه باشد و بیش از هر کسی به عمد دروغ ببندد. پیامبر ﷺ در طول دوران بیماری اش به ابوبکرؓ امر می کرد که برای مردم نماز بخواند و همه ی مردم حاضر بودند. و اگر پیامبر ﷺ کسی را به عنوان جانشین خود بر مردم قرار می داد از او اطاعت می کردند. و مهاجرین و انصار با کسی که با امر خداوند، مخالفت می کرد، می جنگیدند و آنان بودند که در اول و آخر دین اسلام را نصرت و یاری دادند....

ای کاش می دانستم پیامبر ﷺ از چه کسی می ترسید، در حالی که خداوند او را یاری و عزت می دهد و در اطراف او مهاجران و انصاری بودند که اگر به آنان امر می کرد پدران و فرزندان خود را به قتل برسانند این کار را می کردند.^۱

مذهب زیدیه راجع به امامت حضرت علیؓ و امامان پس از او

زیدیه بهتر از امامیه هستند. از میان آنان جارودیه پیروان ابن جارود بیشتر شبیه امامیه هستند؛ همان کسانی که ادعا می کنند پیامبر ﷺ با ذکر وصف، حضرت علیؓ را به عنوان جانشین تعیین کرده نه با نام بردن او. پس حضرت علیؓ بعد از پیامبر ﷺ امام است، و مسلمانان پس از رسول الله ﷺ با ترک اقتداء به او یا گمراه و یا کافر شدند. و پس از حضرت علیؓ حضرت حسنؓ و سپس حضرت حسینؓ امام و پیشوای مسلمانان است. عده ای از آنان معتقدند که حضرت علیؓ امامت حضرت حسنؓ، و حضرت حسنؓ امامت حضرت حسینؓ را اعلام کرده است، و سپس شوری در میان فرزندان آن دو است که هر کس از آنان به راه پروردگارش دعوت کند و با فضیلت باشد، او امام است.

فرقه‌ی دوم از زیدیه، سلیمانیه یاران سلیمان بن جریر هستند که ادعا می‌کنند امامت به صورت شورایی است، و امامت با نشست دو نفر از بهترین مسلمانان معلوم می‌گردد و گاهی امامت شایسته‌ی مفضول است، هر چند که فاضل در هر حال از مفضول برتر باشد. آنان امامت شیخین حضرت ابوبکر و حضرت عمر را قبول دارند. گفته می‌شود: امامت حضرت ابوبکر و حضرت عمر یک اشتباه بود که صاحب آن به خاطر تأویل فاسق نمی‌شود.

فرقه‌ی سوم از زیدیه، کثیریّه هستند که معتقدند پس از رسول خدا ﷺ حضرت علی ﷺ برترین مردم و شایسته‌ترین آنان برای امامت است، و بیعت با حضرت ابوبکر ﷺ و حضرت عمر ﷺ نادرست نبود؛ چون حضرت علی ﷺ خلافت را برای آنان رها کرد. اینان درباره‌ی حضرت عثمان ﷺ و قتل او چیزی نمی‌گویند و او را تکفیر نمی‌کنند و برای او حکم به ایمان هم نمی‌دهند^۱، همان اعتقادی که از سلیمانیه هم نقل می‌شود. این گروه بسیار شبیه شیعه هستند و صالحیه نیز نامیده می‌شوند.

هر کس بیشتر به رسول خدا ﷺ و احوال او آگاه باشد به بطلان مذهب زیدیه و سایر مذاهبی که ادعا می‌کنند که به صورت مخفیانه به امامت حضرت علی ﷺ اشاره شده است، و حضرت علی ﷺ برتر از سه خلیفه‌ی قبلی است یا در برتری هر یک از آنان، تردید دارند، عالم‌تر و آگاه‌تر است؛ چون آنان به دلیل ضعف علمشان به احادیث و روایات، در جهل مرکب و یا جهل بسیط قرار گرفته‌اند.^۲

۱- یعنی (آنها با توجه به فضایل و جایگاه ویژه‌ی حضرت عثمان ﷺ و با در نظر گرفتن آنچه ادعا نموده‌اند که از او سرزده و با زندگی سایر صحابه مغایرت دارد، در مورد صدور حکم بر کفر یا ایمان او در حیرت مانده‌اند) نگا: الملل و التحل ج (۱) ص (۱۶۱).

۲- ج (۱) ص (۳۵۷) ج (۴) ص (۱۱۸).

بر امامت بقیه‌ی دوازده امام نیز نصی وجود ندارد

ادعای شیعیان دوازده امامی این است که پیامبر ﷺ به حضرت حسین ﷺ فرمود: «هذا إمام ابن إمام أخو إمام أبو أئمة، تسعة تاسعهم قائمهم»: «این امام پسر امام برادر امام و پدر نه امام است که نهمین آنان قائم‌شان است». این ادعا از چندین وجه دروغ است:

اول: سایر فرق شیعه به جز اثنا عشریه که یکی از هفتاد فرقه‌ی شیعه هستند، این ادعا را دروغ می‌شمارند.

دوم: گفته می‌شود: این ادعا با آن چه که غیر اثنا عشریه از میان شیعیان نقل می‌کنند در تعارض است. مانند آنانی که معتقد به امامت غیر اثنا عشریه هستند و همچنین با آن چه که راوندیه نقل می‌کنند، در تعارض است و هر یک از این‌ها چیزی غیر از ادعای اثنا عشریه را مدعی هستند.

سوم: گفته می‌شود: در میان علمای نخست شیعه کسی نبوده که این ادعا را بیان کند و در کتابی نیامده و کسی در سخن به آن استدلال نکرده است. بلکه این روایت زمانی ساخته شد که حسن بن عسکری فوت کرد. بعضی می‌گویند: پسرش محمد غایب است. بنابراین، این روایت حدود دویست و پنجاه سال بعد از وفات پیامبر ﷺ ظاهر شد.

چهارم: گفته می‌شود: اهل سنت و علمایشان بسیار بسیار بیشتر از شیعه به یقین می‌دانند که این یک دروغ نسبت به رسول خدا ﷺ است که هیچ شکی در آن نیست و حاضرند بر سر این امر مباحله کنند.

پنجم: روایاتی متواتر درباره‌ی اهل بیت این گونه روایت‌ها را تکذیب می‌کنند و اینکه آنان ادعا نکردند که تعیین شده‌اند بلکه علاوه بر این که تعیین و مشخص شدن دوازده امام را قبول ندارند، کسانی را که چنین ادعایی دارند، تکذیب می‌کنند.^۱

حدیث «دوازده امام» بر ائمه‌ی شیعه منطبق نیست^۱

آنچه درباره عدد دوازده امام از پیامبر ﷺ روایت شده، حدیثی است که در صحیحین به نقل از جابر بن سمره^۲ روایت شده که گوید: همراه با پدرم بر پیامبر ﷺ وارد شدم و شنیدم که آن حضرت ﷺ فرمود: «لا يزال أمر الناس ماضياً و لهم اثنا عشر رجلاً»: «همواره امور این مردم سپری خواهد شد تا این که دوازده مرد داشته باشند». سپس پیامبر ﷺ سخنی را گفت که بر من پنهان ماند و من از پدرم پرسیدم که پیامبر ﷺ چه چیزی را گفت؟ گفت: فرمود: «كلهم من قریش^۳»: «همه‌ی آنها از قریشند». در روایتی دیگر آمده است: «لا يزال هذا الأمر عزيزاً إلى اثني عشر خليفة^۴»: «این امر خلافت تا دوازده خلیفه همچنان استوار و عزیز خواهد بود». این دوازده امام یا دوازده خلیفه همان‌هایی هستند که اسم‌شان در تورات آمده است؛ آنجا که خداوند در مژده‌ی خود به اسماعیل^۵ می‌فرماید: «وسيلد اثني عشر عظيماً»: «و دوازده انسان بزرگوار را متولد خواهد کرد».

نمی‌تواند منظور از این جمله، این دوازده نفر باشد چون او می‌فرماید: «لا يزال الإسلام عزيزاً^۶»: «و لا يزال هذا الأمر عزيزاً» و «لا يزال أمر الناس ماضياً» این دلالت می‌کند که امورات مردم در زمان ولایت آنان برپا بوده است نه زمانی که ولایت آنان سپری شده باشد. به اعتقاد شیعیان دوازده امامی امور امت در زمان هیچ یک از این دوازده نفر برقرار نبوده است بلکه امور این امت همواره در فساد بوده است، چون ظالمان و تجاوزگران و بلکه منافقان و کافران بر امت اسلام حکومت می‌کردند و اهل حق از یهود ضعیف‌تر بودند.

۱- گفته می‌شود که این روایت بر خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان و حضرت علی و معاویه^۷ و یزید و عبدالملک و فرزندان او که در میان آنان عمر بن عبدالعزیز^۸ است منطبق است.

۲- مسلم آن را به شماره (۱۸۲۱) روایت کرده است. بخاری ک (۹۳) ب (۵۱) با لفظ «يكون اثنا عشرية أميراً...» تا آخر حدیث.

۳- صحیح مسلم شماره (۱۸۲۱).

۴- «لا يزال الإسلام عزيزاً» (۱۸۲۱) صحیح مسلم. و «لا يزال هذا الدين عزيزاً منيعاً إلى اثني عشر خليفة... كلهم من قریش».

پس هرکس گمان برد که این دوازده نفر همان کسانی‌اند که رافضی‌ها معتقد به امامتشان هستند، او سخت در جهل و اشتباه است؛ چون در میان این‌ها کسی جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام شمشیر به دست نگرفته است. با این حال او نیز در زمان خلافتش نه به سرزمینهای کافران تازید، و نه شهری را فتح نمود، و نه کافری را کُشت. بلکه در آن دوران مسلمانان سرگرم جنگ با یکدیگر بودند تا جایی که کفار مشرک و اهل کتاب در شرق و شام در مورد آنان به طمع افتادند.

همچنین شیعه با او راست نیفتادند، و وقتی با او نمی‌ساختند و راه نمی‌آمدند، به طریق اولی با دیگران نمی‌سازند و راه نمی‌افتند.

اما سایر امامان به غیر از حضرت علی علیه السلام هیچ کدام شمشیر به دست نگرفته‌اند مخصوصاً امام منتظر؛ بلکه او در نظر هر کس که معتقد به امامت اوست یا انسانی ترسو و ناتوان است و یا فراری و گریزان است، و در هیچ مسأله‌ای برای کسی فتوایی نداده و در هیچ قضیه‌ای حکمی صادر ننموده، و وجودی از او مورد شناخت نیست پس چه سود و فایده‌ای در دین و دنیا از چنین فردی حاصل می‌شود، چه برسد به این که اسلام به واسطه‌ی او عزیز و استوار گردد؟!

از امامت مهدی منتظر هیچ فایده‌ای جز اعتقادات فاسد، خواسته‌های دروغین و فتنه‌های مختلف میان امت اسلامی به دست نمی‌آید.

همچنین اسلام در اعتقاد امامیه همان است که آنان بر آن هستند در حالی که آنان خوارترین فرقه‌های امت‌اند، و در میان اهل هوی و بدعت گذاران رافضی‌ها خوارترین هستند و کسی همچون آنان سخن اسلام را کتمان نمی‌کند، و کسی بیشتر از آنان اهل نفاق نیست و آنان به زعم خود شیعه‌ی اثنا عشری هستند.

همچنین به اعتقاد شیعیان ولایت امام منتظر تا آخر زمان دائمی است، و در این صورت به اعتقادشان زمانی باقی نمی‌ماند که خالی از این دوازده نفر باشد.

وقتی چنین است، زمان به دو نوع باقی نمی ماند: نوعی که در آن امور امت برپا می گردد و نوعی دیگر امور امت برقرار نمی گردد، و بلکه او در همه‌ی زمان‌ها قائم و برپاست، و این خلاف حدیث صحیح است.^۱

امام دوازدهم مفقود است، پس نمی تواند امام باشد

امام دوازدهم همان محمد بن حسن عسکری (مهدی منتظر رافضی‌ها) است رافضی‌ها بیش از دیگران از امامت دور هستند؛ چون آنان راجع به امامت پست‌ترین عقاید و زشت‌ترین و نامناسب‌ترین سخنان با عقل و دین را به کار برده‌اند؛ چون آنان گول انسانی مجهول و یا معدوم خورده اند که نه چشمی او را دیده و نه اثری از او هست، و نه گوشی خبری از او شنیده و نه کسی او را درک کرده است.

محمد بن جریر طبری و عبدالباقی بن قانع و دیگر نسب شناسان و مورخین اظهار داشته اند که حسن بن علی عسکری نسل و عقبه‌ای نداشته است. امامیه‌ای که ادعا می کنند او دارای فرزند بوده است مدعی هستند که فرزند او وقتی پسر بچه‌ای کوچک بوده وارد زیر زمینی در سامراء شده، و برخی می گویند: دو سال داشته، و بنا به قول بعضی، سه سال و بنا به گفته‌ی برخی دیگر، پنج سال داشته است.

حال اگر او موجود و معلوم باشد بر اساس آن چه که در حکم خداوند که با نص قرآن و سنت و اجماع ثابت شده، می بایست در کنار کسی مثل مادر و یا مادر مادرش و یا زنان دیگر اهل حضانت، مورد مواظبت و نگهداری قرار می گرفت، و می بایست کسی همچون وصی پدرش، اگر پدرش وصی داشت و یا غیر از وصی از او محافظت می کرد... بنابراین چگونه کسی که مستحق است در مال و بدن او تصرف شود و مورد مواظبت قرار گیرد، می تواند برای همه‌ی مسلمانان امامی معصوم باشد و کسی جز با ایمان به او، مؤمن نباشد؟!

۱- ج (۴) ص (۲۱۳، ۲۰۷) ج (۳) ص (۱۱۷) ج (۱) ص (۱۹۵، ۲۱۱).

سپس بنا به اتفاق نظر آنان، چه وجود او و یا عدم او فرض کنیم، آنان از او نه در دین و نه در دنیا هیچ خیری ندیده‌اند، و او به کسی چیزی نیاموخته است، و صفتی از صفات خوب و یا بد را به کسی معرفی ننموده است. بنابراین هیچ یک از مقاصد امامت و منافع و مصلحت‌های خاص و عام آن محقق نگردیده است.

تازه اگر وجود او فرض گردد، او برای اهل زمین هیچ نفعی ندارد و حتی ضرر هم دارد و مؤمنان به او اصلاً از وجودش نفعی نمی‌برند، و هیچ خیر و مصلحتی از وجود او برایشان حاصل نمی‌گردد، و تکذیب کنندگان او به اعتقاد آنان به دلیل تکذیب‌شان عذاب می‌بینند. به این ترتیب او شرّ محض است و هیچ خیری در او نیست. و این چنین عملی از جانب یک انسان حکیم و عادل سر نمی‌زند.

چه چیزی گمراه‌تر از تلاش کسی است که خود را خیلی خسته می‌کند و بسیار قال و قیل می‌کند، و در میان جماعت مسلمانان تفرقه می‌اندازد، و پیشگامان نخستین و تابعین را نفرین، و با کفار و منافقین همکاری می‌کند، و با انواع ترندها حيله‌گری می‌کند، و هر راهی که برایش ممکن باشد می‌رود، و از شاهدان دروغین کمک می‌گیرد، و پیروان خود را با طناب فریب به دنبال خود می‌کشانند، و کارهایی انجام می‌دهد که وصف آن‌ها طولانی است، و هدفش از این کارها، تنها وجود امامی است که او را به امر و نهی خداوند راهنمایی کند، و آن‌چه را که مایه‌ی نزدیک شدن او به خداوند متعال می‌شود، به او بشناساند.

پس تا زمانی که اسم و نسب آن امام معلوم نگردد چیزی از خواسته‌های او به دست نمی‌آید، و چیزی از تعلیم و ارشاد و امر و نهی‌اش به او نمی‌رسد، و از جانب او برای هیچ امتی منفعت و مصلحتی حاصل نمی‌شود، و فقط از بین بردن جان و مالش و سفرهای زیاد رفتن، انتظار کشیدن در شب و روز و دشمنی با جمهور مسلمانان به خاطر کسی که در زیرزمینی پنهان شده و هیچ کاری انجام نمی‌دهد و سخنی نمی‌گوید، و اگر هم به یقین موجود باشد منفعتی برای این بیچارگان ایجاد نکرده است، به ارمغان دارد. این چگونه است در حالی که خردمندان می‌دانند که چیزی جز ناکامی و شکست در انتظارشان نیست؟

بنابراین می‌بینید وقتی شیعیان مصلحت امامت را از دست می‌دهند در اطاعت کافر یا ظالمی وارد می‌شوند تا به واسطه‌ی او به برخی از اهدافشان برسند. در حالی که آنان به اطاعت از امامی معصوم دعوت می‌کنند، کارشان به جایی رسیده که از کافری ظالم و ستمگر اطاعت می‌کنند!^۱

شیعیان درباره‌ی ائمه‌ی خود از جمله امام منتظرشان که مدعی وجود نصّ بر امامت شان هستند، اختلاف نظر دارند

معلوم شد که شیعیان در مسائل امامت، صفات خدا، قدر و سایر مسائل دینشان اختلاف نظر بسیار زیادی با هم دارند و به تبع آن اضطراب و آشفتگی‌شان در قضیه‌ی تعیین ائمه و درباره‌ی امام منتظر معلوم می‌شود. آنان نظرات زیادی در این باره دارند: برخی از آنان معتقد به بقای جعفر بن محمد، برخی معتقد به بقای پسرش موسی و برخی معتقد به بقای عبدالله بن معاویه هستند، و برخی معتقد به تعیین حضرت حسن و حضرت حسین از جانب حضرت علی هستند. دسته‌ای معتقد به امامت محمد بن حنفیه و عده‌ای معتقد به تعیین ابوجعفر توسط پدرش علی بن حسین می‌باشند. گروهی معتقد به امامت عبدالله پسر او هستند، و گروهی دیگر می‌گویند: به محمد بن عبدالله بن حسن بن حسین به عنوان امام وصیت شده است. برخی معتقدند جعفر به امامت پسرش اسماعیل وصیت کرد، و گروهی دیگر معتقدند که او پسرش، محمد بن اسماعیل را وصیت کرد.

اینان معتقد به امامت پسرش محمد، و آنان معتقد به امامت پسرش عبدالله و گروهی دیگر معتقد به امامت پسرش موسی هستند. این دسته امر تعیین شدن او را به محمد بن حسن برمی‌گردانند، و آن دسته نص تعیین شدن را به بنی میمون قداح حاکم در میان پیروانش برمی‌گردانند، و عده‌ای دیگر نص تعیین شدن را از بنی هاشم به بنی عباس می‌کشاند.^۲

۱- ج (۲) ص (۱۶۴، ۱۹۰) ج (۳) ص (۲۴۸) ج (۱) ص (۲۹، ۳۷).

۲- ج (۲) ص (۱۴۳، ۱۴۴، ۱۲۹، ۱۳۳).

مقاصد امامت: قدرت و علم

امام به دو چیز احتیاج دارد: یا در علم برای تبلیغ و تعلیم آن و یا در عمل برای این که در این زمینه با قدرت و توانایی خود به آنان کمک کند. امامانی که عصمت شان ادعا می‌شود، قدرتی ندارند که به واسطه‌ی آن مقاصد امامت حاصل گردد. و وقتی که حکومت و قدرتی ندارند ممکن نیست نماز جمعه و جماعت پشت سرشان خوانده شود و نمی‌توانند در جهاد و حج امام باشند، و حدود به وسیله‌ی آنان اجرا نمی‌گردد، و به اختلافات و خصومت‌ها پایان داده نمی‌شود، و انسان به کمک آنان حق و حقوق خود را در نزد مردم و در بیت المال به دست نمی‌آورد، و به وسیله‌ی آنان راه‌ها ایمن نمی‌گردد؛ چون همه‌ی این امور به یک فرد توانا به انجام آن‌ها نیاز دارد، و جز کسی که یارانی در این مورد نداشته باشند، توان اینها را ندارد. این امامان قادر به انجام این امور نبودند بلکه افراد دیگری قادر به انجام آن‌ها بودند و در دوره‌های آنان افرادی عالم‌تر و دین‌دارتر از آنان وجود داشتند، چرا که علم نقل شده از غیر آنان چندین برابر علم نقل شده از آنان است، و ظهور آثار غیر آنان در میان امت اسلام، بزرگ‌تر و برجسته‌تر از ظهور آثار آنان در میان امت اسلام است. پیشگامان آنان همچون علی بن حسین و پسرش ابوجعفر و پسر او جعفر بن محمد، مقداری علم از آنان گرفته شده، اما از غیر آنان چندین برابر علم گرفته شده است.

اما کسانی که پس از آنان آمدند، علمی که از ایشان دریافت شده بسیار اندک است، و در میان علمای مشهور در روایت، حدیث، فتوا و سایر فنون، نامی از هیچ یک از آنان برده نمی‌شود. و افتخارات و محاسنی که برای آنان ذکر می‌شود مانند آن‌ها در بسیاری از افراد امت یافت می‌شود. نهایت این فضیلت‌ها این است که صاحب آن‌ها شایسته‌ی امامت باشد اما به محض شایستگی داشتن برای امامت به آن درجه منصوب نمی‌گردد همان طور که هر شخصی که شایستگی قضاوت دارد به عنوان قاضی تعیین نمی‌گردد. شایستگی امامت برای سایر قریش نیز همانند آنان ثابت شده است، و آنان شایسته‌ی امامت بودند و

این امر موجب تخصیص امامت به آنان نمی‌گردد و آنان با وجود شایستگی امامت، امام نشدند.^۱

۱- ج (۳) ص (۲۴۸) ج (۲) ص (۱۷۱، ۱۷۰) ج (۱) ص (۳۰۷، ۳۰۸) ج (۴) ص (۲۱۳).

فضایل صحابه و خویشاوندان پیامبر ﷺ و دیدگاه اهل سنت و تشیع درباره‌ی آنها

اساس ستایش و تمجید در قرآن بر مبنای ایمان و کارهای شایسته است نه بر مبنای نسب و رابطه‌ی خویشاوندی و دامادی

خداوند در قرآن از هیچ کس به دلیل نسبش تمجید و تعریف نکرده، و از فرزند و پدر هیچ پیامبری تمجید نکرده، بلکه از مردم فقط به خاطر ایمان و اعمالشان تمجید کرده است. و اگر عده ای را نام برده و آنان را ستوده، تنها به دلیل ایمان و عملشان بود و به صرف نسبشان نبوده است.

به همین خاطر وقتی خداوند در سوره‌ی انعام از پیامبران که هجده نفرند، یاد می‌کند می‌فرماید: ﴿وَمِنَ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَأَجْنِبَتِهِمْ وَهَدَيْنَهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۸۷) [الأنعام: ۸۷] «و از میان پدران و فرزندان و برادرانشان (گروه زیادی را رهنمود نمودیم و) آنان را برگزیدیم و به راه راست ارشاد کردیم».

به این ترتیب، فضیلت آنان با برگزیده شدن از جانب خداوند متعال و هدایت آنان به راه راست حاصل شد نه فقط به دلیل خویشاوندی و نزدیکی ای که داشتند.

در قرآن تمجید و مدح صحابه در چندین آیه بر اساس ایمان و اعمالشان آمده است؛ مانند این آیه که می‌فرماید: ﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ مِنِ الْمُتَجَرِّبِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]: «پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند». در جای دیگری می‌فرماید: ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلِ أُولِيكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَتْلِ أُولَئِكَ وَوَعَدَ اللَّهُ الْخَسَنَ﴾ [الحديد: ۱۰]: «کسانی از شما که پیش از فتح (مکه، به سپاه اسلام کمک کرده‌اند و از اموال خود) بخشیده‌اند و (در راه خدا) جنگیده‌اند، (با دیگران) برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که

بعد از فتح (مکه، در راه اسلام) بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد».

بدین صورت تمجید و ستایش مؤمنان امت اسلامی از اول و آخر، و تمجید از پرهیزکاران، نیکوکاران، دادگران و صالحان و این گونه قشرها به خاطر ایمان و عمل صالح شان بوده است.

نسب در قرآن، برای اثبات حق خویشاوندان است. در قرآن آیه‌ی خمس و فیء وجود دارد و در این آیات، آمده که ناپاکی از آنان زدوده شده، و کاملاً پاک گشته‌اند. در قرآن امر شده که بر پیامبر ﷺ درود فرستاده شود. این آیه چنین تفسیر شده که بر پیامبر ﷺ و آل او درود فرستاده شود. در قرآن، به محبت خدا، و محبت رسول او ﷺ امر شده، و محبت خویشاوندان پیامبر از محبت اوست. در قرآن آمده که همسران آن حضرت ﷺ مادران مؤمنان هستند.

در قرآن مدح کسی به مجرد خویشاوند بودن و اهل بیت بودن نیامده، و به دلیل خویشاوندی کسی مورد تمجید قرار نگرفته است، و استحقاق فضیلت انسان در نزد خدا و برتری او بر کسی که در تقوا با او مساوی است، به خاطر خویشاوندی بیان نشده است، و اگر آن چه که درباره‌ی برگزیده شدن آل ابراهیم و بنی اسرائیل گفته شده، این امر مربوط به زمان های پیش از اسلام است، و خداوند خبر می‌دهد که آن را مایه‌ی عبرت ما قرار داده است. با وجود آن بیان می‌کند که پاداش و مدح تنها به واسطه‌ی کردار است. به همین خاطر است که درباره‌ی برگزیده شدن بنی اسرائیل و درباره‌ی کسانی از آنان که کافر شده و درباره‌ی گناهان آنان و عذاب دادن، شان آمده است. در میان آنان از دو نوع ثواب و عقاب نیز بحث شده است، و این به طور کامل نشان می‌دهد که نسب شریف و بزرگوار، اگر صاحب آن اهل ایمان و تقوی باشد، همراه با مدح است و در غیر این صورت، مذمت صاحب آن بیشتر است.

همین گونه است درباره‌ی دامادی و خویشاوندی که خدای متعال می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ امْرَأَتَ نُوْحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ ۚ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِيْنَ ۝۱۰﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا

لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَمْرَاتُ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١١﴾ [التحریم: ۱۰ - ۱۱] «خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و پاخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند و آن دو نتوانستند در پیشگاه الهی کمترین کاری برای ایشان بکنند و (آنان را از عذاب خانمانسوز دنیوی، و سخت کمرشکن اخروی نجات دهند. به هنگام مرگ توسط فرشتگان بدیشان) گفته شد: به دوزخ درآئید همراه با همه کسانی که بدان در می آیند. * و خدا برای مؤمنان، زن فرعون را مثل زده است. وقتی (از اوقات) گفت: پروردگارا! برای من در بهشت، نزد خودت خانه‌ای بنا کن، و مرا از فرعون و کارهایش رهائی بخش، و از این مردمان ستمکاره نجات بده».

همچنین است درباره‌ی شجاعت و بخشندگی و زهد و دین. پس فضایل خارج از اخلاق و ارزش های انسانی، در نزد خدای متعال اعتباری ندارند مگر این که سببی برای افزوده شدن فضایل و ارزش های انسانی باشد، و در این صورت فضیلت به واسطه‌ی اخلاق و ارزش های انسانی حاصل می گردد. اما فضایی که از ارزش های والای انسانی و اخلاق حمیده صادر نشوند، اعتباری ندارند.^۱

حق آل حضرت محمد ﷺ بر امت اسلام، محبت و دوست داشتن بیشتر آنان از دیگران است

بدون شک آل محمد ﷺ بر امت اسلام حقی دارند که دیگران این حق را ندارند. آل محمد مستحق محبت و دوستی زیادی هستند که سایر قبایل کوچک قریش مستحق چنین محبتی نیستند، همان طور که قریش مستحق محبت و دوستی هستند که سایر قبایل مستحق آن نیستند. همان گونه که نژاد عرب مستحق محبت و دوستی است که سایر نژادهای بنی آدم مستحق آن نیستند. این بر اساس مذهب جمهور است که معتقد به فضیلت و

برتری عرب بر غیر عرب، و فضیلت قریش بر سایر عرب و فضیلت بنی‌هاشم بر سایر قریش هستند. این رأی به صراحت از بزرگان و امامانی چون احمد و دیگران نقل شده است، و این حدیث صحیح از پیامبر ﷺ نیز بر آن دلالت می‌کند: «إن الله اصطفى قریشاً من كنانة واصطفى بني هاشم من قریش، واصطفاني من بني هاشم»^۱: «خداوند از میان کنانه قریش را برگزید، و بنی‌هاشم را از میان قریش برگزید، و مرا از میان بنی‌هاشم برگزید». همچنین در حدیث صحیح می‌فرماید: «الناس معادن كمعادن الذهب والفضة، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا»^۲: «مردم همچون معادن طلا و نقره هستند، بهترین آنان در جاهلیت، بهترین آنان در اسلام هستند اگر پس از نادانی، آگاه و فهمیده شوند». و دیگر احادیثی که در این زمینه آمده است.^۳

رعایت حقوق نزدیکان پیامبر ﷺ و حضرت فاطمه عليها السلام توسط دو خلیفه: حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما

حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما همواره حضرت علی رضی الله عنه را از هر طریقی و به طور کامل اکرام می‌کردند، و او و حتی سایر بنی‌هاشم را در عطا و بخشش بر دیگران مقدم می‌داشتند، و او را در احترام و محبت و تمجید و تعظیم مقدم می‌داشتند، همان‌گونه که افراد نظیر او را نیز مقدم می‌داشتند. آنان حضرت علی رضی الله عنه را به واسطه‌ی فضلی که خداوند به او عنایت کرده بود، بر سایر افرادی که چنین فضیلتی نداشتند، برتر می‌دانستند. هرگز سخن ناروایی از آنان در حق حضرت علی رضی الله عنه دیده نشده است. بلکه آنان دربارهی هیچ یک از بنی‌هاشم سخن ناروایی نگفته‌اند.

۱- مسلم آن را به شماره (۱۷۸۳) با این لفظ روایت کرده است: «إن الله اصطفى كنانة من ولد اسماعيل واصطفى قریشاً من كنانة واصطفى من قریش بني هاشم واصطفاني من بني هاشم».

۲- بخاری آن را با این لفظ روایت کرده است: «الناس معادن خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام إذا فقهوا». جزء (۴) ص (۱۲۲)، مسلم ج (۱۹۵۸)، و احمد ج (۲) ص (۴۳۸، ۴۸۵، ۴۹۸، ۲۶۰).

۳- ج (۲)، ص (۳۳۸، ۳۴۲).

حضرت عمرؓ اهل بیت پیامبر ﷺ را در عطا و بخشش بر همه‌ی مردم مقدم می‌داشت، و در عطا و بخشش آنان را بر همه‌ی مردم برتر می‌دانست. حتی زمانی که برای عطا و بخشش‌ها دیوانی قرار داده شد و اسامی مردم نوشته شد به حضرت عمرؓ گفتند: از تو شروع می‌کنیم. گفت: نه، از نزدیکان رسول خدا ﷺ شروع کنید، و حضرت عمر را در جایگاهی قرار دادند که خداوند او را در آن جایگاه قرار داد. از این رو از بنی‌هاشم شروع کردند و بنی‌مطلب را به آنان ملحق کردند؛ چرا که پیامبر ﷺ فرمود: «إنما بنو هاشم و بنو المطلب شيء واحد إنهم لم يفارقونا في جاهلية ولا إسلام»^۱: «بنی‌هاشم و بنی‌مطلب یک چیز واحد هستند نه در جاهلیت و نه در اسلام از ما جدا نشدند». پس حضرت عمر، حضرت عباس و حضرت علی و حضرت حسن و حضرت حسین را مقدم کرد، و برای آنان مقداری بیشتر از آنچه برای افراد نظیر آنان در سایر قبائل قرار داده بود، قرار داد، و در بخشش اسامه بن زید را بر پسر خود ترجیح داد. پسرش عصبانی شد و گفت: اسامه را بر من ترجیح می‌دهی؟ حضرت عمر گفت: او در نزد رسول خدا ﷺ محبوب‌تر از پدرت بود. آنچه که درباره‌ی مقدم داشتن بنی‌هاشم و برتر دانستن آنان ذکر کردیم در نزد همه‌ی علمای سیرت و تاریخ امری مشهور است که کسی درباره‌ی آن اختلافی ندارد.

کسی که این‌گونه حق و حقوق نزدیکان و عترت رسول الله ﷺ را رعایت کند آیا به نزدیک‌ترین مردم برای پیامبر ﷺ و بانوی زنان اهل بهشت ظلم و ستم می‌کند، آن هم به دلیل مقدار ناچیزی از مال که به فرزندان او چندین برابر آن مال را عطا می‌کرد و به کسی که بیشتر از او از پیامبر ﷺ دور بود، عطا می‌کرد.^۲

۱- بخاری، ابوداود و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

۲- ج (۳) ص (۱۷۲، ۱۷۳).

محبت اهل سنت نسبت به حضرت علیؓ و نکوهش آنان بر کسانی که او را دشنام می‌دادند

اهل سنت حضرت علیؓ را دوست می‌دارند و به او محبت می‌ورزند، و گواهی می‌دهند که او از خلفای هدایتگر است، و کتاب‌های همه‌ی گروه‌های اهل سنت سرشار از فضایل و افتخارات او، و نکوهش کسانی از همه‌ی فرقه‌هاست که به او ظلم می‌کنند، و کار کسانی که او را سبّ کنند عیب می‌شمارند و آن را امری ناپسند می‌دانند.

فضایل حضرت علی که نقل شده، ردّی است بر ناصبی‌ها؛ همان‌طور که فضایل خلفای سه‌گانه، ردّی است بر اعتقاد رافضی‌ها. مودت و محبت خلفای سه‌گانه در نزد اهل سنت از مودت و محبت حضرت علی واجب‌تر است، چون وجوب مودت به مقدار فضیلت است، و هر کس با فضیلت‌تر باشد، مودت او کامل‌تر و بیشتر است.^۱

رعایت حقوق حضرت ابوبکر و حضرت عمرؓ توسط نزدیکان و خویشاوندان پیامبر ﷺ

همچنین به تواتر از حضرت علیؓ نقل شده که او نسبت به حضرت ابوبکر و حضرت عمرؓ محبت می‌ورزید، و آن دو را دوست می‌داشت و احترام می‌نمود، و آن دو را بر سایر امت مقدم می‌داشت. این رفتار از حضرت علیؓ معروف و شناخته شده بود، و هرگز سخن ناروایی را در حق آن دو از او سراغ نداریم، و هیچ وقت ادعا نکرد که او از آن دو به خلافت مستحق‌تر است. هر کس که کوچکترین اطلاعی از اخبار و روایات ثابت و متواتر در بین عامه و خاصه دارد، از این قضیه مطلع است و بر کسی پوشیده نیست.

اما کسی که به روایاتی که جاهل‌ترین انسان‌ها به منقولات و دورترین انسان‌ها از معرفت اسلام نقل می‌کند و کسی که به دروغ بستن زیادی که فقط بر چهارپایان رواج داده می‌شود، مراجعه می‌کند و دروغش در میان قومی که از اسلام بیگانه‌اند، پخش می‌کند...

۱- ج (۳) ص (۱۳۴) ج (۲) ص (۲۲۶) ج (۴) ص (۲۹۰، ۳۰۰، ۹۰). بعداً این مطلب می‌آید که اهل سنت جزو ناصبی‌ها

نیستند.

شود، یا ساکنان بادیه‌ها یا قله کوه‌ها یا سرزمینی هستند که بهره‌ای از علم نبرده و بیشترین دروغ‌ها را می‌گویند؛ چون این کسی است که دیگران را گمراه می‌کند.

ائمه‌ی عترت همچون ابن عباس رضی الله عنه و دیگران، حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما را مقدم می‌داشتند، و در میان آنان برخی اصحاب مالک، شافعی و احمد و دیگران بودند که تعدادشان چندین برابر کسانی بود که جزو امامیه بودند.

از تمام علمای اهل بیت از تابعین بنی‌هاشم و تابعین آنان از فرزندان حسن بن علی و فرزندان حضرت حسین رضی الله عنه و سایرین نقل شده که آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما را دوست می‌داشتند و آن دو را بر حضرت علی رضی الله عنه برتر می‌دانستند. روایات نقل شده از آنان در این باره به حد تواتر رسیده است.

حافظ ابوالحسن دارقطنی کتاب «ثناء الصحابة على القراة و ثناء القراة على الصحابة» را تدوین نمود، و قسمتی از این موارد را در آن ذکر کرده است.^۱ همچنین همه‌ی اهل حدیث که در زمینه‌ی سنت تألیفاتی داشته‌اند؛ همچون کتاب «السنة» اثر عبدالله بن احمد^۲ و «السنة» اثر خلال^۳ و «السنة» اثر ابن بطه^۴ و «السنة» اثر آجری^۵ و لالکائی^۶ و بیهقی^۷ و

۱- این نسخه موجود است، و همان جزء یازدهم است که در کتابخانه شیخ حماد انصاری در مدینه، به شماره (۳۲۷) قرار دارد، و گفته که او آن را از مکتبه ظاهری دمشق یافته است.

۲- موجود است و به چاپ رسیده است.

۳- در حال حاضر در انتشارات طیبه منتشر می‌شود. و به صورت نسخه‌ی خطی در کتابخانه شیخ حماد انصاری مدینه موجود است.

۴- به صورت نسخه‌ی خطی در نزد شیخ حماد انصاری است و گفته که این نسخه‌ی خطی جلد کوچک و بزرگ دارد که جلد کوچک چاپ شده و جلد بزرگ در حال تحقیق است.

۵- با تحقیق شیخ محمد حامد فقی در سال ۱۳۶۹ هـ به چاپ رسیده است.

۶- سه جزء از آن به چاپ رسیده و دو جزء آن برای تحقیق باقی مانده است، و نسخه‌ی خطی آن در نزد شیخ حماد انصاری، و یک نسخه خطی در ظاهریه به شماره‌های (۳، ۱۲۴، ۳۷) و یک نسخه خطی آن در (بلبرگ به شماره ۱۳۱۸) وجود دارد.

۷- کتاب الأسماء والصفات، و او کتابی در سنت ندارد. شیخ حماد انصاری آن را اظهار داشته است.

ابوذر هروی و طلمنکی^۱ و ابوحفص بن شاهین^۲ و چندین برابر این کتاب‌ها مانند کتاب «فضائل الصحابة» از امام احمد^۳، و ابونعیم^۴، و تفسیر ثعلبی^۵ که در آن‌ها فضائل خلفای سه‌گانه آمده است، و این خود از بزرگ‌ترین حجت‌ها و دلایل این امر است. اگر این مقدار حجت است آن حجت برای او و علیه اوست، و گرنه به آن استدلال نمی‌شود.^۶

عزت و اقتدار اسلام در زمان خلفای راشدین تا دوازده خلیفه

این دوازده خلیفه عبارتند از: حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان، حضرت علی، معاویه، یزید، عبدالملک بن مروان و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. در صحیحین به نقل از جابر بن سمره^۷ آمده که پیامبر ﷺ فرمود: «لا یزال الإسلام عزیزاً إلى اثني عشر خليفة كلهم من قریش»: «اسلام تا دوازده خلیفه که همه شان از قریش هستند، همچنان با عزت خواهد بود». عبارت این حدیث در بخاری «اثني عشر أميراً» است. در عبارتی دیگر آمده است: «لا یزال أمر الناس ماضياً و لهم اثنا عشر رجلاً»^۸: «امور مردم همچنان روبه راه است تا زمانی که دوازده امام دارند».

این چنین هم شد؛ چون خلفای راشدین که حضرت ابوبکر، حضرت عمر، حضرت عثمان و حضرت علی هستند، سپس خلافت به کسانی رسیده که مردم درباره شان به توافق و اجماع رسیدند، و آنان به عزت و قدرت رسیدند مانند معاویه و پسرش یزید.

۱- اما کتاب سنت اثر ابوذر هروی و طلمنکی هرگز به دست نیامد.

۲- در نزد شیخ حماد به صورت تحقیق شده موجود است.

۳- در دانشگاه ام القری، در دو مجلد آن را به چاپ رسانده است.

۴- به صورت نسخه‌ی خطی در نزد شیخ حماد انصاری وجود دارد.

۵- به صورت نسخه‌ی خطی و در هشت مجلد در نزد شیخ حماد وجود دارد.

۶- ج (۴) ص (۱۰۵). گویم: در جزء (أبو بكر الصديق أفضل الصحابة وأحقهم بالخلافة) که نسخه‌ی خطی است، آورده ام و جواب‌هایی را که رافضی‌ها در برتر بودن حضرت علی و مستحق بودن او برای خلافت به آن‌ها استدلال می‌کنند، ذکر کردم.

۷- تخریج آن در ص (۴۲) ذکر شد.

سپس عبدالملک و چهار فرزند او که عمر بن عبدالعزیز نیز جزو آنان بود. بعد از آن دو در دولت و حکومت اسلام نقصی به وجود آمد که تا به حال باقی مانده است. بنی امیه بر همه‌ی سرزمین‌های اسلام حکومت کردند و دولت در زمان آنان دولتی عربی بود، و خلیفه به اسم خودش مثلاً عبدالملک و سلیمان خوانده می‌شدند و به عضد الدوله، عزالدین، بهاءالدین و فلان الدین شناخته نمی‌شدند. آنان نمازهای پنج‌گانه را می‌خواندند و در مسجد بیرق‌ها را بر می‌افراشتند، و امیران را تعیین می‌کردند و در خانه‌ی خود سکونت داشتند. آنان در قلعه‌ها ساکن نمی‌شدند، و خود را از مردم پنهان نمی‌کردند. از جمله علل این امر این بود که آنان در صدر اسلام و در قرن‌های برتر و قرن صحابه و تابعین و تبع تابعین بودند. بزرگ‌ترین عیب و ایرادی که مردم بر بنی‌امیه می‌گرفتند، دو چیز بود: یکی این که آنان درباره‌ی حضرت علی علیه السلام به بدی سخن می‌گفتند. دوم این که آنان نماز را در سر وقتش نمی‌خواندند. این دوازده نفر در تورات هم آمده است، آنجا که خداوند در بشارت خود به اسماعیل می‌گوید: (وسیلد اثنی عشر عظیماً).

سپس از جمله‌ی نعمت و رحمت خدا به اسلام این بود که وقتی حکومت به بنی هاشم منتقل شد، به بنی عباس رسید، و آنان احترام خلفای راشدین و سابقین اولین از مهاجران و انصار را نگه می‌داشتند، و در دولت آنان جز تعظیم خلفای راشدین و ذکر نام آنان بر منبرها و تمجید از آنان و تعظیم صحابه دیده نشد. اما اگر پناه بر خدا، یک رافضی که به خلفا و سابقین اولین از مهاجرین و انصار ناسزا می‌گفت، به حکومت می‌رسید، قطعاً اسلام دگرگون می‌شد. البته در درون حکومت، افرادی راه یافتند که مردم از آنان ناراضی بودند و نمی‌توانستند آنان را برکنار کنند؛ همان‌گونه که حضرت علی نتوانست فرماندهانی که جزو بزرگان سپاه او بودند، همچون اشعث بن قیس و اشتر نخعی و هاشم مرقال و امثال آنان را برکنار کند.

افراد مجوسی، و کسانی که در دل نسبت به اسلام کینه داشتند، و اهل بدعت و زندیق بودند، در حکومت نفوذ کردند، و مهدی به قتل عام آنان پرداخت تا این که بدین ترتیب شر زیادی دفع شد، و او از بهترین خلفای بنی عباس بود. او همچنین به علم و جهاد و دین

احترام و ارزش بالایی قائل بود، و به این دلیل حکومت او یکی از بهترین حکومت‌های بنی‌عباس شد. گویا این حکومت تمام خوشبختی آنان بود و بعد از آن هرگز نتوانستند امور خود را سر و سامان دهند، با وجود این که کسی از عباسی‌ها نتوانست بر اندلس و بر اکثر سرزمین‌های غربی غلبه کند، و فقط بعضی از آنان مدتی بر آفریقا چیره شدند و سپس آن‌جا هم از آنها گرفته شد، بر خلاف بنی‌امیه که توانستند بر تمامی ممالک اسلامی چیره شوند و همه‌ی دشمنان دین را شکست دهند.

همچنین در این حدیث که پیامبر ﷺ فرمود: «کلهم من قریش»: «همه‌ی آنان از قریش هستند»، اگر همه‌ی آنان مختص به حضرت علی و فرزندان او بود، آن‌چه که آنان را متمایز می‌کند، بیان می‌کرد. مگر نمی‌بینید که او نگفت همه‌ی آنان از فرزندان اسماعیل هستند، و یا همه‌ی آنان از عرب هستند هر چند که چنین بودند؛ چون او قصد داشت قبیله‌ای که آنان را متمایز می‌کند بیان کند. و اگر از طریق جزو بنی‌هاشم بودن و یا از جانب علی بودن، متمایز می‌شدند، به این ویژگی ذکر می‌شدند اما آنان را به طور مطلق از قریش قرار داد؛ چون همه‌ی آنان از قریش بودند بلکه آنان را مختص به یک قبیله نکرد. بلکه از قبیله‌های، بنی‌تیم، بنی‌عدی، بنی‌عبدشمس، و بنی‌هاشم بودند؛ چون خلفای راشدین از این قبایل بودند.^۱

دلالت قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در زمان خلافت و قدرت، همراه آنان بودند و زمان فتنه و آشوب را دیدند، به خلاف کسانی چون رافضی‌ها و خوارج که در زمان فتنه سر بر آوردند

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [النور: ۵۵]

«خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین (پیشینیان، و وارث فرماندهی و حکومت ایشان) در زمین خواهد کرد (تا آن را پس از ظلم ظالمان، در پرتو عدل و داد خود آبادان گردانند) همان گونه که پیشینیان (دادگر و مؤمن ملت‌های گذشته) را جایگزین (طاغیان و یاغیان ستمگر) قبل از خود (در ادوار و اعصار دور و دراز تاریخ) کرده است (و حکومت و قدرت را بدانان بخشیده است). همچنین آئین (اسلام نام) ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این (وعده راستین) کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان (از دایره ایمان و اسلام) بشمارند (و متمرّدان و مرتدّان حقیقی می‌باشند)».

خداوند به کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند وعده داده که آنان را جانشین بر زمین قرار دهد همان‌طور که در این آیه به آنان وعده داده است: ﴿مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾^۱ پُر واضح است که خداوند خلف وعده نمی‌کند. پس این آیه بیان می‌دارد که کسانی که آنان را به عنوان جانشین قرار داده همانند کسانی که قبل از آنان جانشین خود بر زمین قرار داده و برایشان دین اسلام را که همان دینی است که خداوند آن را برایشان برگزید و خودش می‌فرماید: ﴿وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳] «نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم.» تمکین بخشید و بعد از ترس و دلهره آنان را امنیت بخشید، برایشان آمرزش و پاداش بس بزرگ است.

از دو وجه به این آیه استدلال می‌شود: اول- این که جانشینان در زمین، مؤمنانی هستند که عمل صالح انجام می‌دهند؛ چون این وعده برای آنان است و برای کسی غیر از آنان

نیست. دوم- آنان مورد مغفرت و بخشش خداوند هستند، و برایشان پاداش بس عظیمی است؛ چون آنان ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند. پس این دو آیه از سوره‌ی نور و سوره‌ی فتح، آنان را شامل می‌شود.

پُر واضح است که این تمجید و تعریف‌ها بر صحابه در زمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنه منطبق هستند، چرا که در آن زمان جانشینی محقق شد، و دین اسلام قدرت گرفت و امنیت پس از ترس حاکم گردید زمانی که بر فارس و روم غلبه یافتند و شام، عراق، مصر، خراسان و آفریقا را فتح نمودند.

زمانی که حضرت عثمان رضی الله عنه کشته شد و آن فتنه ایجاد گردید مسلمانان چیزی از سرزمین‌های کفار را فتح نکردند، و بلکه کفار در شام و خراسان نسبت به آنان به طمع افتادند و خودشان از همدیگر می‌ترسیدند.

بنابراین، قرآن بر ایمان حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان و کسانی که در زمان جانشینی و زمان اقتدار و امنیت همراه آنان بودند دلالت می‌کند، و کسانی همچون علی، طلحه، زبیر، ابوموسی اشعری، معاویه و عمروبن عاص که در زمان فتنه بودند، مشمول این آیه هستند؛ چون آنان جانشین شدند و اقتدار یافتند و امنیت ایجاد کردند. اما کسانی که در زمان فتنه و فساد و جدایی چون قارچ از زیر زمین سبز شدند؛ مانند رافضی‌ها که از آب گل آلود ماهی گرفته و در گیر و دار آن فتنه‌ها آتش را شعله‌ورتر نمودند، و مانند خوارج که از دین خارج شده، این آیه آنان را شامل نمی‌شود و آنان در میان کسانی که خداوند در این آیه آنان را به ایمان و عمل صالح توصیف می‌کند، قرار نمی‌گیرند؛ زیرا آنان اولاً جزو صحابه‌ی مورد خطاب در این آیه نیستند، و ثانیاً جانشینی، اقتدار و امنیت پس از ترس برایشان محقق نگردید و این امر تنها برای صحابه حاصل شد. بلکه رافضی‌ها و خوارج و هم کیشان شان همواره در حالت ترس و اضطراب بودند و اقتدار نیافتند.^۱

بدگویی رافضی‌ها از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و سایر صحابه و امت اسلام به جز هم کیشان خودشان^۱

رافضی‌ها از بهترین اهل زمین از اولین و آخرین آنان پس از پیامبران و فرستادگان و از بهترین امتی که برای مردم پدیدار شده، بدگویی می‌کنند و آنان را بدترین مردم قرار می‌دهند و دروغ‌ها و گناه‌های بزرگی به آنان افترا می‌زنند و نیکی‌های آنان را بدی به شمار می‌آورند. و به سوی بدترین کسانی که منتسب به اسلام اند و پیرو هوی و هوس‌های خود هستند، - که رافضی‌ها با تمام گروه‌هایشان: اهل غلو، امامیه و زیدیه هستند - روی آورده‌اند. در همه‌ی گروه‌های منتسب به اسلام با وجود بدعت و گمراهی، بدتر از رافضی‌ها وجود ندارد و کسی، جاهل‌تر، دروغگو‌تر، ظالم‌تر، نزدیک‌تر به کفر و فسق و فجور و عصیان و سرکشی و دورتر از حقائق ایمان از آنان وجود ندارد. رافضی‌ها گمان می‌کنند که بندگان خالص و پاک خداوند هستند و بقیه‌ی امت حضرت محمد ﷺ کافرنند. آنان همه‌ی امت را کافر و یا گمراه می‌دانند به جز طایفه و گروه خودشان که ادعا می‌کنند آن‌ها طایفه‌ی برحق می‌باشند و بر هیچ گمراهی اجماع نمی‌کنند و آنان را بهترین و خالص‌ترین فرزندان آدم قرار داده‌اند.

مثل آنان همانند کسی است که به نزد تعداد زیادی گوسفند می‌آید و به او گفته می‌شود: بهترین این گوسفندان را به ما بده تا قربانی کنیم. او هم به طرف بدترین این گوسفندان که گوسفندی لاغر، لنگ، تک چشم و ضعیف که هیچ خوبی ندارد، می‌رود و می‌گوید: این بهترین این گوسفندان است و قربانی کردن جز با آن جایز نیست و سایر گوسفندان این گله گوسفند نیست بلکه خوک‌هایی هستند که باید کشته شوند و قربانی کردن آنها جایز نیست.^۲

۱- رافضی‌ها به جز چند نفر به همه‌ی صحابه عیب و ایراد می‌گیرند. ج (۴) ص (۲۹).

۲- ج (۳) ص (۳۹، ۴۰) ج (۴) ص (۲۹).

رافضی ها ادعا می کنند که صحابه و پیروان آنها کافر و مرتد شده اند

رافضی ها از شدت جهل و گمراهی شان معتقدند، صحابه و تابعین آنان کافر و مرتد شدند و یهود و نصاری از آنان بهترند؛ چون کسی که در اصل کافر است از مرتد بهتر است. این مطلب را در تعدادی از کتاب های شان دیده ام. این سخن بزرگ ترین دروغی است که به اولیاء پرهیزکار و حزب رستگار و سپاه پیروز خداوند نسبت داده شده است.

این ادعا و مانند آن بزرگ ترین مطالبی هستند که رافضی ها به واسطه ی آن ها از رسول خدا ﷺ عیب جویی می کنند همان گونه که مالک و دیگران گفته اند: این رافضی ها فقط می خواهند به رسول خدا ﷺ عیب و ایراد بگیرند تا کسی بگوید: یک مرد بد، اصحاب بد دارد و اگر مرد صالحی بود، اصحاب او نیز صالح بودند.

از دلایلی که بر فساد این قول دلالت دارد این است که مرتد فقط به خاطر شبهه یا پیروی از هوای نفس از دین باز می گردد، و معلوم و واضح است که شبهات و شهوات در اوایل اسلام شدیدتر بودند. پس کسانی که در زمان ضعف اسلام ایمانشان همانند کوه ها استوار بود، پس از ظهور و گسترش اسلام، ایمانشان چگونه خواهد بود؟!!

اما شهوت خواه شهوت ریاست یا مال و یا کامجویی و یا سایر شهوات باشد، در صدر اسلام بهتر قابل پیروی بود. پس کسانی که از سرزمین و اموال خود رانده شدند و آن عزت و شرفی را که داشتند به خاطر حبّ خدا و رسول او با اختیار خود و نه به اجبار، رها کردند، چگونه برای دست یافتن به شرف و مال با خدا و پیامبر دشمنی می کنند؟! در حالی که آنان در شرایط قدرت خود برای دشمنی و وجود مقتضی برای دشمنی، با خدا و رسول او دشمنی نکردند بلکه با خدا و پیامبر دوستی کردند. حال که شرایط مقتضی برای دوستی، قوی و شرایط برای دشمنی، ضعیف شده است، چگونه آنان خلاف این امر را انجام می دهند؟! آیا جز کسی که گمراه ترین مردم است، چنین گمانی دارد؟!... بنابراین به طور یقین معلوم می شود که این افراد هرگز آن چه که موجب بازگشت از دینشان

می‌شود، برایشان ایجاد نشده، و کسانی که پس از وفات پیامبر ﷺ مرتد شدند کسانی بودند که با زور شمشیر اسلام آوردند همانند یاران مسیلمه و اهل نجد.^۱

کسانی که از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما عیب و ایراد می‌گیرند
جز دو نفر کسی از حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما عیب و ایراد نمی‌گیرد: ۱- فرد منافق زندیق دشمن اسلام که با عیب‌گویی از آن دو سعی می‌کند به رسول خدا و دین اسلام عیب و ایراد بگیرد. این، حال و وضعیت معلم اول رافضی‌هاست؛ کسی که برای بار نخست رفض و دشنام دادن به صحابه را ابداع نمود. همچنین حال و وضعیت بزرگان ائمه‌ی باطنیه این چنین است. ۲- انسانی جاهل که در جهل و هوی پرستی گوی سبقت را از همگان ربوده است. این حالت به طور غالب بر اکثر شیعیان اگر در باطن مسلمان باشند، صدق می‌کند.^۲

تمام آن‌چه که به عنوان عیب و ایراد مطرح می‌کنند، بیشترش دروغ است
آن‌چه که به عنوان عیب و ایراد برای اصحاب رسول خدا ﷺ ذکر می‌گردد، بیشترش دروغ است، و قسمت راست آن نهایتاً یا گناه است یا خطا، و خطا هم قابل بخشش است. گناه هم علل و اسباب متعددی دارد که موجب بخشش گناه می‌گردد^۳، و کسی نمی‌تواند به طور قطع بگوید که کسی از آنان گناهی را مرتکب شده که ناچاراً موجب رفتن به آتش جهنم می‌شود. و بیشتر آن‌چه که به عنوان عیب و ایراد از آنان مطرح می‌شود، جزو نیکی‌ها و فضایل آن فرد است. این جوابی کوتاه و مختصر است.^۴

۱- ج (۴) ص (۱۲۸).

۲- ج (۳) ص (۱۵۷، ۱۵۸) ج (۳) ص (۱۱۵).

۳- شیخ الإسلام ابن تیمیه این مطلب را در منهاج السنة جزء (۳) ص (۱۷۹) آورده است.

۴- ج (۱۱۵/۳). ابن تیمیه جواب را به طور مفصل ذکر کرده است.

رافضی‌ها از سه دسته‌ی مذکور در آیه‌ی زیر خارج اند

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾ (۸) ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (۹) ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ (۱۰) ﴿[الحشر: ۸ - ۱۰]﴾ (همچنین غنائم) از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند، و خدا و پیغمبرش را یاری می‌دهند. اینان راستانند. * آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را (در دل خود استوار داشتند) کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند. * کسانی که پس از مهاجرین و انصار به دنیا می‌آیند، می‌گویند: پروردگارا! ما را و برادران ما را که در ایمان آوردن بر ما پیشی گرفته‌اند بیامرز. و کینه‌ای نسبت به مؤمنان در دل‌هایمان جای مده، پروردگارا! تو دارای رأفت و رحمت فراوانی هستی».

بدون شک رافضی‌ها از این سه دسته خارج هستند، چرا که آنان برای سابقین اولین طلب آمرزش نمی‌کنند، و در دلشان نسبت به آنان کینه وجود دارد، و آیه‌ی فوق عقیده‌ی رافضی را رد می‌کند.

در این آیات از صحابه و اهل سنت که صحابه را دوست می‌دارند، تمجید شده است، و رافضی‌ها از این آیه خارج اند.

ابن بطه و دیگران از ابوبدر نقل می‌کنند که او از عبدالله بن زید، از طلحه بن مصرف، از مصعب بن سعد، از سعد بن ابی وقاص روایت می‌کند که گفت: «مردم

[مورد رضای خدا] سه منزلت دارند که دو منزلت تمام شده و تنها یک منزلت باقی مانده است و بهترین مرتبه‌ای که شما می‌توانید بیابید، ماندن بر این منزلت است و سپس آیه ی: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾. [الحشر: ۸] را خواند و گفت: اینان مهاجرین هستند و منزلت آنان تمام شده و دیگر کسی به آن منزلت نمی‌رسد و سپس این آیه را خواند: ﴿وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ... كَانَتْ لَهُمْ حَصَاصَةٌ﴾. [الحشر: ۹] و گفت: اینها انصار هستند و منزلت اینان نیز تمام شده است و سپس ادامه داد: ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ... رُءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾. (الحشر: ۱۰) و گفت: این منزلت باقی مانده است، و بهترین مرتبه و جایگاهی که شما می‌توانید داشته باشید، ماندن بر این جایگاه و طلب آمرزش برای آنان است.

بزرگ‌ترین پلیدی و پستی قلب‌ها این است که در قلب بنده نسبت به بهترین مؤمنان و سروران اولیاء خداوند پس از پیامبران، بغض و کینه باشد. بنابراین خداوند متعال برای کسانی که پس از آنان آمدند، سهمی از فیء قرار نداد مگر برای کسانی که می‌گویند: ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ﴾. [الحشر: ۱۰]^۱

تهمت و بدگویی به صحابه نارواتر و زشت‌تر از تهمت و بدگویی به دیگران است

سخن شخص نکوهش کننده‌ی دروغگو درباره‌ی خلفا و سایر صحابه علیهم‌السلام چه رافضی باشد و چه غیر رافضی - جزو سخن درباره‌ی آبرو و آبروریزی افراد به حساب می‌آید، و حق خدا در آن وجود دارد؛ چون دوستی و دشمنی و حب و بغض به خدا مربوط می‌شود. همچنین آدمیان نیز در آن حقی دارند.

پُر واضح است که وقتی ما درباره‌ی افرادی که به مراتب از صحابه پائین‌ترند همچون پادشاهانی که به حکومت می‌رسند و یا می‌روند، و علما و مشایخ با درجات علمی مختلفشان، و راجع به دینداری‌شان سخن می‌گوییم، باید سخن درباره‌ی آنان از روی علم و عدالت باشد نه از روی جهل و ظالمانه. عدالت برای هر فرد در حق هر کسی در هر حال واجب است، و ظلم به طور مطلق حرام بوده و هرگز در هیچ حالی مباح نمی‌شود. اصحاب رسول خدا ﷺ در که درباره‌ی شان در سخن و عمل به عدالت برخورد شود، مستحق‌تر هستند. عدالت آن چیزی است که اهل زمین بر مدح آن و تمجید اهل آن و محبت به آنان اتفاق نظر داشته باشند، و ظلم آن چیزی است که بر مذمت و نکوهش اهل آن و بغض نسبت به آنان اتفاق نظر داشته باشند.

رافضی‌ها راجع به صحابه موضع‌گیری تفرق را اتخاذ کرده‌اند؛ چرا که برخی از صحابه را دوست داشته و درباره‌ی شان غلو کرده‌اند، و با برخی دیگر به دشمنی پرداخته و در دشمنی‌شان با آنان راه افراط را در پیش گرفته‌اند. بسیاری از مردم چنین برخوردی را با امراء، پادشاهان، علما و شیوخ خود دارند و در میان آنان رفض درباره‌ی غیر صحابه صورت می‌گیرد. می‌بینی که یکی از دو حزب، فلانی و دوستدارانش را دوست می‌دارد و با فلانی و دوستدارانش دشمنی می‌کند، و گاهی به ناحق یکی مورد ناسزا و بدگویی قرار می‌گیرد. همه‌ی این‌ها ناشی از تفرقه و گروه‌گرایی است که خدا و پیامبر از آن نهی کرده‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا أَلَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹] «بیگمان کسانی که آئین (یکتاپرستی راستین) خود را پراکنده می‌دارند (و آن را با عقائد منحرف و معتقدات باطل به هم می‌آمیزند) و دسته دسته و گروه گروه می‌شوند (و هر دسته و گروهی از مکتبی و مذهبی پیروی می‌کنند) تو به هیچ وجه از آنان نیستی».

در جای دیگری می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُونُوا إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا﴾ [آل عمران: ۱۰۲ - ۱۰۳] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، آن چنان که باید از خدا ترسید از خدا بترسید (و با انجام واجبات و دوری از منهیات گوهر

تقوا را به دامان گیرید)، و شما (سعی کنید غافل نباشید تا چون مرگتان به ناگاه در رسد) نمیرید مگر آن که مسلمان باشید. و همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که (برای همدیگر) دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان (انس و الفت برقرار و آنها را به هم) پیوند داد، پس (در پرتو نعمت او برای هم) برادرانی شدید».

همچنین می‌فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَفَرُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝۱۰۵﴾ **یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝۱۰۶** وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَمِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝۱۰۷﴾ [آل عمران: ۱۰۵ - ۱۰۷] «و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه‌های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید روزی را که در چنین) روزی، روهائی سفید و روهائی سیاه می‌گردند. و اما آنان که (به سبب انجام کارهای بد در پیشگاه پروردگارشان شرمنده و سرافکنده و بر اثر غم و اندوه) روهایشان سیاه است (بدیشان گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) خود کافر شده‌اید؟! پس به سبب کفری که می‌ورزیده‌اید عذاب را بچشید! و اما آنان که (به سبب انجام کارهای شایسته در پیشگاه آفریدگارشان سرافرازند و بر اثر شادی و سرور) روهایشان سفید است، در رحمت خدای غوطه‌ورند و جاودانه در آن ماندگارند!» و خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ۝۵۸﴾ [الأحزاب: ۵۸] «کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه آشکاری شده‌اند».

پس، هر کس به ناحق مؤمن زنده یا مرده‌ای را اذیت کند، داخل مصداق این آیه قرار می‌گیرد. و کسی که از روی اجتهاد کسی را ناسزا گوید، گناهی بر او نیست. و اگر کسی او را اذیت کند، او را به غیر از آن چه که کسب کرده، اذیت کرده است، و گناهکاری

که از گناه خویش توبه کند یا به دلیل دیگری بخشیده شود به طوری که مجازاتی به خاطر آن گناه برای او نمانده باشد، او را بدون این که کاری کرده باشد، اذیت کرده است، و اگر چه با کارش مصیبتی هم برایش ایجاد شده باشد...

از برخی از رافضی‌ها نقل شده که آنها به دلیل این که خدا و پیامبر، ابوبکر و عمر را مقدم داشته‌اند، به خدا و پیامبرش ناسزا گفته‌اند!

از یکی از آنان روایت شده که او مقداری حدیث را در مسجد النبی ﷺ می‌خواند و به فضایل ابوبکر ﷺ رسید. وقتی آن‌ها را شنید به دوستانش گفت: «تعلمون والله بلاؤکم من صاحب هذا القبر يقول: «مروا أبابکر فليصل بالناس»^(۱)» می‌دانید به خدا قسم، بلا و گرفتاری شما از جانب صاحب این قبر است که می‌گوید: به ابوبکر بگویید که برای مردم نماز بخواند^(۲)».

به شیعیان امر شده که برای صحابه طلب آموزش کنند اما آنان صحابه را دشنام دادند

وقتی پیشینیان صالح می‌گویند: خداوند امر کرده که برای یاران پیامبر ﷺ طلب آموزش کنیم، اما رافضی‌ها آنان را ناسزا گفتند، این سخن کاملاً درستی است.

همچنین فرموده‌ی پیامبر در این حدیث صحیح که می‌فرماید: «لا تسبوا أصحابی»^۳ «اصحابم را ناسزا نگویید»، تحریم ناسزاگویی آنان را اقتضا می‌کند با وجود این که امر به طلب آموزش برای مؤمنان و نهی از دشنام آنان عام است. در صحیحین به نقل از ابن مسعود ﷺ به روایت از پیامبر ﷺ آمده که آن حضرت فرمود: «سباب المسلم فسوق و قتاله

۱- این حدیث را بخاری در ک (۱۰)، باب (۴۶)، و مسلم در ک (۴)، ب (۲۱) روایت کرده‌اند.

۲- ج (۳) ص (۳۳، ۳۱).

۳- مسلم آن را به شماره‌ی (۲۵۴۰) و بخاری در ک (۶۲) ب (۵) روایت کرده‌اند. در روایتی آمده است: «میان خالد بن ولید و عبدالرحمن بن عوف اختلافی ایجاد شد. خالد او را دشنام داد، رسول خدا ﷺ فرمود: (لا تسبوا أصحابی) (اصحاب مرا دشنام ندهید).

کفر»^۱: «دشنام دادن به مسلمان، فسق، و جنگ با او کفر است». خداوند متعال می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّن قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّن نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَّمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [الحجرات: ۱۱]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. (برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجویی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند)».

خداوند در این آیه از مسخره کردن، عیب‌جویی و همدیگر را لقب زشت دادن نهی کرده است.

«لمز» به معنای عیب‌جویی و ایراد گرفتن است. در این آیه که خداوند می فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ﴾ [التوبه: ۵۸]

«در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات به تو عیب و ایراد گرفتند»، لمز به معنای خرده گرفتن آمده است؛ یعنی از تو عیب‌جویی کرده و خرده می‌گیرد.

اما درباره‌ی طلب آمرزش برای همه‌ی مؤمنان خداوند متعال به صورت اجمالی می‌فرماید:

﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾ [محمد: ۱۹]

«برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه».

۱- بخاری درک (۹۲) ب (۸) و مسلم ص (۸۱) آن را روایت کرده اند.

شیعیان، کسانی را که خلافت خلفای سه گانه قبول دارند، ناصبی می نامند

به کسی که چنین می گوید، گفته می شود: اگر منظور تو از نصب، بغض و کینه نسبت به علی و اهل بیت است، در این صورت اهل سنت ناصبی نیستند. و اگر منظور تو این است که آنان خلفا را دوست می دارند این را هر چه که می خواهی نام گذاری کن: ﴿إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ [النجم: ۲۳] «اینها فقط نامهایی (بی محتوی و اسمهایی بی مسمی) است که شما و پدرانتان (از پیش خود) بر آنها گذاشته اید. هرگز خداوند دلیل و حجتی (بر صحت آنها) نازل نکرده است».

مدح و ذم تنها زمانی متوجه کسی می شود که در شریعت اسلام دلیلی داشته باشد؛ مانند لفظ مؤمن و کافر، برّ (نیکوکار) و فاجر (بدکار)، عالم و جاهل. سپس اگر کسی بخواهد مدح یا ذم و نکوهش کند باید داخل بودن ممدوح و مذموم را در این اسم‌هایی

۱- پیامبر ﷺ بر هر یک از مسلمانان که می‌مرد، نماز می‌خواند و او از نماز خواندن بر منافقان نهی شد همان‌گونه که خداوند متعال فرمود: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا نَقَمَ عَلَىٰ قَبْرِهٖ إِنَّهُمْ كَفَرُوا۟ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَمَا نُوحِىَ إِلَيْهِمْ فَاسِقُونَ﴾ [التوبة: ۸۴]: «و هرگز به جنازه هیچ کدام از آنان نماز مخوان و بر گورش [برای دعا و طلب آمرزش] نایست زیرا آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و در حالی که فاسق بودند، از دنیا رفتند».

۲- ﴿أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ يَبْ يَبْ سَعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ [التوبة: ۸۰] «برای آنان [متناقض] چه آموزش بخواهی چه نخواهی [یکسان است] اگر برای آنان هفتاد بار هم آمرزش بخواهی، خدا هرگز آنان را نخواهد آمرزید».

که خدا و پیامبر مدح و ذم را به آن‌ها مرتبط کرده‌اند، بیان و روشن کند. در کتاب و سنت لفظ ناصبی وجود ندارد، همان طور که لفظ رافضی نیز وجود ندارد.

ما وقتی می‌گوییم رافضی، این را فقط برای شناساندن ذکر می‌کنیم؛ چون در مدلول این اسم، تعدادی امور ناپسند و زشت به نسبت کتاب و سنت وارد می‌شود؛ مثل دروغ بستن به خدا و پیامبر، تکذیب حقی که رسول خدا آن را آورده است، دشمنی با دوستان خدا و بلکه دشمنی با بهترین اولیاء خدا، و دوستی با یهود و نصاری و مشرکان، همان گونه که ما صورت‌های ذم را بیان کردیم.

به هیچ وجه معنای مذموم در کتاب و سنت نمی‌تواند اهل سنت و جماعت را به طور عام در بر گیرد، آن گونه که رافضی‌ها را در بر می‌گیرد. آری، در میان اهل سنت برخی کارهای مذموم و ناپسند انجام می‌دهند اما این ذم همه‌ی آنان را در بر نمی‌گیرد. همان گونه که در میان مسلمانان افرادی به خاطر گناهی که مرتکب می‌شوند، منفور هستند. اما این مستلزم نکوهش اسلام و اهل آن که معتقد به واجباتش هستند، نمی‌باشد.^۱

شیعیان، علی‌ای را که وجود ندارد دوست می‌دارند و با علی‌ای که متصف به صفات حقیقی‌اش است دشمنی می‌ورزند

محبت درست این است که انسان، محبوب را بر اساس آنچه که در وجودش است، دوست بدارد. اگر کسی درباره‌ی یکی از افراد صالح عادی، بر این اساس او را دوست بدارد که او از پیامبران است و یا از سابقین اولین است، و به این دلیل او را دوست بدارد، در واقع کسی را دوست داشته که حقیقتی ندارد؛ چون او آن شخص را براساس این که او موصوف به آن صفات است و آن صفات باطل هستند، دوست داشته است. و در واقع او یک فرد معدوم و غیر موجود را دوست داشته است.

محبت رافضی‌ها نسبت به حضرت علی علیه السلام از این نوع است؛ آنان کسی را دوست دارند که وجود ندارد، و او امام معصومی است که امامتش از پیش تعیین شده و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ امامی جز او نیست، و معتقد بودند که حضرت ابوبکر، حضرت عمر و

۱- ج (۱) ص (۳۴۵ - ۳۴۶)، شاید منظور کسانی است که واجبات اسلام را انجام می‌دهند.

حضرت عثمان رضی الله عنه ستمکار و تجاوزگر و یا کافرند. وقتی که در روز قیامت برایشان روشن شود که حضرت علی رضی الله عنه از هیچ یک از آن خلفا برتر نبود و نهایتش این بوده که او به لحاظ مقام نزدیک یکی از آنان بوده، و به امامت و فضیلت آنان اقرار داشت، و نه او و نه دیگران معصوم نبودند و امامت او از پیش تعیین نشده است، آن وقت برایشان روشن می‌گردد که آنان حضرت علی رضی الله عنه را دوست نداشته‌اند بلکه در حقیقت بیشتر از هر کس دیگر نسبت به حضرت علی رضی الله عنه بغض و کینه داشته‌اند؛ چون آنان با کسی که موصوف به صفاتی از جمله قبول امامت سه خلیفه‌ی اول و برتر دانستن آنان است دشمنی می‌ورزند که حضرت علی این صفات را بیشتر از دیگران داشت؛ چون حضرت علی رضی الله عنه آنان را برتر می‌دانست و به امامت آنان اقرار داشت. بنابراین روشن می‌شود که شیعیان به طور قطع با حضرت علی دشمنی می‌کنند.

بدین ترتیب معنای روایتی که مسلم در صحیح خود به نقل از حضرت علی رضی الله عنه روایت کرده که می‌گوید: «إِنَّهُ لَعَهْدُ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ إِلَيَّ أَلَا يَجْبِي إِلَّا مُؤْمِنٌ وَلَا يَغْضَنِي إِلَّا مُنَافِقٌ»^۱: «پیامبر درس ناخوانده به من گفته که کسی جز مؤمن مرا دوست نمی‌دارد، و کسی جز منافق با من دشمنی نمی‌کند»، روشن می‌شود. اگر این حدیث از پیامبر ﷺ به درستی نقل شده باشد و آنان به آن اقرار داشته باشند.

به اعتقاد رافضی‌ها هر یک از بنی‌هاشم که حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما را دوست ندارد پاک نیست^۲.

شیعه، اهل بیت (حضرت علی و دو پسرش) را تحقیر و خوار می‌کنند

اما شیعیان به طور دائم مغلوب، مقهور و شکست خورده هستند، و حبّ شان نسبت به دنیا و حرص به آن ظاهر و آشکار است. از این رو، وقتی به حضرت حسین رضی الله عنه نامه نوشتند او پسر عمویش را نزد آنان فرستاد و سپس خودش نزد آنان آمد، اما شیعیان به او خیانت

۱- مسلم آن را به شماره (۷۸) باب «دلیل بر این که حب انصار و علی، جزو ایمان است»، روایت کرده است. ابتدای روایت این گونه است: «وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ إِنَّهُ...» ترمذی و نسائی آن را روایت کرده‌اند.

۲- ج (۲) ص (۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۹).

کردند و آخرتشان را به دنیایشان فروختند و حضرت حسین را به دشمنش تسلیم کردند و همراه با دشمنش علیه او جنگیدند. پس شیعیان در دنیا چه زهدی در پیش گرفته و چه جهادی را انجام داده‌اند؟!

حضرت علی علیه السلام از دست آنان مصیبت‌های تلخی دیده که جز خدا کسی نمی‌داند به طوری که حضرت علی آنان را نفرین کرد و گفت: «اللهم إني سئمتهم وسئمتهمني، فأبدلني بهم خيراً منهم، وبدلهم بي شراً مني». «پروردگارا، من از آنان خسته شده و آنان از دست من رنجور و خسته شده‌اند، به جای آنان بهتر از آنان را نصیب من کن و به جای من کسی بدتر از مرا نصیبشان گردان». آنان حضرت علی را فریب دادند و با جنگ کنندگان با او و دشمنانش رابطه و مکاتبه داشتند، و در ولایت‌ها و اموال به او خیانت می‌کردند. با این وجود آنها تا آن زمان هم رافضی نشدند. آنان بدترین برخورد را با علی بن ابیطالب علیه السلام و دو پسرش نوادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و دو گل او در دنیا یعنی حضرت حسن و حضرت حسین داشتند ^(۱). شیعیان بیشتر از همه‌ی مردم درباره‌ی حق سرزنش سرزنشگر را می‌پذیرفتند، و سریع‌تر از همه‌ی مردم به فتنه روی می‌آوردند و در رهایی از آن از همه ناتوان‌تر بودند. در کمک به اهل بیت آنان را فریب می‌دادند. وقتی اهل بیت از این فریب مطمئن می‌شدند و کسی به دلیل این کمک آنان را سرزنش می‌کرد، اهل بیت را خوار می‌کردند و آنان را به دشمن تسلیم می‌کردند و دنیا را بر آنان ترجیح می‌دادند.

۱- رافضیان و باطنیان و اسماعیلیان چون دریافتند مسلمانان در محبت اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و احترام آنها، و محبت و دوستی و احترام آنها با هم متفقند، خود را در ظاهر به آنها چسبانیدند، و در محبت ساختگی و دوستی دروغین و یاد و ذکر آنها و ساختن مناقب و حکایات و قصه‌های خیالی و نسبت دادن به آنها از دیگران پیشی گرفتند، تا جایی که حقیقتشان بر عموم مردم پوشیده شد و مردم گمان بردند که آنان دوستان و پیروان اهل بیتند، و از دیگران به اهل بیت اولاتر و نزدیک‌ترند! سپس مکر و حيله و نیرنگ و عقاید باطله‌ی خود را با نسبت دادن آن به اهل بیت مشروعیت بخشیدند.

و چه بسیار گمراهیها و بدعتها را با نسبت دادن به اهل بیت در جامعه‌ی اسلامی منتشر ساختند که اهل بیت از آنها به کلی بیزار است؛ مانند بیزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله از بدعتها و گمراهیها، و بیزاری حضرت عیسی -علیه السلام- از عبادت صلیب و سه‌گانه پرستی مسیحیان. (با اختصار از الصواعق ص/ ۴۴۲)

از این رو اندیشمندان مسلمان همچون عبدالله بن عباس، عبدالله بن عمر، ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام و دیگران به حضرت حسین پیشنهاد کردند که به نزد آنان نرود؛ چون می‌دانستند آنان او را رها می‌کنند و کمکش نمی‌کنند، و در آن‌چه برایش نوشته‌اند با او وفادار نمی‌مانند، و همان‌گونه شد که آنان پیش‌بینی کرده بودند.

دعای حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه و سپس دعای حضرت علی رضی الله عنه در مورد آنان مستجاب شد تا این که خداوند حجاج بن یوسف را بر آنان مسلط کرد؛ کسی که چیزی از نیکوکار آنان را قبول نمی‌کرد و از خطاکار آنان نمی‌گذشت، و همواره شر آنان به کسی که غیر از خودشان بود، می‌رسید تا این که شر دامگیرشان شد.^۱

شیعیان، زید بن علی و امثال او را که از فرزندان حضرت فاطمه رضی الله عنها بودند، نفرین کردند و به کفر و فسق آنان شهادت دادند

رافضی‌ها زید بن علی بن حسین و امثال او را که از فرزندان و نسل حضرت فاطمه رضی الله عنها بودند، نفرین کردند و به کفر و فسق او شهادت دادند در حالی که آنان از اهل سنت و دوستدار ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بودند. در حقیقت رافضی‌ها از روی جهل یا از روی لجابت با اولاد فاطمه رضی الله عنها به شدت دشمنی دارند.^۲

رافضی‌ها برای به قتل رساندن هاشمیان و اسارت زنان و کودکان هاشمی تلاش کردند

جای تعجب است که این رافضی‌ها ادعا می‌کنند که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را گرامی می‌دارند در حالی که سعی کردند تا تاتارهای کافر به بغداد بیایند و تاتارهای کافر شمار زیادی از مسلمانان بنی‌هاشم و غیر بنی‌هاشم را که جز خداوند متعال کسی تعدادشان را نمی‌داند به قتل رساندند. آنان خلیفه‌ی عباسی را کشتند و زنان و کودکان هاشمی را به اسارت گرفتند. بدون شک این بغض و دشمنی نسبت به آل پیامبر صلی الله علیه و آله است، و آن کار کفار با

۱- ج (۱) ص (۲۶۶).

۲- ج (۲) ص (۱۵۷).

همکاری رافضی‌ها صورت گرفت. آنان تا زمان یزید و امثال او سعی در اسارت زنان هاشمی داشتند.^۱

رافضی‌ها بیشتر از همه‌ی مردم به اهل بیت بی‌حرمتی کرده و عیب و ایراد می‌گیرند

رافضی‌ها بیشتر از همه‌ی مردم به اهل بیت عیب و ایراد نسبت می‌دهند. آنان همان کسانی اند که در همان حال با اهل بیت دشمنی می‌کنند و با روایت کردن احادیثی که ضرورتاً معلوم است که دروغ بستن بر رسول خدا ﷺ است و با دین اسلام تناقض دارد و مستلزم تکفیر حضرت علی و تکفیر مخالفان حضرت علی است، بزرگ‌ترین منکرات را به آنان نسبت می‌دهند.

از جمله‌ی این روایات این است که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس در خلافت با حضرت علی مقابله و مخالفت کند، کافر است و با خدا و رسول او مبارزه کرده است، و هر کس درباره‌ی حضرت علی به شک بیفتد کافر است».

یکی دیگر از این روایات ساختگی، روایتی به نقل از انس است که می‌گوید: نزد پیامبر ﷺ بودم و او حضرت علی را دید که می‌آمد. آن حضرت فرمود: «من و این مرد در روز قیامت حجت خدا بر امتم هستیم».

یکی دیگر از این روایات این است: شنیدم که رسول خدا ﷺ به حضرت علی می‌گفت: «هر کس بمیرد در حالی که با تو دشمنی کرده باشد، بر حالت یهودی یا نصرانی مرده است».

خداوند رافضی‌ها را هلاک کند و حق اهل بیت را با انصاف و عدل از آنان بگیرد! آنان عیب و رسوایی‌هایی به اهل بیت نسبت می‌دهند که بر هیچ صاحب دیده‌ای پنهان نیست.

بنی‌هاشم و همسران آنان و همچنین بر اساس یکی از اقوال بنی‌مطلب جزو آل پیامبر هستند، و رافضی‌ها اکثر آنان را نکوهش می‌کنند. آنان فرزندان حضرت عباس و

مخصوصاً خلفای آنان را نکوهش می‌کنند در حالی که آنان جزو آل حضرت محمد ﷺ هستند. رافضی‌ها کسانی را که حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست می‌داشتند نکوهش می‌کردند در حالی که جمهور بنی‌هاشم حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست می‌داشتند، و کسی از بنی‌هاشم که دارای نسب صحیح بود، از آن دو خود را مبرا نمی‌کرد مگر تعداد اندکی که نسبت به فراوانی بنی‌هاشم ناچیز بودند. اهل علم و دین آنها نیز حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما را دوست می‌داشتند.^۱

توهین رافضی‌ها به حضرت عایشه در حالی که او از اهل بیت پیامبر ﷺ است، و توهین آنان به حضرت عباس و مدح و تمجید آنان از ابوطالب که کافر مُرد و مدح و تمجیدشان از آزر، پدر حضرت ابراهیم و پدر و مادر پیامبر ﷺ و پسر نوح

رافضی‌ها براساس جهل خود، نسب‌های پیامبران و پدران و فرزندان آنان را گرامی می‌دارند، و به همسران آنان توهین می‌کنند. همه‌ی این‌ها از روی تعصب و پیروی از هوی و هوس است، به طوری که حضرت فاطمه و حضرت حسن و حضرت حسین رضی الله عنهم را گرامی می‌دارند و به حضرت عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها توهین می‌کنند.

شیعیان - یا برخی از آنان - معتقدند، آزر پدر ابراهیم مؤمن بود، و پدر و مادر پیامبر ﷺ مؤمن بودند و می‌گویند: پدر پیامبر کافر نبود؛ چون اگر پدر او کافر بود این امکان وجود داشت که پسرش نیز کافر شود، پس در مجرد نسب هیچ فضیلتی نیست.

با همین سفسطه بازی قضیه‌ی کافر بودن فرزند نوح را زیر سؤال می‌برند که چون فرزند پیامبر بوده پس نباید با وجود نبوت پدر، او را کافر پنداشت!

آنان همچنین معتقدند ابوطالب مؤمن بود، و برخی از آنان می‌گویند: اسمش عمران بود که در این آیه آمده که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳] «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل:

۱- ج (۴) ص (۱۰۷-۱۰۹) ج (۲) ص (۱۵۷، ۲۱۴، ۳۳۶ - ۳۳۷) ج (۳) ص (۸).

اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید.»

رافضی ها این کارها را می کنند با وجود این که در آن افترا و بهتان و تناقض وجود دارد و آشکار است که با این کارها نمی توانند به هدف خود دست یابند؛ چون اگر پدر و یا پسر کسی کافر باشد، در نزد خداوند این امر برای او نقص و کاستی نمی آورد، چرا که خداوند زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می آورد.

پرواضح است که صحابه از پدرانشان برترند و پدرانشان کافر بودند. از طرف دیگر اگر پدر کسی همسر یک زن زناکار فاحشه باشد، این بزرگ ترین عیب و مذمت برای اوست؛ چون ضرر این کار ناشایست به او می رسد. برخلاف کفر پدر یا پسرش که هیچ ارتباطی با او ندارد.

به علاوه اگر از یک زن مؤمن جز مؤمن به دنیا نمی آمد، تمام فرزندان آدم مؤمن می شدند؛ خداوند متعال می فرماید: ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ بِإِذَى إِلَيْكَ لَأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْشُرَ بِنَبَأٍ وَمِنْكُمْ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُورِي سَوْءَ أَخِيهِ قَالَ يُوَلِّتُنِي أُعَجِّرْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُورِي سَوْءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾﴾ [المائدة: ۲۷]

— [۳۱] «داستان دو پسر آدم (قابیل و هابیل) را چنان که هست برای آنان (یهودیان و دیگر مردمان) بخوان (تا بدانند عاقبت گناهکاری و سرانجام پرهیزگاری چیست). زمانی که هر کدام عملی را برای تقرب (به خدا) انجام دادند. اما از یکی (که مخلص بود و هابیل نام داشت) پذیرفته شد، ولی از دیگری (که مخلص نبود و قابیل نام داشت) پذیرفته نشد. (قابیل به هابیل) گفت: بیگمان تو را خواهم کشت! (هابیل بدو) گفت: (من چه گناهی دارم) خدا (کار را) تنها از پرهیزگاران می پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا (یعنی) پروردگار جهانیان می ترسم. من

می‌خواهم با (کوله‌بار) گناه من و گناه خود (در روز رستاخیز به سوی پروردگار) برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای (عادلانه خدا برای) ستمگران است. پس نفس (سرکش) او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و (عاقبت به ندای وجدان گوش فرا نداد و) او را کشت! و از زیانکاران شد (و هم ایمان خود را و هم برادرش را از دست داد). (بعد از کشتن، نمی‌دانست جسد او را چه کار کند) پس خداوند زاغی را فرستاد (که زاغ دیگری را کشته بود) تا زمین را بکاود و بدو نشان دهد چگونه جسد برادرش را دفن کند. (هنگامی که دید که آن زاغ چگونه زاغ مرده را در گودالی که کند پنهان کرد) گفت: وای بر من! آیا من نمی‌توانم مثل این کلاغ باشم و جسد برادرم را دفن کنم؟! پس (سرانجام از ترس رسوائی و بر اثر فشار وجدان، از کرده خود پشیمان شد و) از زمره افراد پشیمان گردید».

آنان همچنین به حضرت عباس عموی پیامبر ﷺ که درباره‌ی ایمان او به تواتر حدیث وجود دارد، توهین و از ابوطالب تعریف و تمجید می‌کنند در حالی که وقتی او مرد به اتفاق اهل علم کافر بود، و احادیث صحیح نیز بر این موضوع دلالت دارند؛ در صحیحین به نقل از ابن مسیب بن حزن به نقل از پدرش روایت است که می‌گوید: هنگامی که ابوطالب به لحظه‌ی احتضار نزدیک شد، رسول خدا ﷺ نزد او آمد و ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه بن مغیره را در کنار او دید، رسول خدا ﷺ فرمود: «یا عم، قل: لا إله إلا الله كلمة أشهد لك بها عند الله»: «ای عمو، بگو: هیچ معبودی جز الله نیست، این سخنی است که من در نزد خدا برای تو شهادت آن را می‌دهم». ابوجهل و عبدالله بن ابی امیه گفتند: ای ابوطالب، آیا از آیین عبدالمطلب روی می‌گردانی؟ رسول خدا ﷺ همواره این سخن را بر او عرضه می‌نمود و برایش تکرار می‌کرد، و آنان نیز آن سخن خودشان را برایش تکرار می‌کردند تا این که ابوطالب سخن آنان را که دلالت بر آیین عبدالمطلب داشت، به زبان آورد و از گفتن لا إله إلا الله سرباز زد. پیامبر ﷺ فرمود: من حتماً برای تو طلب آمرزش می‌کنم مادامی که از آن نهی نشوم، آنگاه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿لَا يَكْفُرُ الْفَرِيقُ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ

الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾ [التوبة: ۱۱۳] «پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هر چند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که (با کفر و شرک از دنیا رفته‌اند، و) مشرکان اهل دوزخند». و درباره‌ی ابوطالب این آیه را نازل کرد: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ [القصص: ۵۶] «ای پیغمبر! تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سر منزل مقصود و مطلوب انسان برسانی) ولی این تنها خدا است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید»^(۱).

مسلم نیز از طریق روایت ابوهریره رضی الله عنه آورده که در آن می‌گوید: «قال أبو طالب: لولا أن تعيرني قريش يقولون: إنه حملة على ذلك الجزع لأقررت بها عينك، فأنزل الله تعالى: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾^۲». ابوطالب گفت: اگر قریش مرا به خاطر آن سرزنش نمی‌کردند و بگویند: آن جزع و بی‌تابی او را بر آن سخن وا داشت، دیده‌ات را با آن روشن می‌کردم که خداوند متعال این آیه نازل کرد ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾. در صحیحین به نقل از عباس بن مطلب آمده که گوید: گفتم: ای رسول خدا! آیا تو نفعی به ابوطالب رساندی؟ چون او از تو حمایت می‌کرد و تو را یاری می‌نمود و به خاطر تو خشمگین می‌شد؟ فرمود: «نعم هو في ضحضاح من نار ولولا أنا لكان في الدرك الأسفل من النار»^۳: «بله، او اکنون در عمق کم آتش قرار دارد و اگر من نبودم او قطعاً در طبقه‌ی زیر آتش قرار داشت». در حدیث ابوسعید آمده است: وقتی از ابوطالب در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله یاد شد، فرمود: «لعله تنفعه شفاعتي فيجعل في ضحضاح من نار يبلغ كعبيه يغلي منهما دماغه»: «شاید شفاعت من نفعی به او رساند و در قسمت کم عمق آتشی قرار داده شود، که تا

۱- مسلم، ص (۵۴)، بخاری، ک (۲۳)، ب (۸۱).

۲- مسلم آن را روایت کرده است، ص (۵۵).

۳- صحیح مسلم ص (۱۹۵) و بخاری ک (۷۸)، ب (۱۱۵). «یغلی منه أم دماغه»: «در اثر آن درون مغزش به جوش می‌آید».

قوزک پاهایش می‌رسد و از شدت گرما و حرارت آن مغزش به جوش می‌آید». بخاری و مسلم آن را در صحیحین روایت کرده‌اند.^۱

تهمت رافضی‌ها به حضرت عایشه رضی الله عنها و همسر نوح علیه السلام

رافضی‌ها گناهان بزرگی را به حضرت عایشه رضی الله عنها نسبت می‌دهند. برخی از آنان او را به فحشایی متهم می‌کنند که خداوند او را از آن پاک و مبرا دانسته و آیاتی از قرآن را در پاکدامنی او نازل کرد. سپس آنان از شدت جهل‌شان درباره‌ی همسران سایر پیامبران نیز ادعایی ناروا دارند و گمان می‌کنند که همسر نوح فاحشه بوده، و پسری که نوح او را فرا خواند، پسر او نبود بلکه فقط پسر آن زن بود و معنای این آیه که می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ﴾ [هود: ۴۶] «چرا که او (به سبب رفتار زشت و کردار پلشتی که پیش گرفته است با تو فرسنگها فاصله دارد، و ذات او عین) عمل ناشایست است». این است که این فرزند از عملی ناصالح به دنیا آمده است. و برخی از آنان درباره‌ی این آیه: ﴿وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ﴾ [هود: ۴۲] «و نوح پسرش را که در کناری (جدا از پدر) قرار گرفته بود» می‌گویند: منظور (ابنها) است، یعنی پسر آن زن را صدا کرد. و به این قسمت از آیه استدلال می‌کنند که می‌فرماید: ﴿إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ﴾ [هود: ۴۶] «پسرت از خاندان تو نیست».

آنان این آیه که می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَامْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا﴾ [التحریم: ۱۰] «خداوند برای کافران، زن نوح و زن لوط را مثل زده است. آنان در حباله نکاح دو تن از بندگان خوب ما بودند و (با ساخت و باخت با قوم خود، و گزارش اسرار و اخبار بدیشان) به آن دو خیانت کردند»، این گونه تأویل می‌کنند که همسر نوح در همبستر شدن با کسی دیگر به او خیانت کرده، و او زن فاحشه بوده است.

رافضی ها در این مورد، شبیه منافقان و فاسقان، یعنی اهل افک و فحشا که حضرت عایشه رضی الله عنها را به زنا متهم کردند و سپس توبه نکردند، عمل نمودند. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شان فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ يَعْذِرُنِي مِنْ رَجُلٍ بَلَغَ أَذَاهُ فِي أَهْلِي، وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَى أَهْلِي إِلَّا خَيْرًا، وَ لَقَدْ ذَكَرُوا رَجُلًا وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُ عَلَيْهِ إِلَّا خَيْرًا»^۱. «ای مردم، چه کسی مرا درباره ی مردی که اذیتش به خانواده ی من رسیده است، معذور می دارد؟ به خدا قسم من از خانواده ام جز خیر و خوبی ندیده ام و از مردی نام می برند که به خدا قسم جز خیر و خوبی از او ندیده ام».

پرواضح است که بزرگ ترین انواع اذیت و آزار برای انسان این است که کسی نسبت به همسرش حرف دروغ بزند و بگوید: او دچار فحشا شده است، و آن فرد را همسر یک زن فاحشه قرار دهد. این از بزرگ ترین دشنام هایی است که مردم به همدیگر می دهند...^۲.

توهین رافضی ها به حضرت فاطمه رضی الله عنها

شیعیان و دیگران درباره ی حزن و اندوه حضرت فاطمه رضی الله عنها بر پیامبر صلی الله علیه و آله مطالبی را ذکر می کنند که قابل وصف نیست. آنان معتقدند که او خانه ی احزان را بنا کرد، با وجودی که آن، اندوه بر چیز از دست رفته ای است.

آنان بی تابی و حزن حضرت علی رضی الله عنه و حضرت فاطمه رضی الله عنها را به خاطر از دست رفتن اموال فدک و سایر میراث ذکر می کنند که این امر اقتضا می کند صاحب آن به دلیل از دست رفتن مال دنیا اندوهگین است. خداوند متعال فرموده است: ﴿لَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ [الحديد: ۲۳] «این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدر رفته است، و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانده است».

۱- بخاری آن را در ک (۴۲) ب (۲، ۱۵)، ک (۶۴) ب (۳۴)، و مسلم ک (۴۹) ح (۵۶-۵۸) روایت کرده اند.

۲- ج (۲) ص (۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰). و به کتاب بعض فضائل عایشه ج (۲) ص (۲۲۸، ۲۴۱، ۲۴۲) مراجعه کنید.

این رافضی‌ها که جاهل‌ترین مردم هستند، درباره‌ی افرادی که دوستشان دارند، اخبار مدح و تمجید را ذکر می‌کنند و درباره‌ی کسانی که با آنان دشمنی دارند، اخبار مذمت و نکوهش را ذکر می‌کنند، در حالی که عکس آن‌ها بهتر و شایسته‌تر است.

از جمله‌ی این موارد، مطالبی است که درباره‌ی حضرت فاطمه علیها السلام اظهار داشته‌اند که او وصیت نمود، شبانه دفن شود و کسی از آنان بر او نماز نخواند. مطالبی که کسی جز انسان نادان آنها را بر زبان نمی‌آورد، و به آن‌ها استدلال نمی‌کند و چیزی که شایسته‌ی فاطمه نیست به او نسبت نمی‌دهد. این روایت اگر صحیح باشد بیشتر شایسته‌ی یک گناه‌مورد بخشش است تا یک سعی و تلاش مورد قدردانی^۱.

رافضی‌ها، دشمنان خداوند از جمله یهود و نصارا و مشرکان و گروه‌های بی‌دین را دوست می‌دارند و به آنان در مبارزه با مسلمانان و آل حضرت محمد صلی الله علیه و آله کمک و همکاری می‌نمایند

رافضی‌ها بیشتر از هر کسی تابع هوی و هوس هستند و بیشتر از هر کسی جاهل دارند و با دوستان خدا پس از پیامبر صلی الله علیه و آله یعنی پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و تابعین نیکوی آنان، دشمنی می‌کنند و با کفار و منافقان از یهود و نصاری و مشرکان و گروه‌های بی‌دین همچون نصیری و اسماعیلیه و سایر گمراهان دوستی می‌کنند. همان‌گونه که مردم چندین مورد همکاری آنان با مشرکان ترک و سایر مشرکان را در مبارزه با اهل اسلام در خراسان، عراق، جزیره و شام، و همکاری آنان با نصاری در مبارزه با مسلمانان در شام و مصر و سایر وقایع متعدد که از بزرگ‌ترین حوادث در اسلام طی سده‌ی چهارم و هفتم بوده، تجربه کرده‌اند. وقتی که کفار ترک به سرزمین‌های اسلامی آمدند و تعداد بسیار زیادی از مسلمانان را که جز خدا مقدارش را نمی‌داند، به قتل رساندند، آنان بیشترین عداوت و دشمنی را با مسلمانان و همکاری را با کفار داشتند. همچنین همکاری آنان با یهود امری مشهور است، به طوری که مردم آنان را برای یهود همچون گله‌ی خران می‌دانند.

۱- ج (۴) ص (۲۶۳) ج (۲) ص (۲۱۵).

حتی گفته شده که هیچ یهودی و مسلمانی و یا نصرانی و یا مشرک و مسلمانی با هم جنگ نمی کنند مگر این که رافضی ها با یهودی و نصرانی و مشرک همکاری می کنند.

این عادت و رویه ی همیشگی رافضی هاست که یهود و نصاری و مشرکان را در سخن، دوستی و همکاری و مبارزه و سایر موارد بر جماعت مسلمانان ترجیح می دهند. چه کسی گمراه تر از قومی است که با سابقین اولین از مهاجرین و انصار دشمنی و با منافقان و کفار دوستی می کنند؟ خداوند متعال فرموده است:

﴿الَّذِينَ تَبَوَّءُوا الصَّفْهَ مِنَ الدِّينِ لِيُظَاهَرُوا بِمَا يَكْفُرُونَ ۚ إِنَّهُمْ يَبْغِوْنَ الْعِزَّ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو قُوَّةٍ ۚ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَّا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَحْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٤﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿١٦﴾ لَنْ نَغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿١٧﴾ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَحْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ ﴿١٨﴾ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ ۚ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٩﴾﴾ [المجادلة: ۱۴ -

[۱۹]

«آیا آگاهی از کسانی که گروهی را به دوستی می گیرند که خدا بر آنان خشمگین است. اینان (منافقانی بیش نبوده و) نه از شمایند و نه از آنانند. چنین کسانی بگونه آگاهانه سوگند دروغ یاد می کنند! خداوند عذاب سختی را برای ایشان آماده کرده و تهیه دیده است. آنان چه کار بدی می کنند! آنان سوگندهایشان را سپری (برای حفظ جان و مال خود) ساخته اند و بدین وسیله مردمان را از راه خدا بازداشته اند، و لذا عذاب خوارکننده ای دارند. اموالشان و اولادشان، به هیچ وجه ایشان را از دست خدا مصون و محفوظ نمی دارد. اینان دوزخیانند و در دوزخ جاودانه می مانند. روزی خداوند همه آنان را زنده می گرداند. آن روز برای خدا (به دروغ) سوگند می خورند همان گونه که (امروز به دروغ) برای شما سوگند می خورند، و گمان می برند که ایشان دارای چیزی (از هوش و زرنگی) هستند! (و با این سوگندهای دروغ، خویشان را می رهند و به جایی می رسانند). هان! ایشان دروغگویانند (و گرفتار خشم و عذاب خدایند). شیطان بر آنان

چیره گشته است (و با وسوسه‌های خود ایشان را از راستای راه بدر کرده است) و یاد خدا را از خاطرشان برده است. اینان حزب شیطان هستند. هان! قطعاً حزب شیطان زیانکار و زیانبارند».

این آیات درباره‌ی منافقان نازل شده‌اند، و شمار منافقان در هیچ طایفه و فرقه‌ای بیشتر از منافقان از میان رافضی‌ها نیستند به طوری که در میان روافض در همه‌ی آنان شاخه‌ای از شاخه‌های نفاق وجود دارد؛ همان گونه که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«أربع من كن فيه كان منافقاً خالصاً، و من كانت فيه خصلة منهن كانت فيه خصلة من النفاق حتى يدعها: إذا حدث كذب، وإذا وعد أخلف، وإذا أؤتمن خان وإذا عهد غدر»: «چهار خصلت هستند که اگر در یک فرد باشند، او منافق خالص است و هر کس خصلتی از آن‌ها در او باشد خصلتی از نفاق در او وجود دارد تا این که آن را کنار نهد. [این چهار خصلت عبارتند از:] هرگاه سخن بگوید، دروغ گوید و هرگاه وعده دهد، خلف وعده کند و هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن امانت خیانت نماید و هرگاه عهد و پیمان ببندد آن را نقض کند». بخاری و مسلم این حدیث را در صحیحین روایت کرده‌اند.^۱ بسیاری از آنان با کسانی که کفر می‌ورزند، دوستی برقرار می‌کنند. آن چه را که خودشان برایشان از پیش آماده کردند، چه سرنوشت بدی است که خداوند بر آنان خشم می‌گیرد و در آتش جهنم جاودان می‌شوند، و اگر به خدا و پیامبر و آن چه که بر او نازل شده ایمان داشتند، آنان را به عنوان دوستان خود انتخاب نمی‌کردند اما بسیاری از آنان فاسق هستند.

هیچ یک از رافضی‌ها خصوصیتی ندارد مگر اینکه دشمن اسلام را شاد و دوست اسلام را ناراحت می‌کند. پس روزگار و حیات آنان در اسلام همه‌اش ننگین و تار است. پس آیا کسی که کافران را بر قتل و اسیر کردن خاندان پیامبر و سایر مسلمانان مسلط گرداند، می‌تواند دوستدار آل پیامبر ﷺ باشد؟

۱- صحیح بخاری کتاب ایمان ب(۲۴)، و صحیح مسلم ص(۷۸).

اهل سنت از حقی که پیامبر از جانب پروردگار آورده پیروی می کنند و کسانی را که درباره‌ی این حق مخالفت می کنند، تکفیر نمی کنند؛ بلکه اهل سنت از همه بیشتر نسبت به حق علم دارند و از همه بیشتر نسبت به انسان ها رحم و عطف دارند؛ همان طور که خداوند مسلمانان را بدان توصیف می نماید و می فرماید: ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰] «شما (ای پیروان محمد ﷺ) بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید». ابوهریره در تفسیر آن گوید: شما بهترین مردمان برای مردمان هستید. اهل سنت هم پاکترین مسلمانان هستند؛ پس آنان بهترین مردم برای مردم هستند.^۱ معلوم شده که در ساحل شام کوه بزرگی بوده که هزاران رافضی در آن ساکن بودند و خون مردم را می ریختند، اموالشان را غارت می کردند، و افراد بسیاری را به قتل رسانده و اموالشان را به غارت می بردند. وقتی سپاه مسلمانان در سال حمله‌ی قازان شکست خوردند،^۲ آنان اسبان، تسلیحات و اسرا را گرفتند و به کفار و نصارای قبرص فروختند و هر سربازی که از پیش‌شان می گذشت، می گرفتند. آنان برای مسلمانان از همه‌ی دشمنانشان ضرر و خسران بیشتری داشتند. یکی از امیران آنان پرچم مسیحیان را حمل کرد و به او گفتند: کدام دسته بهترند: مسلمانان یا مسیحیان؟ گفت: مسیحیان بهترند. به او گفتند: در روز قیامت با چه کسانی محشور می شوی؟ گفت: با مسیحیان. رافضی ها برخی از سرزمین‌های مسلمانان را به مسیحیان تسلیم کردند.

این قضایا و امثال آن بر کسی پوشیده نیست و خاص و عام همه از آن اطلاع دارند. رافضیان را هیچ هم و غمی جز تلاش برای بین بردن اسلام و طعنه زدن به آن و کوبیدن و به هم ریختن قوانین و قواعد آن ندارند!

۱- ج (۲) ص (۱۱۵، ۱۰۳) ج (۳) ص (۳۸، ۳۹).

۲- آن واقعه در سال ۶۹۹ هجری بود، و غازان قازان پادشاه مغول بود و او برادر خدابنده است، کسی که رافضی برای او کتاب (منهاج الکرامه) را نگاشت. نگا: البدایة والنهایة، ج (۱۴) ص (۶۹۹).

سرمایه‌ی اصلی رافضی‌ها تقیه است که همان نفاق می‌باشد

سرمایه‌ی اصلی رافضی‌ها تقیه است. تقیه به معنای ظاهر کردن چیزی بر خلاف دشمنی درونی است، همان کاری که منافق می‌کند. مسلمانان در اول اسلام در نهایت ضعف و کمبود نفرات بودند در حالی که دین خود را اظهار می‌کردند و آن را کتمان نمی‌نمودند. رافضی‌ها به گمان خود به این آیه عمل می‌کنند: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً﴾ [آل عمران: ۲۸] «مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند، و هر که چنین کند (رابطه او با خدا گسسته است و بهره‌ای) وی را در چیزی از (رحمت) خدا نیست - مگر آن که (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید)».

آنان گمان می‌کنند که خودشان مؤمن اند و سایر اهل قبله کافر، با وجود این که آنان در تکفیر جمهور مسلمانان دو قول دارند: عده‌ای آنان را کافر و عده‌ی دیگری خلاف آن را باور دارند. اما من از چندین امام و علمای بزرگشان دیده‌ام که در کتاب و فتوایش به صراحت به کفر جمهور اشاره کرده و بیان داشته که آنان مرتد هستند و خانه‌هایشان خانه‌های مرتدان است، و به نجاست مایع این خانه‌ها حکم می‌شود و این که هر کس از آنان عقیده‌ی جمهور پیدا کند و سپس توبه کند، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود؛ چون مرتدی که بر اساس فطرت متولد می‌شود بازگشت به اسلام را نمی‌پذیرد... این آیه حجت علیه آنان است...

مفسران اتفاق نظر دارند که این آیه به دلیل این که برخی از مسلمانان خواستند، مودت و دوستی خود را با کفار اظهار کنند نازل شد و از این کار نهی شدند.

آیه ی: ﴿إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَنَّةً﴾ [آل عمران: ۲۸] «مگر آن که (ناچار شوید و) خویشتن را از (اذیت و آزار) ایشان مصون دارید و (به خاطر حفظ جان خود تقیه کنید)» به این معنی نیست که دروغ بگوییم و به زبان چیزی را بیان کنم که در قلم نباشد؛ چون این کار، نفاق است بلکه به این معناست که آن چه را که در توانم است انجام می‌دهم؛

همان گونه که در حدیث صحیح به نقل از پیامبر ﷺ آمده که فرمودند: «من رأى منكماً منكراً فليغيره بيده، فإن لم يستطع فبلسانه فإن لم يستطع فبقلبه»^۱: «هر کس از شما امر منکر و ناروایی را ببیند باید با دست خود آن را تغییر دهد، اگر نتوانست با زبان خود و اگر نتوانست با قلب خود، آن را تغییر دهد».

بنابراین، مؤمن وقتی در میان کافران و فاجران باشد، لازم نیست که با وجود ناتوانی خود دست به رویشان بلند کند، ولی اگر برایش امکان داشت با زبان خود، و در غیر این صورت در قلبش با آنان مخالفت کند. و در نهایت همانند مؤمن آل فرعون و همسر فرعون باشد. مؤمن آل فرعون در همه‌ی امور دینشان با آنان موافق نبود و دروغ هم نمی‌گفت، و چیزی را که در قلبش نبود، بر زبان نمی‌آورد بلکه ایمان خودش را کتمان می‌کرد. کتمان کردن ایمان چیزی است و اظهار دین باطل چیزی دیگر، که خداوند هرگز این کار را مجاز نکرده است مگر برای کسی که مجبور شود به طوری که بر زبان آوردن کلمه‌ی کفرآمیز برایش مباح می‌شود. و خداوند متعال بین منافق و فرد مجبور فرق گذاشته است.

حال و وضعیت رافضی‌ها، از جنس حال و وضعیت منافقان است نه از جنس حال و وضعیت فرد مجبور شده به کفر در حالی که قلبش سرشار از ایمان است. رافضی با کسی معاشرت نمی‌کند مگر این که با نفاق با او برخورد می‌کند؛ چون دینی که در قلبش است دین فاسد است که او را به دروغ، خیانت و فریب مردم و قصد سوء نسبت به آنان سوق می‌دهد، و از هیچ تباهی در حق آنان کوتاهی نمی‌کند و هیچ شری را که در توانش باشد رها نمی‌کند مگر این که آن را برای آنان به کار گیرد.^۲

۱- صحیح مسلم ص (۶۹).

۲- ص (۲۵۹-۲۶۱) ج (۴) ص (۴۱) ج (۱) ص (۱۸).

هر آنچه که از اهل بیت در باره‌ی تقيه نقل شده، دروغ است و کسی از آنان به گفتن این حرفها مجبور نشده است

نفاق و زندقه در میان رافضی‌ها بیشتر از سایر طوایف و گروه‌ها وجود دارد و بلکه هر یک از آنان به ناچار از شاخه‌ای از نفاق برخوردار است؛ چون اساس نفاقی که دروغ بر آن نهاده شده، این است که انسان چیزی را که در قلبش نباشد بر زبان آورد همان‌گونه که خداوند در مورد منافقان خبر می‌دهد که آنان چیزهایی را که در قلبشان نیست بر زبان می‌آورند.

رافضی‌ها این کار را از اصول دینشان دانسته و آن را تقيه می‌نامند و این کار را از ائمه‌ی اهل بیت نقل می‌کنند در حالی که خداوند آنان را از تقيه مبرا کرده است. به طوری که از جعفر صادق روایت می‌کنند که او می‌گوید: «تقيه دین من و دین پدران من است». در حالی که خداوند مؤمنان اهل بیت و غیر اهل بیت را از این کار، پاک و مبرا کرده است. و بلکه اهل بیت بیش از همه‌ی مردم، صادق و ایمانشان محقق شده بود، و دین آنان تقوا بود نه تقيه.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۲۸] تا آنجا که می‌فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ تَكُونُوا مِنْهُمْ قُتْلَةً﴾ [آل عمران: ۲۸] این آیه فقط امر به پرهیز از کفار است نه امر به نفاق و دروغ.

خداوند متعال کسی را که مجبور به سخن کفرآمیز شود، در صورتی که قلبش سرشار از ایمان و یقین باشد، اجازه‌ی این کار را به او داده است اما کسی از اهل بیت به چیزی مجبور نشدند حتی حضرت ابوبکر رضی الله عنه کسی از اهل بیت و غیر آنان را وادار به بیعت با خود نکرد. چه برسد به اینکه آنان را به مدح و تمجید خودش وادار بنماید. بلکه حضرت علی و سایر اهل بیت آشکارا فضایل صحابه را ذکر و از آنان تمجید می‌نمودند و به آنان ترحم و مهربانی نموده و برایشان دعای خیر می‌کردند و به اتفاق همه کسی آنان را به این چیزها مجبور نکرد.

پس معلوم شد که آن چه رافضی‌ها به آن تظاهر می‌کنند از باب کذب و نفاق است، و مشخص شد که آنان چیزهایی را بر زبان می‌آورند که قلباً به آن اعتقاد ندارند. این کار از باب مجبور شدن مؤمن به بر زبان آوردن کلمه‌ی کفر نیست.

با وجود این، آنان ادعا می‌کنند که فقط خودشان مؤمن اند و سایر مردم از مذاهب دیگر مؤمن نیستند. آنان سابقین اولین را به ارتداد و نفاق متهم می‌کنند. رافضی‌ها در این قضیه مصداق این کلام است که گفته می‌شود: مرا به درد خود متهم کرد و خود را جدا کرد؛ چون در میان کسانی که تظاهر به اسلام می‌کنند کسی بیش از آنان به نفاق و ارتداد نزدیک نیست و در میان هیچ طایفه و گروهی همانند آنان مرتد و منافق یافت نمی‌شود. آنان چون افراطیان نصیری و دیگران، و چون بی‌دینان اسماعیلیه و امثال آنها هستند.^۱

دروغ بستن رافضی‌ها بر خدا و پیامبر ﷺ و بر صحابه و نزدیکان پیامبر ﷺ

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالْصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ﴾ [الزمر: ۳۲] «چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، و حقیقت و صداقت را که (توسط پیغمبران) بدو رسیده است (بدون کمترین پژوهش و اندیشه‌ای) تکذیب می‌کند؟»

رافضی‌ها بیشتر از هر طایفه و گروهی به خدا و پیامبر ﷺ و صحابه و خویشاوندان پیامبر ﷺ دروغ نسبت می‌دهند. همچنین آنان بیشتر از هر گروه و طایفه‌ای امور و احادیث راست و صحیح را تکذیب می‌کنند. آنان امور درست و صادق که از طریق روایات صحیح نقل شده و امور کاملاً معقول را تکذیب می‌کنند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳] «آن کس که سخن راست را آورد و آن را تصدیق کرد، از پرهیزگاران است».

به حمد و سپاس خداوند این آیه و مدح موجود در آن مشتمل بر صحابه‌ای است که رافضی‌ها بر آنان افترا بسته و در حق آنان ظلم می‌کنند. زیرا صحابه راستی را آوردند و آن را باور کردند و آنان بیشتر از همه‌ی اهل زمین در این محدوده قرار می‌گیرند، و

حضرت علی از جمله‌ی آنان است. و در این هیچ مذمتی نیست. رافضی‌ها مردم را در آن قرار می‌دهند. این یک حجت است که از دو طرف علیه آنان است، و حجتی بر اختصاص حضرت علی و عدم اختصاص خلفای سه گانه نیست، و این به هر طریق حجت علیه آنان است و هرگز حجتی برای ادعایشان نیست.

اهل سنت خالص شایسته‌ترین گروه و طایفه‌ی مورد نظر این آیه است. آنان راستگویند و حق را همراه با همه‌ی آن چه که آورده، باور می‌کنند و آنان میل و رغبتی جز همراهی با حق ندارند.^۱

برخی از دروغ‌های رافضی‌ها بر خداوند و تحریف قرآن از جانب آنان

کسانی که اموری را که جزء دین خدا نیست، در آن داخل کرده و احکام شریعت را تحریف کرده اند، در هیچ گروه و طایفه‌ای بیشتر از افراد موجود در میان رافضی‌ها نیستند؛ چون رافضی‌ها در دین خدا دروغ‌هایی را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهند که کسی غیر از آنان چنین دروغ‌هایی را نسبت نداده است، و امور راست و درستی را رد کرده‌اند که کسی غیر از آنان آنها را رد نکرده است. قرآن را طوری تحریف نموده‌اند، که کسی آن گونه آن را تحریف ننموده است.

مثل این کلام آنان که می‌گویند: این کلام خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ۝۵۵﴾ [المائدة: ۵۵] «تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند»، درباره‌ی حضرت علی نازل شد؛ چون حضرت علی انگشت خود را در نماز صدقه داد.

و منظور از این فرمایش خداوند: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ [الرحمن: ۱۹] «دو دریای (مختلف شیرین و شور، و گرم و سرد) را در کنار هم روان کرده است» حضرت علی و حضرت فاطمه، و آیه‌ی ﴿يَخْرُجُ مِنْهَا الْوُحُّ وَالْمَرَجَاتُ﴾ [الرحمن: ۲۲] «از آن دو، مروارید و

مرجان بیرون می آید» حضرت حسن و حضرت حسین، و فرموده ی: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾ [یس: ۱۲] «و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می نمایم و می نگاریم» علی بن ابی طالب ﷺ است.

منظور از آیه ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳۳] «خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم (از قبیل: اسماعیل و اسحاق و یعقوب) و خاندان عمران (از قبیل: موسی و هارون و عیسی و مادرش مریم) را از میان جهانیان برگزید»، خاندان ابوطالب است، و نام ابوطالب، عمران بوده است.

آیه ی: ﴿فَقَنِلُوا آيَمَةَ الْكُفْرِ﴾ [التوبه: ۱۲] «با سردستانان کفر و ضلال بجنگید»، حضرت طلحه و حضرت زبیر، و آیه ی: ﴿وَالشَّجَرَةُ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ [الاسراء: ۶۰] «و درخت نفرین شده (زقوم) را که در ته دوزخ می روید و خوراک بزهکاران است و مذکور) در قرآن» بنی امیه هستند.

منظور از آیه ی: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً﴾ [البقره: ۶۷] «خدا به شما دستور می دهد که گاوی را سر ببرید» حضرت عایشه است. فرموده ی: ﴿لَئِنْ أَشْرَكَتَ لَيَجَبَنَّ عَمَلُكَ﴾ [الزمر: ۶۵] «که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی پاداش می گردد و) هیچ و نابود می شود»، میان حضرت ابوبکر و حضرت علی در ولایت بود. همه ی این موارد و امثال آنها را در کتاب هایشان دیده ام.

به طوری که حتی گروه هایی که اطلاع کافی از دین اسلام ندارند، وقتی رافضی ها به آنان می گویند: ما مسلمان هستیم، حتماً خواهند گفت: شما یک جنس دیگر هستید. سپس از این طریق، اسماعیلیه و نصیریّه در تأویل واجبات و محرمات وارد شدند و آنان پیشوایان تأویلی شدند که همان تحریف سخنان از جای اصلی شان است.^۱

۱- ج (۲) ص (۱۱۱) ج (۲) ص (۱۱۱) ج (۴) ص (۱۱۰) ج (۱) ص (۲۰۹). مؤلف رحمه الله بعد از اینکه تفاسیر رافضی ها را به این آیات ارائه می کند می گوید: و امثال این سخنان که هر کس به خدا و کتاب او ایمان داشته باشد، آن ها را به زبان نمی آورد، و این بیشتر به هذیان گویی شباهت دارد تا به تفسیر قرآن، می گوید: از همین نوع

است که کسی می‌گوید: ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ﴾ حضرت علی و حضرت فاطمه، ﴿يَنْهَمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ﴿۲۰﴾ پیامبر ﷺ، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَاتُ﴾ ﴿۲۱﴾ حضرت حسن و حضرت حسین هستند. هر کس کوچک‌ترین بهره‌ای از علم و عقل برده باشد به ضرورت به بطلان این تفسیر پی می‌برد. ابن عباس این را نگفته است، و این از نوع تفسیری است که در تفسیر ثعلبی است، و آن را با اسنادی که مجهول و ناشناس هستند آورده، و اسناد آن از طریق سفیان ثوری شناخته شده نیست. این دروغی است که به سفیان نسبت داده شده است. ثعلبی می‌گوید: حسن بن محمد دینوری به من گفت: موسی بن محمد بن علی بن عبدالله برای ما روایت کرد و گفت: پدرم که حسن بن محمد بن علویه قطان است، از کتاب خود برای من خواند و من گوش می‌دادم: یکی از یاران ما روایت کرد که مردی از اهل مصر که طسم نامیده می‌شد، روایت کرد که ابوحنیفه به نقل از پدرش و او به نقل از سفیان ثوری روایت کرده که ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْقِيَانِ﴾ ﴿۱۹﴾ ﴿يَنْهَمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ﴿۲۰﴾ حضرت فاطمه و حضرت علی هستند و آیهی ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَاتُ﴾ ﴿۲۱﴾ حضرت حسن و حضرت حسین هستند. این اسناد کاملاً مبهم و تاریک است و چنین اسنادی قابل اثبات نیست، و کذب و دروغ بودن آن از چند وجه روشن می‌شود: اول: این موضوع در سوره‌ی رحمن است، و این سوره به اجماع مسلمانان سوره‌ی مکی است، در حالی که حضرت حسن و حضرت حسین در مدینه به دنیا آمدند. دوم: نامگذاری این دو نفر به دو بحر، و نام گذاری این یکی به لؤلؤ و دیگری به مرجان و قرار دادن نکاح به عنوان درهم آمیختن، چیزی است که نه به صورت حقیقت و نه به صورت مجاز در زبان عربی نمی‌گنجد بلکه همان‌طور که یک دروغ بر خدا و قرآن است، یک دروغ بر زبان هم است. سوم: در این آیه چیز زیادی که دلالت از آن چه که در سایر بنی آدم باشد، وجود ندارد. چهارم: خداوند در آیه‌ی دیگری لفظ مرج البحرين را ذکر کرده، و در سوره‌ی فرقان می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ﴾ [الفرقان: ۵۳] که اگر منظور او حضرت علی و حضرت فاطمه باشد، در این آیه به اجماع اهل سنت و شیعه مذمت یکی از آن دو آمده است. پنجم: خداوند می‌فرماید: ﴿يَنْهَمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ ﴿۲۰﴾ اگر منظور از آن دو حضرت علی و حضرت فاطمه باشد، برزخ میان آن دو به گمان آنان پیامبر و یا کس دیگری است که مانع می‌شود، تا یکی از آن دو به دیگری ستم نکند، و این بیشتر به مذمت شباهت دارد تا به مدح. ششم: همان‌گونه که ابن جریر و سایرین ذکر کرده‌اند علمای تفسیر برخلاف این برداشت اتفاق نظر دارند. ابن عباس می‌گوید: دریای آسمان و دریای زمین هر سال با هم برخورد می‌کند. و حسن می‌گوید: منظور دریای روم و فارس هستند ﴿يَنْهَمَا بَرْزَخٌ﴾ همان الجزایر است، و این که می‌فرماید: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَاتُ﴾ ﴿۲۱﴾ زجاج می‌گوید: از دریای شور خارج می‌شود و آن دو را با هم جمع کرده؛ چون وقتی از یکی از آن دو بیرون آید از هر دو بیرون آمده است، همانند این آیه ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيْهِ نُورًا﴾ [نوح: ۱۶] ابن جریر می‌گوید: به این دلیل

دروغگویی رافضی ها در روایت از رسول خدا ﷺ

علمای نقل و روایت و اسناد بر این امر اتفاق نظر دارند که رافضی ها دروغگوترین طوایف و گروه ها هستند، و دروغ در میان آنان امری قدیمی و ریشه دار است. بنابراین، بزرگان اسلام امتیاز و ویژگی آنان را به کثرت دروغ گویی می دانند.

ابوحاتم رازی می گوید: شنیدم که یونس بن عبدالاعلی می گوید: اُشهب بن عبدالعزیز گفت: از مالک درباره ی رافضی ها سؤال شد. گفت: «با آنها سخن مگو، و از آنها روایت مکن، آنها دروغگو هستند». ابوحاتم می گوید: حمله برای ما روایت کرد و گفت: شنیدم که شافعی گفت: «کسی را ندیدم که آشکارتر از رافضی ها دروغ بگوید». مؤمل بن إهاب می گوید: شنیدم که یزید بن هارون می گفت: «از هر بدعت گذاری حدیث می نویسیم در صورتی که دعوت گر به بدعت خود نباشد بجز رافضی ها؛ چون آنان دروغ می گویند». محمد بن سعید اصبهانی می گوید: از شریک شنیدم که گفت: «علم را از هر کس که ببینی فرا گیر بجز رافضی ها؛ چون آنان حدیث وضع می کنند و آن را به عنوان دین و آئین خود می پذیرند».

این شریک همان شریک بن عبدالله قاضی، قاضی کوفه و از همتایان ثوری و ابوحنیفه است. او از جمله شیعیانی است که به زبان خود گفته که من شیعه هستم، و این گواهی او درباره ی رافضی ها است.

ابومعاویه می گوید: از اعمش شنیدم که می گفت: «مردم را دیدم که آنان را جز دروغگو نمی نامیدند، - یعنی یاران مغیره بن سعید را-». اعمش می گوید: «این را از جانب من ذکر نکنید؛ چون از آنان در امان نیستم که بگویند ما اعمش را همراه با یک زن دیده ایم».

می گوید: ﴿مِنْهُمْ﴾ چون از صدف های دریا و قطرات آسمان خارج می شود. و اما (لؤلؤ و مرجان) در موردشان دو قول وجود دارد: اول- مرجان چیزی کوچک تر از لؤلؤ است، دوم- لؤلؤ بزرگتر است. این قول اکثر علما است. ج (۴) ص (۶۶-۶۸). بیان بطلان بقیه ی تفاسیرشان از برخی آیات ذکر شد. نگا: ج (۴) ص (۶۸-۸۰) هر کس بخواهد به آنجا مراجعه کند.

این روایات و اخبار ثابت شده هستند که ابو عبدالله بن بطنه در «الإبانة الكبرى» و دیگران آن‌ها را روایت کرده‌اند.

مقصود در این جا این است که همه‌ی علما بر این امر اتفاق نظر دارند که دروغ در میان رافضی‌ها از همه‌ی فرقه‌ها و طوایف دیگر اهل قبله، آشکارتر و بارزتر است. هر کس در کتاب‌های جرح و تعدیل که درباره‌ی اسامی راویان و نقل کنندگان احادیث تأمل کند همانند کتاب‌های یحیی بن سعید قطان، علی بن مدینی، یحیی بن معین، بخاری، ابوزرعه، ابوحاتم رازی، نسائی، ابوحاتم بن حبان، ابو احمد بن عدی، دارقطنی، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی سعدی، یعقوب بن سفیان فسوی، احمد بن عبدالله صالح عجلی، عقیلی، محمد بن عبدالله بن عمار موصلی، حاکم نیشابوری، حافظ عبدالغنی بن سعید مصری و امثال این افراد که عالمان سرشناس و نقاد و آشنا به احوال و اسناد هستند، معتقدند که؛ دروغ در میان رافضیان از همه‌ی فرقه‌هایی که خود را جزو مسلمانان می‌دانند بیشتر است.

به طوری که صاحبان صحیح همچون بخاری از هیچ یک از قدمای شیعه همانند عاصم بن ضمره، حارث اعور، عبدالله بن سلمه و امثال آنان روایت نکردند با وجود این که این افراد از بهترین شیعیان هستند.

بلکه آنان فقط از اهل بیت همچون حضرت حسن و حضرت حسین و حضرت محمد بن حنفیه و کاتب او عبیدالله بن ابی رافع، یا از یاران ابن مسعود همچون عبیده سلمانی، حارث بن قیس یا افراد مشابه آنان روایت کرده‌اند. و این افراد از بزرگان نقل روایت و ناقدان آن هستند، و بیش از همه‌ی مردم از هوی و هوس دور و به حالات مردم آشنا تر هستند، و بیشتر از همه حق را بهر زبان می‌آورند، و در مورد خداوند از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌ترسند.^۱

رافضی ها سندهای متصل صحیحی ندارند

رافضی ها به اسناد و سایر ادله‌ی شرعی و عقلی نمی‌نگرند. از این رو هرگز اسناد متصل و صحیح ندارند بلکه هر اسناد متصل آنان حتماً در آن مواردی هست که معروف به دروغ یا درهم آمیختگی زیاد است. آنان در این مورد شبیه یهود و نصاری هستند؛ چون آنان اسناد ندارند و اسناد از خصائص و ویژگی های این امت و از ویژگی های اسلام، سپس در اسلام از ویژگی های اهل سنت است. رافضی ها کمتر از هر کس به مسائل عنایت و توجه دارند؛ چون آنان فقط چیزهایی را تصدیق می‌کنند که با هوی و هوس آنان موافق باشد، و علامت دروغ بودن یک خبر این است که با هوی و هوس شان مخالف باشد.

از این رو، عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: اهل علم چیزهایی را که به نفع آنان و چیزهایی که به ضررشان است می‌نویسند، اما اهل هوی و امیال فقط چیزهایی را می‌نویسند که به نفع شان باشد.

به علاوه، راویان اولیه‌ی آنان بسیار اهل دروغ بودند، و احادیث شان به گروهی رسیده که صحیح را از ناصحیح تشخیص نمی‌دهند، و امکان تمایز بین آنها برایشان ممکن نیست مگر این که همه‌ی آنها را تصدیق کنند، و یا همه‌ی آنها را تکذیب کنند و استدلال بر آن با دلیلی دیگر غیر از اسناد است.^۱

دروغ بستن رافضی ها بر صحابه، و اهل بیت و بر ابوذر، و سلمان و عمار

کسی را سراغ نداریم که مبارزه اهل یمامه را انکار کند که مسیلمه کذاب ادعای نبوت کرد و آنان به این دلیل با او مبارزه کردند، اما رافضی ها این مسأله را انکار کرده و نسبت به آن جهل دارند همان طور که مدفون بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستی و محبت حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار می‌کنند. برخی از آنان انکار می‌کنند که زینب، رقیه و ام کلثوم دختران پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و می‌گویند: آنان دختران خدیجه از همسر قبلی اش بودند که کافر بود.

برخی از آنان معتقدند، حضرت عمر دختر حضرت علی را غصب کرد و به زور گرفت تا این که حضرت علی او را به ازدواج حضرت عمر در آورد، و او به زور کسی را در اسلام به ازدواج خود درآورد. و برخی دیگر بر این باورند که صحابه شکم حضرت فاطمه را شکافتند تا این که جنین خود را سقط کرد و خانه‌اش را بر سر کسانی که در داخل آن بودند خراب کردند. و این گونه دروغ‌هایی که هر کس کمترین بهره‌ای از علم و معرفت برده باشد، به دروغ و ساختگی بودن آنها پی می‌برد.

آنان همیشه به سراغ امور معلوم و متواتر می‌آیند و آن‌ها را انکار می‌کنند، و به سراغ امور بی‌اساس که حقیقت و اساس و پایه‌ای ندارند، می‌آیند و آنها را قبول می‌کنند. بنابراین آنان بیشتر از این آیه بهره می‌برند که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ﴾ [العنکبوت: ۶۸] «آخر چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خدا دروغ بدهد، و یا (دین) حق را چون بدو رسد تکذیب کند؟!» هر چند شیعیان به زبان ابوذر، سلمان و عمار رضی الله عنهم علیه صحابه‌ی دیگر دروغ بافته‌اند، ولی آنچه به تواتر غیر قابل انکار از همه‌ی این بزرگواران روایت شده این است که آنان از جمله کسانی بودند که بیش از هر شخصی برای حضرت ابوبکر و حضرت عمر احترام قائل بودند و بر پیروی از آن دو از همه پیش قدمتر بودند، هر چند از برخی از آنان روایت می‌شود که بر حضرت عثمان کمی سخت می‌گرفتند، اما در مورد اختلافشان با حضرت ابوبکر و حضرت عمر هیچ روایتی نیست!

از میان نصیرییه برخی معتقدند، حضرت حسن و حضرت حسین اولاد حضرت علی نبودند بلکه اولاد حضرت سلمان فارسی بودند، و برخی از آنان می‌گویند: حضرت ابوبکر و حضرت عمر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله دفن نشده‌اند، و برخی بر این باورند که علی نمرده است، و همچنین درباره‌ی افرادی دیگر نیز چنین می‌گویند.^۱

تعصب و حماقت‌های رافضی‌ها

هیچ گروهی را سراغ نداریم که بیشتر از رافضی‌ها بر باطل تعصب داشته باشند، به طوری که فقط از آنان معروف و مشخص است که به دروغ برای موافقان خود علیه مخالفان خود شهادت داده‌اند، و در تعصب چیزی بزرگ‌تر از دروغ نیست. حتی آنان از روی تعصب، همه‌ی میراث را برای دختر قرار می‌دهند تا این که بگویند: حضرت فاطمه از رسول خدا ارث می‌برد، و عمویش حضرت عباس از او ارث نمی‌برد. حتی در میان آنان برخی گوشت شتر نر را حرام می‌دانند چون حضرت عائشه سوار بر شتر با حضرت علی جنگید. آنان در این مورد با کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ و اجماع صحابه و نزدیکان پیامبر مخالفت می‌کنند، و این امر ناشایستی است؛ چون آن شتری که حضرت عائشه رضی الله عنها سوار بر آن بود، مُرد، و اگر به فرض زنده باشد، سوار شدن کفار بر شترهای نر موجب حرام شدن آن‌ها نمی‌گردد. کفار همواره سوار بر شترها می‌شدند، و مسلمانان آن‌ها را از آنان به غنیمت می‌گرفتند، و گوشتشان برای مسلمانان حلال بود، پس چرا سوار شدن حضرت عائشه رضی الله عنها بر شتر موجب حرام شدن گوشت آن می‌شود؟! نهایت چیزی که گمان می‌کنند این است که برخی از کسانی که کافرشان می‌دانند، سوار بر شتر شده است، با وجود این آنان در اتهام ام المؤمنین، حضرت عائشه رضی الله عنها دروغ می‌گویند و بر او افترا می‌زنند.

آنان به جهت تعصب و جهل شان با همه‌ی بنی امیه دشمنی می‌کنند؛ به خاطر اینکه برخی از بنی امیه با حضرت علی دشمنی کردند. این در حالی است که در میان بنی امیه عده‌ای صالح بودند که قبل از فتنه مردند، و بنی امیه بیشتر از هر قبیله‌ای به پیامبر ﷺ خدمت کردند، و وقتی که مکه فتح شد، عتاب بن اسید بن ابی العاص بن امیه والی مکه شد، و خالد بن سعید بن عاص بن امیه و دو برادرش ابان و سعید بر مناطق دیگر گمارده شدند، و ابوسفیان بن حرب بن امیه و پسرش یزید بر نجران گمارده شدند و وقتی مرد والی آنجا بود. و پیامبر ﷺ سه دختر خود را به افرادی از بنی امیه داد. او دو دخترش را یکی پس از دیگری به حضرت عثمان بن عفان داد و فرمود: اگر دختر سومی هم داشتم

به ازدواج عثمان درمی آوردم. او همچنین دختر بزرگ ترش زینب را به ازدواج ابو العاص بن ربیع درآورد.

رافضی ها در اثر جهل و تعصب شان با اهل شام دشمنی می کنند؛ چون در میان آنان افرادی بودند که با علی دشمنی کردند و معلوم و مشخص است که در مکه هم کفار و هم مؤمنان بودند و همچنین در مدینه مؤمنان و منافقان وجود داشتند، و در این دوران کسی در شام نمانده است که به دشمنی با علی تظاهر کند. اما آنان از شدت جهل و نادانی شان دامن برخی را می کشند. همچنین در اثر جهل شان کسی را که از آثار باقی مانده از بنی امیه سود و بهره ای ببرد، نکوهش و مذمت می کنند؛ مثل نوشیدن آب از رودخانه یزید در حالی که یزید آن را نکنده بود بلکه فقط توسعه اش داد. و مانند خواندن نماز در مسجد بنی امیه در حالی که معلوم و مشخص است که پیامبر ﷺ به سمت کعبه ای که مشرکان آن را بنا کردند نماز خواند و در خانه هایی که آنان ساخته بودند سکونت داشت و از آب چاه هایی که آنان حفر کرده بودند می نوشید و از لباس هایی که آنان بافته بودند می پوشید و با درهم هایی که آنان ضرب کرده بودند معامله می کرد...

اگر به فرض یزید کافر باشد و آن رودخانه را حفر کرده باشد، به اجماع مسلمانان خوردن آب از آن رودخانه مکروه نیست. یک فرد مورد اطمینان به من گفت که یکی از آنان سگی داشت و فرد دیگری سگش را صدا زد (بکیر بکیر) صاحب سگ گفت: آیا سگ مرا با نام اهل جهنم صدا می زنی؟ آن دو به این دلیل با هم درگیر شدند تا این که در درگیری میان آن دو خون ریخته شد. پس آیا کسی نادان تر از این ها وجود دارد؟!

پیامبر ﷺ اصحابش را با اسم هایی صدا می زد که برای هر گروهی از اهل جهنم به کار می رفت که خداوند آن ها را در قرآن ذکر کرده است؛ مانند اسم وحید که خداوند در قرآن ذکر کرده و می فرماید: ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا ۝۱۱﴾ [المذثر: ۱۱] «مرا واگذار با آن کسی که او را تک و تنها (و بدون دارائی و اموال و اولاد) آفریده ام» و اسم او ولید بن مغیره بود و پیامبر ﷺ اسم پسر او را که اسم پسرش هم ولید بود صدا می زد، و اسم پدر

و پسر را در نماز می‌برد و می‌فرمود: «اللهم أنج الوليد بن الوليد»: «پروردگارا، ولید بن ولید را نجات بده». همان‌گونه که در روایت صحیحی نقل شده است.^۱

آنان از شدت جهل و تعصبشان روزی را که خداوند روزه گرفتن را در آن دوست دارد، مثل روز عاشورا معتقد به خوردن روزه در آن هستند؛ در خبر صحیح به نقل از ابوموسی آمده که پیامبر ﷺ هنگامی که وارد مدینه شد دید که عده‌ای از یهودیان روز عاشورا را گرامی می‌دارند و روزه می‌گیرند، پیامبر ﷺ فرمود: «نحن أحق بصومه وأمر بصومه»: «ما برای روزه گرفتن در این روز شایسته‌تریم، و دستور داد که آن روز را روزه بگیرند». بخاری این حدیث را روایت کرده است.^۲

رافضی‌ها از شدت نادانی و تعصبشان بدون دلیل به آزار واذیت حیوان زبان بسته می‌پردازند؛ چون آن را به جای کسانی می‌گیرند که با آنان دشمنی دارند. همان‌گونه که میش سرخرنگ را می‌گیرند و آن را عائشه می‌نامند و موهایش را در می‌آورند. آنان چهارپایانی را به خدمت می‌گیرند و اسم برخی از آنها را ابوبکر و اسم برخی دیگر را عمر می‌گذارند، و بدون دلیل آن‌ها را می‌زنند و آن را به عنوان مجازات ابوبکر و عمر قلمداد می‌کنند. آنان همچنین شکل صورت انسان را از گچ درست می‌کردند و او را عمر نام می‌گذارند و شکمش را می‌شکافتند و گمان می‌کنند که آنان گوشت او را می‌خورند و خونس را می‌آشامند. گاهی نام‌های آنان را بر کف پاهایشان می‌نوشتند. به طوری که وقتی یکی از والیان شروع به زدن پاهای کسی که چنین کرده بود، نمود او می‌گفت: تو فقط ابوبکر و عمر را می‌زنی و من آن‌قدر آن دو را می‌زنم تا از بینشان ببرم. برخی از آنان سگ‌های خود را با نام ابوبکر و عمر نامگذاری می‌کردند، و آن دو را لعن می‌کردند. وقتی که کسی در نزد آنان اسمش علی، جعفر، حسن یا حسین و این‌گونه اسم‌ها بود، با او با احترام برخورد می‌کردند و هیچ دلیلی برای انجام این کارشان نداشتند که او از آنان است.

۱- صحیح مسلم، شماره حدیث (۶۷۵).

۲- بخاری در کتاب روزه، (باب روزه‌ی روز عاشورا) آن را روایت کرده است. همچنین مسلم آن را روایت کرده است.

برخی از رافضی ها چوب درخت گز را نمی سوزانند چون گفته می شود: خون حضرت حسین بر روی درخت گز ریخته شد. معلوم و مشخص است که خود این سوزاندنش مکروه نیست، حتی اگر بر روی آن هر خونی ریخته شده باشد پس چگونه خواهد بود درختی که خون به آن برخورد نکرده باشد.

از جمله حماقت های رافضی ها این است که از گفتن یا انجام چیزی که شمارش رقم ده باشد، کراهت دارند حتی در ساختمان سازی آن را بر، ده ستون بنا نمی کنند، و ده تیر سقف برایش قرار نمی دهند، و این گونه موارد چون که با بهترین صحابه که ده نفری هستند که بهشت برایشان گواهی داده شده است، به غیر از حضرت علی دشمنی دارند. در حالی که خداوند اسم ده را در چندین جا مدح نموده و می فرماید: ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾ [البقره: ۱۹۶] «این ده روز کاملی است (که نباید از آنها غفلت شود) این (بهره مندی و آغاز از عمره، یا قربانی و یا روزه داری) از آن کسی است...». عجیب است که آنان لفظ نه را دوست دارند چون با نه نفر از آن ده نفر دشمنی دارند.

از جمله حماقت های آنان برپایی عزاداری ها و نوحه خوانی ها برای کسانی است که چندین سال است کشته شده اند. و واضح است که عده ای از انبیاء و غیر انبیاء به طور ظالمانه و از روی ستم کشته شده اند که از حضرت حسین برترند؛ حسینی که پدرش ظالمانه به قتل رسید و از او برتر بود، و حضرت عثمان ظالمانه کشته شد، و کشته شدن او، اولین فتنه ی بزرگ بود. کسی از مسلمانان و غیر مسلمانان بر مرده یا مقتولی پس از مدت زیادی از کشتن، عزاداری و نوحه خوانی برگزار نمی کند به غیر از این احمق ها که اگر از پرندگان بودند، کرکس می شدند، و اگر از چهارپایان بودند الاغ می شدند^۱.

۱- ج (۱) ص (۱۰، ۷، ۲۰، ۱۳) ج (۳) ص (۴۳، ۴۴) ج (۲) ص (۱۲۱، ۱۸۰، ۱۸۳).

از دیگر حماقت‌های رافضی‌ها این است که برای امام منتظر خود چندین بارگاه قرار می‌دهند، و منتظر ظهور او در آن جا هستند؛ مانند سردابی که در سامرا است و آنان گمان می‌کنند که مهدی در آنجا غیب شد، و جاهای دیگری نیز هستند^(۱).

معلوم است که اگر او موجود باشد و خداوند به او امر کند که بیرون بیاید او بیرون می‌آید و ظهور می‌کند چه آنان او را صدا بزنند و یا صدا نزنند...^۲

رافضی‌ها او را مدار دوستی و دشمنی قرار می‌دهند، همان طور که مشرکان بتها و خدایان خود را محور دوستی خود قرار می‌دادند. و او را یکی از ارکان مهم ایمان قرار می‌دهند، که ایمان بدون او معنی پیدا نمی‌کند. آن گونه که برخی از مشرکان خدایان

خویش را تبجیل می‌کردند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنْتُمْ تَدْرُسُونَ﴾^(۷۸) وَلَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ

مُسْلِمُونَ ﴿۸۰﴾ [آل عمران: ۷۹، ۸۰]. «هیچ کسی (از پیغمبران) را نسزد که خدا بدو کتاب و حکمت و نبوت بخشد، آن گاه او به مردمان بگوید: به جای خدا، بندگان (و پرستش‌کنندگان) من باشید. بلکه (به مردمان این چنین می‌گوید که:) با کتابی که آموخته‌اید و یاد داده‌اید و درسی که خوانده‌اید، مردمانی خدائی باشید (و جز او را بندگی نکنید و نپرستید) * و (هیچ کسی از پیغمبران) به شما فرمان نمی‌دهد که فرشتگان و پیغمبران را به پروردگاری خود گیرید. مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد، بعد از آن که (مخلصانه رو به خدا کرده‌اید و) مسلمان شده‌اید؟!»

پس اگر آنان که فرشتگان و پیامبران را خدا تلقی می‌کردند این چنین مورد مؤاخذه و بازخواست قرار می‌گیرند، پس حال کسانی که شخصی گم‌شده که اصلاً وجود خارجی ندارد را امام قرار داده و به او پوستینی از صفات الهی می‌پوشانند چه خواهد بود؟! خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّخِذُوا أَعْبَادَهُمْ وَرُءُسَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ

۱- مانند مسجد و چاه جمکران در قم. (مصحح)

۲- ج (۱) ص (۱۲-۱۳).

وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمُورُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾ [التوبة ٣١]. «یهودیان و ترسایان علاوه از خدا، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدائی پذیرفته‌اند (چرا که علماء و پارسایان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می‌کنند، و خودسرانه قانونگذاری می‌نمایند، و دیگران هم از ایشان فرمان می‌برند و سخنان آنان را دین می‌دانند و کورکورانه به دنبالشان روان می‌گردند. ترسایان افزون بر آن) مسیح پسر مریم را نیز خدا می‌شمارند. (در صورتی که در همه کتابهای آسمانی و از سوی همه پیغمبران الهی) بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند».

در حدیث ترمذی و دیگران از عدی بن حاتم آمده که او گفت: ای رسول خدا، آنها را عبادت نمی‌کردند. آن حضرت فرمودند: مگر آنها حرام را برایشان حلال، و حلال را بر آنان حرام ننمودند، و آنان نیز از آنها پیروی کردند؟ این عبادت آنها بود.

این حکایت قومی است که افرادی زنده را در بین خود ارباب قرار دادند. اما اینها حلال و حرام را به امامی که اصلاً وجود خارجی نداشته و واقعیت ندارد آویزان کرده‌اند، و هر آنچه منسوبان به آن امام خیالی ادعا می‌کنند که او حلال نموده و یا حرام کرده، هر چند مخالف کتاب الهی و فرموده‌ی پیامبر اکرم ﷺ و اجماع امت باشد عمل می‌کنند!

شایان ذکر است که همه‌ی آن سخنان و اعمال ناپسند از جنس شیعه تنها در امامیه‌ی اثنا عشریه و زیدیه وجود ندارند، بلکه بسیاری از آنها در میان غالیه و بسیاری از عوام آنان دیده می‌شود؛ همانند حرام کردن گوشت شتر و این که شرط طلاق رضایت زن است، و مانند این موارد که عوام آنان بر زبان می‌آورند هر چند که علمایشان چنین نظری ندارند، اما از آن جایی که اصل مذهب‌شان بر جهل تکیه دارد، بیشتر از هر گروه و طایفه‌ای دروغگو و جاهل هستند.^۱

هدف شیعیان از برگزاری عزاداری و نوحه خوانی برای حضرت حسین

در روز عاشورا اندوه و نوحه خوانی همراه با بر سر و صورت زدن، گریه و شیون و تشنگی و مرثیه خوانی و آنچه که منجر به دشنام دادن به گذشتگان و لعن فرستادن بر آنان و وارد کردن افرادی بی گناه با گناهکاران می شود به طوری که به سابقین اولین در دین دشنام داده می شود، و اخبار مربوط به کشته شدن حضرت حسین که بسیاری از آنها دروغ هستند، خوانده می شوند.

هدف آنان از رواج دادن به این مسائل، گشودن باب فتنه و تفرقه بین امت اسلام است؛ چون به اتفاق مسلمانان این کارها نه واجب هستند و نه مستحب، بلکه برپایی نوحه خوانی و شیون و زاری برای مصیبت های قدیمی و گذشته از بزرگ ترین اموری هستند که خدا و پیامبر آنها را حرام کرده اند.^۱

دروغ هایی که درباره ی کشته شدن حضرت حسین روایت می کنند

کسانی که جریان کشته شدن حضرت حسین را نقل کرده اند، موارد زیادی را به دروغ به آنها افزوده اند، همان گونه که به جریان کشته شدن حضرت عثمان دروغ هایی افزوده اند. همچنین به جنگ ها و فتوحات و مانند آنها چیزهایی افزوده اند.

برخی از کسانی که درباره ی اخبار کشته شدن حضرت حسین نوشته اند، همچون بغوی، ابن ابی الدنيا و برخی دیگر، اهل علم هستند، ولی با این وجود در آنچه که روایت می کنند اخباری منقطع و اموری باطل و بی اساس دیده می شود. اما آنچه که مصنفان بدون اسناد درباره ی کشته شدن حضرت حسین روایت می کنند بیشتر آنها دروغ هستند همانند ظاهر شدن نوری سرخ در آسمان در روز کشته شدن حضرت حسین که قبل از آن ظاهر نشده بود. این مطلب از امور پوچ و بی اساس است، و این سرخ رنگی همواره در آسمان ظاهر می شود و آن یک علت طبیعی از جانب خورشید دارد و به منزله ی شفق است. همچنین برخی می گویند: در آن روز هیچ سنگی در دنیا از زمین برداشته نمی شد مگر این که در زیر آن خون تازه ای یافت می شد. این هم یک دروغ آشکار است. اما

آنچه که درباره‌ی به اسارت گرفتن زنان همراه حضرت حسین و چرخاندن آنان در سرزمین‌های مختلف و سوار کردن آنان بر شتران بی‌پالان ذکر کرده‌اند همگی دروغ و بی‌اساس است، و به شکر خدا مسلمانان هرگز یک زن هاشمی را دشنام ندادند، و امت پیامبر ﷺ هرگز اسیر کردن بنی هاشم را جایز ندانستند و هیچ یک از زنان آنان را بی‌حجاب و برهنه نبردند اما اهل هوی و هوس و جاهلان بسیار دروغ می‌گویند.^۱

چه کسی دستور قتل حضرت حسین را صادر کرد؟

افراد زیادی نقل کرده‌اند که یزید به قتل حضرت حسین دستور نداد و در این مورد هم غرضی نداشت بلکه او قصد داشت او را گرامی بدارد همان‌گونه که معاویه رضی الله عنه به او امر کرده بود. اما قصد داشت که مانع ولایت او شود و علیه او شورش کند. وقتی که حضرت حسین آمد و متوجه شد که اهل عراق او را تنها گذاشته و او را تسلیم کرده‌اند، خواست که یا نزد یزید بازگردد و یا به محلی در کوه برود، اما آنان مانع رفتن او شدند تا این که او را اسیر کردند و با او جنگیدند تا این که مظلومانه شهید شد. خداوند از او راضی باد! وقتی خبر قتل او به یزید و خانواده‌ی یزید رسید، آنان را ناراحت کرد و به خاطر کشته شدن او گریستند. و یزید گفت: خداوند پسر مرجانه (یعنی عبیدالله بن زیاد) را لعنت کند! به خدا قسم اگر بین او و حضرت حسین رابطه‌ی خویشاوندی بود او را نمی‌کشت، و گفت: من از طاعت مردم عراق بدون کشتن حضرت حسین راضی می‌شدم. او برای خانواده‌ی حضرت حسین بهترین وسایل و امکانات را تدارک دید و آنان را به مدینه فرستاد، اما با این وجود از حضرت حسین دفاع نکرد و دستور نداد که قاتل او را به قتل برسانند و انتقام او را نگیرند.

سپس وقتی حضرت حسین کشته شد افرادی همراه با مختار بن ابی عبید ثقفی به بهانه‌ی خونخواهی او به پا خاستند و عبیدالله بن زیاد را به قتل رساندند. سپس وقتی

مصعب بن زبیر آمد مختار را به قتل رساند. مختار دروغ گو بود و ادعا می کرد که به او وحی می شود.^۱

چه کسی با چوبدستی به دندان‌های پیشین حضرت حسین زد؟!

در روایت صحیح آمده که وقتی حضرت حسین کشته شد سر او به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد و او با چوبدستی بر دندان‌های پیشین او زد. در آن مجلس انس بن مالک رضی الله عنه و ابوبرزه اسلمی حضور داشتند. در صحیح بخاری به نقل از محمد بن سیرین به نقل از انس بن مالک رضی الله عنه آمده که گوید: سر حضرت حسین به نزد عبیدالله بن زیاد آورده شد و آن را در یک تشت قرار دادند و او با چوبدستی خود بر آن زد، و در حسن و زیبایی آن چیزی گفت. انس گفت: او بیشتر از همه به رسول خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت، و با نوعی گیاه موی او رنگین شده بود.

همچنین در صحیح بخاری به نقل از ابونعیم آمده که گوید: «شنیدم که مردی در مورد حکم مرد مُحرم که یک مگس را بکشد، از ابن عمر سؤال کرد، او گفت: ای اهل عراق! شما در مورد کشتن مگس سؤال می کنید در حالی که پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را به قتل رساندید؟! و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آن دو (حسن و حسین) دو گل خوشبوی من در دنیا هستند».^۲

با اسناد مجهول روایت شده که سر حضرت حسین در مقابل یزید بود و به نزد او آورده شد، و او بود که با چوبدستی بر دندان‌های پیشین حضرت حسین زد. با وجودی که این روایت، ثابت نشده، اما در آن مسأله‌ای هست که بر دروغ و ساختگی بودن آن دلالت دارد. صحابه‌ای که هنگام زدن چوبدستی بر دندان‌های او حاضر بودند در شام نبودند، بلکه فقط در عراق بودند.^۳

۱- ج (۴) ص (۳۲۴).

۲- صحیح بخاری ک (۶۲) ب (۲۲).

۳- ج (۲) ص (۳۲۳) ج (۳) ص (۲۲۶).

حضرت حسین مظلومانه کشته شد

اما شکی در این نیست که حضرت حسین مظلومانه شهید شد، همان طور که شهدای مظلوم دیگری همانند او کشته شدند، و قصد او از اول این نبود که مبارزه کند. کشتن حضرت حسین از جانب کسانی که او را کشتند و در کشتن او دست داشتند و به آن راضی شدند، یک معصیت در برابر خدا و رسول اوست. مصیبتی بود که مسلمانان از خانواده‌ی او و غیر خانواده‌ی او به آن گرفتار شدند. کشتن حضرت حسین برای او شهادت و ارتقای جایگاه و منزلت عالی محسوب می‌شود. او و برادرش پیش از آن نیز به سعادت و از جانب خدا رسیده بودند که جز با تحمل بلا و مصیبت بدان نائل نمی‌شوند و سابقه‌ی آن دو همانند سابقه‌ی اهل بیت‌شان نبود. آن دو در آغوش اسلام و در عزت و امنیت تربیت یافتند که این یکی با مسمومیت مُرد^۱، و دیگری کشته شد تا به این ترتیب به جایگاه خوشبختان و زندگی شهیدان نائل شوند. حال که این گونه است، پس در هنگام بروز مصیبت‌ها استرجاع (گفتن: إنا لله وإنا إليه راجعون) و صبر واجب است.^۲

مردم نسبت به کشته شدن حضرت حسین سه دسته‌اند

مردم در قبال قتل حضرت حسین علیه السلام به سه دسته تقسیم شدند:

دسته ای معتقدند، حضرت حسین به حق کشته شد، چون او می‌خواست اتحاد مسلمانان را به هم بزند و جماعت را متفرق سازد، و در حدیث صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله آمده که فرمود: «من جاءكم وأمرکم علی رجل واحد یريد أن یفرق جماعتکم فاقتلوه»^۳: «هر کس نزد شما بیاید در حالی که شما بر یک حاکمی اتفاق کرده‌اید، و او بخواهد جمع شما را

۱- منظور حضرت حسن علیه السلام است. اما با یک دلیل شرعی و با یک اقرار معتبر و یا روایت قطعی ثابت نشده که معاویه او را مسموم کرد اما گفته می‌شود: همسرش او را مسموم کرد.

۲- ج (۲) ص (۳۳۱، ۳۲۲، ۳۲۳) ج (۲) ص (۲۹۱، ۱۵۰، ۱۵۲).

۳- صحیح مسلم، شماره‌ی حدیث (۱۸۵۲). «من أتاکم وأمرکم جمیع علی رجل واحد یريد أن یشق عصاکم أو یفرق جماعتکم فاقتلوه».

متفرق سازد، او را بکشید». این دسته می‌گویند: حضرت حسین آمد در حالی که مسلمانان بر شخصی اتفاق کرده بودند، و او خواست جمع آنان را متفرق سازد. دسته‌ی دیگری بر این باورند، او امامی بود که اطاعتش واجب بود و هیچ یک از امور ایمان جز با اطاعت از او عملی نمی‌شود، و هیچ جمعه و جماعتی بر پا نمی‌گردد مگر پشت سر کسی که او را دوست بدارد، و با هیچ دشمنی جز به اذن او جنگ نمی‌شود، و این‌گونه موارد.

اما دسته‌ی سوم که رأی میانه دارند و همان اهل سنت هستند که نه این را می‌گویند و نه آن را، معتقدند حضرت حسین مظلومانه شهید شد، و متولی امور امت نبود، و حدیث مذکور شامل او نمی‌شود؛ چون وقتی متوجه شد که با پسر عمویش مسلم بن عقیل چه کار کرده‌اند، از خواسته‌ی خود صرف نظر کرد و درخواست کرد یا به نزد یزید برود یا به مرزها برای جهاد برود و یا به وطن خود بازگردد، اما آنان این شرایط را برایش مهیا نکردند، و از او خواستند که اسیر آنان شود و این بر او واجب نبود.^۱

شیعه

پیدایش شیعه و تقسیم آنان به رافضیه و زیدیه

در دوران خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما کسی نبود که شیعه نامیده شود، و شیعه نه به حضرت عثمان و نه به حضرت علی و نه دیگران اضافه نمی‌شود. وقتی حضرت عثمان کشته شد، مسلمانان دچار تفرقه شدند؛ گروهی به حضرت عثمان و گروهی به حضرت علی متمایل شدند، و دو گروه با هم جنگیدند. معاویه به ابن عباس گفت: تو بر آیین حضرت علی هستی؟ ابن عباس گفت: من نه بر آیین حضرت علی و نه بر آیین حضرت عثمان هستم بلکه من بر آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم.

شیعیان اصحاب حضرت علی بودند و حضرت ابوبکر و حضرت عمر را مقدم می‌دانستند، و نزاع و درگیری فقط در مورد مقدم دانستن حضرت علی بر حضرت عثمان بود، و در آن زمان کسی امامیه و رافضی نامیده نمی‌شد.

اما عده‌ای که رافضی نامیده می‌شدند به این دلیل بود که وقتی زید بن علی بن حسین در زمان خلافت هشام در کوفه خروج کرد، شیعیان در مورد حضرت ابوبکر و حضرت عمر از او سؤال کردند و او بر آنان ترحم نمود، ولی گروهی او را ترک کردند او گفت: «رفضتمونی، رفضتمونی»: «شما مرا ترک کردید. شما مرا ترک کردید». به این ترتیب رافضی نامیده شدند، و گروهی او را پذیرفتند و دنبال او رفتند و به دلیل انتساب به او زیدیه نامیده شدند، و از آن زمان شیعه به رافضی امامیه و زیدیه تقسیم شد.

بنابراین، شیعیان حضرت علی که همراه او مبارزه می‌کردند همراه با سایر مسلمانان بر مقدم بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر اتفاق نظر داشتند جز گروهی که این را انکار می‌کردند و مذمت می‌کردند. اینان با وجود تعداد اندک و حقارت و سستی و پراکندگی‌شان سه گروه هستند: گروهی درباره‌ی حضرت علی راه غلو و افراط را در پیش گرفتند و ادعای الوهیت او کردند. حضرت علی روزی بیرون آمد و آنان برایش سجده کردند. حضرت علی به آنان گفت: این چه کاری است؟ گفتند: تو همان هستی. گفت: من چه کسی هستم؟ گفتند: تو خدایی هستی که معبود برحق جز او وجود ندارد. حضرت علی گفت: وای بر شما این کفر است، از آن برگردید و توبه کنید و گرنه گردن

شما را می‌زنم. آنان در روز دوم و سوم نیز چنین کردند. او به آنان سه روز مهلت داد، چون به مدت سه روز از مرتد درخواست توبه می‌شود. اما وقتی آنان بر کار خود اصرار نمودند حضرت علی دستور داد چاله‌هایی از آتش آماده کنند. این چاله‌ها در کنار باب کنده حفر شدند و حضرت علی آنان را در آن آتش انداخت و گفت:

لما رأيت الأمر أمراً منكراً أججت ناري ودعوت قبرا
 «وقتی که کار آنان را امری ناپسند دیدم آتشم را بر افروختم و قبر را صدا زدم». گروهی هم به حضرت ابوبکر و حضرت عمر دشنام دادند. عبدالله بن سبا این گروه را تأسیس نمود. حضرت علی خواست او را به قتل برساند اما او به مدائن گریخت. گروهی دیگر حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر می‌دانستند. حضرت علی گفت: اگر به من خبر برسد که کسی مرا بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر دانسته است او را به حد شخص افترا زننده شلاق می‌زنم.

از حدود هشتاد طریق از حضرت علی روایت شده که او بر منبر کوفه گفت: بهترین این امت پس از پیامبرش، حضرت ابوبکر و سپس حضرت عمر است.^۱ این چیزی است که علمای بزرگ شیعه از گذشتگان و متأخرین به آن اعتراف می‌کنند. حتی کسی همچون ابوالقاسم بلخی این را ذکر می‌کند و می‌گوید: فردی از شریک بن عبدالله پرسید: کدام یک برتر اند، حضرت ابوبکر یا حضرت علی؟ او جواب داد: حضرت ابوبکر. فرد سؤال کننده به او گفت: تو که شیعه هستی این را می‌گویی؟! جواب داد: بله، هر کس این را نگوید شیعه نیست. به خدا قسم من به وسیله‌ی این چوبها طلسم شده بودم، و سپس گفت: آگاه باشید که بهترین این امت پس از پیامبرش حضرت ابوبکر و سپس حضرت عمر بودند. پس چگونه سخن او را نپذیریم و چگونه آن را تکذیب کنیم، به خدا قسم او دروغ گو نبود. عبدالجبار همدانی در کتاب تثبیت النبوة این

۱- بخاری آن را روایت کرده است. ک (۶۲) ب (۵) جزء (۴) ص (۱۹۵).

را نقل کرده و می‌گوید: ابوالقاسم بلخی در نقض بر ابن راوندی به دلیل اعتراض او به جاحظ آن را ذکر کرده است.^۱

در میان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بداند

از حاکم نیشابوری که منسوب به تشیع است خواسته شد حدیثی در فضیلت معاویه بگوید. او گفت: از دل من نمی‌آید، از دل من نمی‌آید. او را به خاطر این امر زدند اما او چنین نکرد. او در «الأربعین» احادیثی ضعیف و حتی احادیثی جعلی در نزد بزرگان حدیث روایت می‌کند؛ مانند این روایت: «به جنگ با ناکثین، قانطین و مارقین بروید». اما تشیع او و امثال او از علمای حدیث مانند نسائی و ابن عبدالبر و امثال آنان به حدی نیست که حضرت علی را بر حضرت ابوبکر و حضرت عمر برتر بدانند. در میان علمای حدیث کسی نیست که حضرت علی را بر آن دو برتر بداند. بلکه نهایت علمای متشیع این است که او را بر حضرت عثمان برتر بدانند یا کلامی را از او ثابت کند و یا از ذکر محاسن کسانی که با او مبارزه کرده‌اند، خودداری کند، و این گونه موارد. چون علمای حدیث آن علم و شناختی که از احادیث صحیح دلالت کننده بر برتر بودن حضرت ابوبکر و حضرت عمر دارند، آنان را مقید و سالم می‌گرداند.

از میان کسانی که نوعی اشتغال به امر حدیث دارند، آنان که رافضی هستند همانند ابن عقده و امثال او، در نهایت همراه با آنچه که درباره‌ی فضائل حضرت علی آمده احادیث دروغ و جعلی می‌آورند، و نمی‌توانند آنچه را که به تواتر درباره‌ی فضائل شیخین آمده، کنار بگذارند در حالی که به اتفاق علمای علم حدیث این فضایل صحیح ذکر شده برای حضرت علی بیشتر و صحیح‌تر و در دلالت داشتن صریح‌ترند.^۲

تعداد فرقه‌های شیعه

۱- ج (۱) ص (۴)، ۲۲۶-۲۲۸-۱۱۰ ج (۴) ص (۱۳۷).

۲- ج (۴) ص (۹۹).

اثنا عشریه، یا دوازده امامی، یکی از هفتاد فرقه از فرقه‌های شیعه است. به طور کلی فرقه‌های شیعه بسیار متعدد هستند، و فرقه‌های بزرگ آنان بیش از بیست فرقه اند.^۱

زیدیه

مذهب زیدی ها راجع به برتری دادن میان حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت علی، و راجع به قضیه‌ی خلافت و شورش بر ائمه و راجع به احکام زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب در زمان هشام بن عبدالملک در کوفه خروج کرد -امیر کوفه یوسف بن عمر ثقفی بود-. زید، علی بن ابی طالب را بر اصحاب رسول خدا ﷺ برتر می‌دانست و حضرت ابوبکر و حضرت عمر را دوست داشت، و معتقد به شورش علیه ائمه‌ی جور و ستم بود. وقتی او در کوفه در نزد یاران خود که با او بیعت کرده بودند، ظاهر شد، از یکی از آنان توهین به حضرت ابوبکر و حضرت عمر شنید. زید کار آن فرد را ناشایست دانست، عده‌ای از کسانی که با او بیعت کردند، متفرق شدند و او به آنان گفت: شما مرا ترک کردید. سپس با یوسف بن عمر جنگید و کشته شد. ابوحاتم بستی گوید: زید بن علی بن حسین در سال بیست و دو هجری در کوفه کشته شد، و بر چوبی آویخته شد. او از فضلا و علمای اهل بیت بود، و شیعه مذهب او را بر می‌گزید. وقتی که بر صلیب بسته شد زاهدان شبانه نزد صلیب او می‌آمدند و در کنار او عبادت می‌کردند.

اشعری و سایرین نیز این را اظهار داشته و می‌گویند: آنان فقط به این خاطر که به قول زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب تمسک جستند، زیدیه نامیده شدند، و در زمان خلافت هشام بن عبدالملک در کوفه با یزید بیعت کردند.

اما شیعیان حضرت علی، بسیاری از آنان و یا اکثر آنان حضرت عثمان را مذمت می‌کنند و حتی زیدیه را که به حضرت ابوبکر و حضرت عمر رحمت می‌فرستند مذمت می‌کنند، و در میان آنان کسانی هستند که به حضرت عثمان دشنام می‌دهند و او را

۱- ج (۲) ص (۱۲۹) نگا: تعریف لغوی شیعه. شیعه غالباً در باب نکوهش به کار برده می‌شود. و شاید در جایی از قرآن کریم نیز جز در معنای نکوهش نیامده است. (بدائع الفوائد ج ۱، ص ۱۵۵)..

نکوهش می‌کنند. بهترین آنان کسی است که درباره‌ی حضرت عثمان سکوت می‌کند، نه به او رحمت می‌فرستد و نه او را لعن می‌کند.

شیعیان و معتزله در توحید، عدل، امامت و برتری دادن به حد زیادی مشارکت دارند. بسیاری از بهترین شیعیان زیدیه می‌گویند: حضرت علی از حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان برتر بود، اما مصلحت دینی خلافت آنان را اقتضا می‌کرد؛ چون حضرت علی در دل بسیاری از مسلمانان جایی نداشت و بسیاری از نزدیکان مسلمانان را به قتل رسانده بود، و بر اطاعت از او توافقی وجود نداشت به این دلیل خلافت مفضول جایز شد.

بسیاری از بهترین شیعیان این را در نظر دارند، و آنان کسانی اند که گمان می‌کردند حضرت علی برتر است و خلافت حضرت ابوبکر و حضرت عمر را حق می‌دانستند که اشکالی در آن وجود ندارد. آنان بین این دو امر را این گونه جمع بسته بودند. عذر این گروه، اخبار و روایاتی هستند که شنیده‌اند و اموری هستند که آنان را به این گمان انداخته و اقتضا می‌کنند که حضرت علی بر آنان برتری داده شود.

شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله وقتی احادیث امر به دست کشیدن از امرا را ذکر می‌کند همانند این سخن پیامبر ﷺ که فرمود: «امرائی خواهند آمد که شما آنان را خوب می‌دانید و برخی را انکار می‌کنید. گفتند: آیا با آنان مبارزه نکنیم؟ فرمود: نه، تا زمانی که نماز بخوانند»،^۱ می‌گوید:

این حدیث بر این دلالت دارد که جایز نیست با شمشیر با آنان مخالفت کرد، همان‌گونه که خوارج، زیدیه، معتزله و گروهی از فقهاء و سایرین معتقدند که باید با والیان امر مبارزه‌ی مسلحانه کرد.

۱- صحیح مسلم شماره (۱۴۸۰، ۱۴۸۱) «لا، ما أقاموا فيكم الصلاة»: «نه، تا زمانی که در میان شما نماز بر پا دارند». صحیح مسلم شماره (۱۴۸۱، ۱۴۸۲) فرمایش او ذکر شد: «ما أقاموا الدين» تا زمانی که دین بر پای می‌دارند. بخاری در باب «الأمر من قریش» آن را روایت کرده است.

برخی از زیدیه، معتزله و خوارج می گویند: فسق همه ی نیکی ها را از بین می برد، و اگر همه ی نیکی ها از بین رفتند ایمان هم از بین می رود، و اگر ایمان از بین رود آن فرد کافر و مرتد می شود، و قتل او واجب می گردد.

نصوص کتاب و سنت و اجماع بر این دلالت می کنند که زناکار، سارق و تهمت زن کشته نمی شوند بلکه حد بر آنان جاری می شود، و این بیانگر آن است که آنان مرتد نیستند. همان گونه که خداوند می فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتُلُوا فَاصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَغَنِيْلُوا الَّتِي بَغَىٰ حَتَّىٰ تَقَىَّ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ٩] «هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته ای که ستم می کند و تعدی می ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی گردد و حکم او را پذیرا می شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرایط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد».

زیدیه همانند معتزله معتقد به جاودانه شدن اهل گناهان کبیره در آتش جهنم هستند و امامیه در این زمینه دو قول دارند.^۱

۱- ج (۲) ص (۱۳۰-۱۳۳-۱۰۷-۱۰۸-۱۰۹-۱۰۶) ج (۱) ص (۹-۱۰-۲۸۶) ج (۳) ص (۱۹-۲۱۹-۲۷۸).

خوارج پیشگامان و بزرگان این رافضی‌ها هستند و رافضی‌ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند

خوارج از دین بریده، در تکفیر اهل سنت و جماعت و در مبارزه با آنان پیشگامان این رافضی‌ها هستند. آنان برای اولین بار در اسلام (علیه مسلمانان) شمشیر کشیدند، و به طور کلی برخی از معتزله، زیدیه و فقها و غیر از این گروه‌ها همانند کسانی که همراه با عبدالله بن حسن بن حسین و برادرش ابراهیم بن عبدالله بن حسن بن حسین و سایرین خروج کردند، در خروج علیه ائمه به وسیله‌ی شمشیر با خوارج موافق هستند.

این حالت عمومی اهل هوی و هوس همچون جهمیه است که کسانی را که با رأی و نظر آنان مخالفت می‌کنند، یا با قتل یا با حبس و یا با عزل و قطع رزق مجازات می‌نمایند. و رافضی‌ها اگر قدرت پیدا کنند از آنان بدترند. آنان با کفار دوستی و همکاری می‌کنند و با مسلمانانی که در رأی و نظرشان با آنان موافق نباشند دشمنی می‌کنند.

رافضی‌ها در اعتقاد از خوارج بدترند. اما خوارج در به کار بردن شمشیر و مبارزه کردن از آنان جسورتر و گستاخ‌ترند. در اظهار نظر و مبارزه با مسلمانان کارهایی کرده‌اند که سایر گروه‌ها که از جنس منافقانی هستند که چیزهایی را بر زبان می‌آورند که در دل ندارند، چنین نکرده‌اند.

سنت مستفیض از پیامبر ﷺ و اتفاق اصحاب او ثابت شده که آنان اهل بدعت هستند و خطاکار و گمراه‌اند.

پس رافضی‌هایی که بیش از همه از عقل و دین، صداقت، شجاعت، پرهیزکاری و همه‌ی خصلت‌های نیکو به دور هستند، چگونه خواهند بود.^۱

۱- ج (۲) ص (۳۱۶، ۳۱۷)، ج (۳) ص (۲۲۹).

شری که در اثر خروج علیه حاکمان ایجاد می‌شود غالباً از خیر ناشی از آن بیشتر و بزرگ‌تر است

به ندرت کسی علیه امام صاحب قدرت خروج می‌کند مگر این که شر ناشی از اقدام او بیشتر و بزرگ‌تر از خیر آن باشد. همانند کسانی که در مدینه علیه یزید خروج کردند، و ابن اشعث که در عراق علیه عبدالملک خروج کرد، و ابن مهلب که در خراسان علیه پدرش خروج کرد، و ابومسلم صاحب دعوت که در خراسان علیه آنان خروج کرد و همانند کسانی که در مدینه و بصره علیه منصور خروج کردند و امثال این افراد.

نهایت این افراد این بود که یا شکست خوردند و یا پیروز شدند و حکومت و قدرتشان دوام نیاورد و عاقبت و سرانجام مناسبی برای آنان رقم نخورد. عبدالله بن علی و ابومسلم افراد زیادی را به قتل رساندند و هر دو توسط ابوجعفر منصور به قتل رسیدند. اما اهل حره و ابن اشعث و ابن مهلب شکست خوردند و یاران آنان نیز مغلوب شدند و نه دنیایی برایشان برقرار شد و نه دینی برایشان باقی ماند.

خداوند متعال به امری که نه صلاح دین و نه صلاح دنیا در آن محقق نشود امر نمی‌کند هر چند انجام دهنده‌ی این امر از بندگان پرهیزکار خداوند و از اهل بهشت باشد. بزرگان مسلمانان از خروج و مبارزه در فتنه نهی می‌کردند. بنابراین مطلب و به دلیل وجود احادیث صحیح، اهل سنت به این نتیجه رسیده که در فتنه‌ها جنگ ترک شود، و این را در عقایدشان ذکر می‌کنند و به صبر در مقابل ستم ائمه و ترک مبارزه با آنان امر می‌کنند.^۱

شیعه اساس هر فتنه و شری است

فتنه در اسلام فقط از طرف شیعه ظاهر می‌گردد، و آنان اساس هر نوع فتنه و شری بوده و محور فتنه‌ها هستند.

اولین فتنه‌ای که در اسلام به وجود آمد قتل حضرت عثمان رضی الله عنه بود که شیعیان در قتل او تلاش کردند، و این اولین فتنه بود. سپس در اطراف حضرت علی گرد آمدند، نه به

خاطر دوستی با او و نه به خاطر دوستی با اهل بیت، بلکه فقط برای این که بازار فتنه را در میان مسلمانان گرم نگه دارند. سپس همین کسانی که همراه حضرت علی بودند عده‌ای پس از آن، او را تکفیر و با او مبارزه کردند همانند خوارج که شمشیر آنان اولین شمشیری بود که بر جماعت مسلمانان کشیده شد.

برخی از خوارج به خلفای سه گانه توهین کردند همان کاری که رافضی‌ها کردند، و به واسطه‌ی آنان زندیق‌هایی همچون غالیه از نصیری و دیگران و قرامطه باطنیه و اسماعیلیه و دیگران شکل گرفتند. بنابراین شیعیان منشأ هر نوع فتنه‌ای هستند.

از این رو می‌بینی که شیعیان از دشمنان اسلام که مرتد شده بودند، همچون پیروان مسیلمه کذاب دفاع کرده، با آنان اظهار همدردی کرده و می‌گویند: آنان مظلوم بودند. و از ابولؤلؤ کافر مجوسی دفاع می‌کنند، و در برابر مسلمانان با کفار همکاری می‌کنند و می‌خواهند کفر و اهل کفر غالب و چیره شوند.^۱

در میان بزرگان و شیوخ رافضیه در هیچ زمینه‌ای از علوم اسلامی و زهد و سخن حق، امام و پیشوایی وجود ندارد

در میان بزرگان و شیوخ رافضی در هیچ یک از زمینه‌های علوم اسلامی همچون حدیث، فقه، تفسیر، و قرآن امامی وجود ندارد بلکه شیوخ رافضی یا جاهل هستند و یا همانند شیوخ اهل کتاب زندیق هستند.

این کتاب‌های مسلمانان که در آنها زاهدان امت ذکر شده، یک رافضی در میان آنان نیست. این افرادی که در میان امت به گفتن سخن حق مشهور هستند و در راه خدا سرزنش هیچ سرزنشگری آنان را باز نمی‌دارد، در میان آنان حتی یک رافضی هم وجود ندارد.

امامیه به طور کلی معتقد به صحت اسلام در باطن هستند به جز آن دسته از آنان که ملحدند و بسیاری از شیوخ شیعه در باطن بر غیر اعتقاد خود هستند: یا فلسفه باف ملحدند و یا موارد دیگر.

همچنین در میان اهل هر دینی فضلائشان را می‌بینی که غالباً به دین برحق اسلام می‌گروند و یا این که ملحد می‌شوند؛ مانند بسیاری از علمای نصارا که در باطن زندیق و ملحدند، و در میان‌شان هم عده‌ای نیز در باطن میل به دین اسلام دارند؛ چون فساد و بطلان دین نصارا برایشان محرز شده است.

برای هر انسان عاقلی معلوم و مشخص است که در میان علمای مشهور مسلمانان هیچ کس رافضی نیست بلکه همگی آنان بر جهل رافضی‌ها و گمراهی آنان اتفاق نظر دارند و همه‌ی کتاب‌های آنان شاهد این امر است. کتاب‌های همه‌ی طوایف همگی به این امر گواهی می‌دهند با وجود این که کسی آنان را مجبور نمی‌کند که به ذکر رافضی‌ها و جهل و گمراهی‌شان پردازد، اما آنان دائماً از جهل و گمراهی رافضی‌ها سخن می‌گویند که با وجود آن به طور قطع مشخص می‌شود که آنان معتقدند، رافضی‌ها جاهل‌ترین و گمراه‌ترین مردم هستند و بیشتر از همه‌ی طوایف امت اسلام از هدایت به دورند.^۱

از جمله‌ی آنان: ابن نعمان مفید، موسوی، طوسی، کراجکی، مراجعشان هستند از جمله‌ی شیوخ رافضی‌ها ابن نعمان مفید و پیروان او همچون کراجکی، ابوالقاسم موسوی، طوسی و امثال آنان می‌باشند.

رافضی‌ها در اصل، اهل علم و خبر از طریق نظر و مناظره و معرفت و شناخت ادله و موارد متعلق به آن‌ها همچون منع و معارضه نیستند. همچنین آنان در زمینه‌ی شناخت منقولات و احادیث و روایات و تشخیص صحیح آن‌ها از ضعیفشان، جاهل‌ترین مردمانند.

اصل و اساس آنان در منقولات متکی به تاریخ‌های دارای اسناد منقطع است، و بسیاری از این تاریخ‌ها توسط افرادی که به دروغ و بی‌دینی مشهور هستند، جعل شده‌اند. علمای آنان به نقل و روایت افرادی چون ابو مخنف لوط بن علی و هشام بن محمد بن سائب و امثال این‌ها که در نزد اهل علم مشهور به دروغ‌گویی هستند تکیه می‌کنند. با این وجود اینان از بزرگ‌ترین کسانی هستند که در نقل و روایت به آنها تکیه می‌کنند.

۱- ج (۴) ص (۷۶) ج (۱) ص (۲۲۶، ۲۲۷) ج (۳) ص (۲۶۴) ج (۲) ص (۱۲۲، ۱۲۳).

همچنین آنان به کسانی که در نهایت جهل و افترا هستند و در کتاب ها نامی از آنان برده نمی شود و علمای اهل علم رجال آنان را نمی شناسند، تکیه می کنند.

طوسی استاد صاحب کتاب منهاج الکرامه، از جمله کسانی است که می گوید: خداوند موجب بالذات است. او معتقد به قدیم بودن عالم است همان گونه که در کتاب «شرح الإشارات» او آمده است. و در نزد عوام و خواص مشهور است که او وزیر اسماعیلیه باطنیه ملحد در «الموت» بود. سپس زمانی که ترک های مشرک (هولاکو) آمدند به آنان پیشنهاد کرد که خلیفه و اهل علم و دین را به قتل برسانند، و اهل صنایع و تجارت را که در دنیا به او نفع می رسانند، زنده بگذارد. او بر امور وقف مسلمانان استیلا یافت و مقدار فراوانی از آن را به علمای مشرکین و شیخ های ساحر مئاب نخشی و امثال آنان عطا می کرد.

وقتی او رصدخانهی مراغه را به شیوهی صابئی های مشرک بنا کرد کسانی که به اهل دین و آیین اسلام نزدیک تر بودند از آن ناچیزترین بهره را بردند و بیشترین بهره را افرادی همچون صابئی های مشرک، گروه های معطله و مشرکان می بردند که از اهل دین به دور بودند هرچند که آنان به وسیلهی نجوم و طب و مانند این ها ارتزاق می کردند.

مشهور است که او و پیروانش به واجبات و محرمات اسلام بی توجهی می کردند، و به واجبات همانند نماز پایبند نبودند و از محارم خداوند همانند شراب خواری و فحشا و سایر منکرات پرهیز نمی کردند. حتی دربارهی آنان گفته می شود که در ماه رمضان نماز آنان فوت می شد و مرتکب امور فحشا و زشت می شدند و کارهایی دیگر انجام می دادند و آنان هیچ خودنمایی و قدرتی نداشتند مگر به همراه مشرکانی که دینشان از دین یهود و نصارا بدتر است.

بنابراین، هر چه اسلام در دورهی مغول و سایر ترک ها قوی شد، قدرت اینان به دلیل مخالفت شان با اسلام و مسلمانان ضعیف تر شد. به همین دلیل، آنان در نزد «امیر تورون» مجاهد که در راه خدا شهید شد، و او پادشاه مغول غازان را به اسلام دعوت کرد، پایین ترین شأن و منزلت را داشتند. امیر تورون با پادشاه غازان عهد کرد که اگر اسلام آورد، او را کمک می کند. او مشرکان نخشیه ساحر و دیگران را که اسلام نیاوردند را به

قتل رسانند و فسادخانه‌ها را ویران نمود و بت‌ها را شکست و جمع آنها را کاملاً از هم پاشید و یهود و نصاری را ملزم به پرداخت جزیه کرد و آنان را خوار نمود. به سبب آن، اسلام و پیروان آن در دوره‌ی مغول قوی شدند.

به طور کلی قضیه‌ی طوسی و پیروان او در میان مسلمانان مشهورتر و معروف‌تر از آن است که توصیف شود. با وجود این، گفته می‌شود: او در اواخر عمرش نمازهای خود را جدی می‌گرفت، و به تفسیر بغوی و فقه و مانند این‌ها مشغول بود و اگر او از الحاد و بی‌دینی توبه کرده باشد خداوند نیز توبه را از بند گانش می‌پذیرد.^۱

حجت‌های آنان و نهایت جهل شان

در میان گروه‌های اهل بدعت هیچ گروهی بیش از رافضی‌ها مشهور به استدلال سست و ضعیف نیست. استدلال آنان هرگز بر کسی جز بر یک جاهل و یا یک ظالم هوی پرست که آنچه موافق با میل او باشد چه حق و چه باطل، می‌پذیرد، اثر نمی‌کند. بنابراین، درباره‌ی آنان گفته‌اند: آنان نه عقل و نه نقل و نه دین صحیح و نه دنیایی موفق دارند.

گروهی از علما گفته‌اند: اگر حکمی به جاهل‌ترین مردم نسبت داده شود، رافضی‌ها را در بر می‌گیرد، مثل این که کسی قسم بخورد که من با جاهل‌ترین مردم دشمن هستم. اما اگر به جاهل‌ترین مردم وصیت کرد، این وصیت درست واقع نمی‌شود؛ چون وصیت فقط برای نزدیکان و خویشاوندان می‌باشد.^۲

۱- ج (۱) ص (۱۶) ج (۲) ص (۱۲۲).

۲- ج (۴) ص (۴۷).

در میان پادشاهان و وزرایی که اسلام را یاری دادند، یک رافضی یافت نمی‌شود. رافضی‌ها کجا یافت می‌شوند؟

خلفای سه گانه که سرزمین‌ها را فتح کردند و دین را در سرتاسر زمین آشکار کردند، یک نفر رافضی همراه شان نبود.

پس از آنان، بنی‌امیه، با وجود انحراف زیادی از آنان درباره‌ی حضرت علی، و دشنام دادن به او توسط بعضی از آنها، بر شهرهای اسلام غالب شدند و شرق و غرب را زیر سلطه‌ی خود در آوردند و اسلام در زمان آنان بسیار با عزت‌تر از دوران پس از آنان بود. در میان پادشاهانی که اسلام را یاری کردند و آن را بر پا داشتند و با دشمنان اسلام جنگیدند هیچ رافضی یافت نمی‌شود. و در میان وزرایی که دارای سیره و سرنوشت ستودنی هستند، کسی رافضی نیست.

بیشتر رافضی‌ها یا در میان منافقان ملحد و زندق و یا در میان جاهلانی که علمی به منقولات و معقولات ندارند و در دشت‌ها و کوه‌ها بزرگ شده‌اند یافته‌اند و از مسلمانان به دور بودند و با اهل علم و دین همنشینی نداشتند، یافت می‌شوند. یا این که آنان را در میان اهل هوی و هوس که از این طریق قدرت و یا مالی به دست می‌آوردند و یا به نسب خود تعصب می‌ورزیدند همان کاری که مردم جاهلیت می‌کردند، یافت می‌شدند.

رافضی را در میان بدترین گروه‌ها همچون نصیری، اسماعیلیه و ملحدهای طریقه می‌توان یافت.

در میان آنان دروغ، خیانت و خلف وعده دیده می‌شود که بر نفاق آنان دلالت می‌کند همان‌گونه که در صحیحین به نقل از پیامبر ﷺ آمده که می‌فرماید: «آیة المنافق ثلاث: إذا حدّث کذب، وإذا وعد أخلف، وإذا أوّمن خان»^۱: «نشانه‌ی منافق سه تاست: هرگاه سخن بگوید دروغ می‌گوید، هرگاه وعده دهد خلف وعده عمل می‌کند و هرگاه امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‌کند».

۱- تخریج آن در بحث دوستی خوارج با دشمنان خدا ذکر شد.

این خصلت‌های سه گانه را در هیچ یک از گروه‌های اهل قبله به اندازه‌ی رافضی‌ها یافت نمی‌شود.^۱

مذهب اثنا عشریه بدعت‌ها و منکرات عظیمی را جمع کرده است

مذهب امامیه بدعت‌های ناپسند بزرگی را با هم جمع کرده است؛ چون آنان جهیمیه، قدریه، و رافضیه هستند.

سخن گذشتگان و علما در مذمت هر یک از این دسته‌ها آن قدر زیاد است که فقط خدا تعدادش را می‌داند و کتاب‌هایی همچون کتاب‌های حدیث و روایات، فقه، تفسیر، اصول و فروع و غیره سرشار از این مذمت‌ها هستند.

این سه دسته از دیگر گروه‌های اهل بدعت‌ها، مثل مرجئه و حروریه بدترند. اندیشمندان مسلمانان بر این امر اتفاق نظر دارند که در میان گروه‌های اهل قبله هیچ گروهی از گروه امامیه جاهل‌تر، گمراه‌تر، دروغ‌گوتر، بدعت‌گزارتر، نزدیک‌تر به هر نوع شری و دورتر از هر نوع خیری نیستند.

خداوند شاهد است که من با وجود بحث و مطالعه‌ام درباره‌ی شناخت سخنان و مذاهب مردم، مردی را نشناختم که در میان امت اسلام زبان صادقی داشته باشد، و به مذهب امامیه متهم باشد، چه رسد که در باطن به آن باور داشته باشد.

حسن بن صالح بن حنی که یک فقیه زاهد بود به مذهب زیدیه متهم است. گفته می‌شود: این در حق او دروغ است، و به علاوه او در امامت حضرت ابوبکر و حضرت عمر شکی نداشته، کسی نگفته که او به حضرت ابوبکر و حضرت عمر توهین کرده است.^۲

۱- ج (۱) ص (۲۲۳) ج (۴) ص (۴۱) ج (۳) ص (۲۵۸).

۲- ج (۲) ص (۱۷۸) ج (۱) ص (۳۴۵).

اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در اسلام را داشت

تعداد زیادی از اهل علم اظهار داشته اند که اولین کسی که بدعت رفض را بنا نهاد و قضیه‌ی منصوب شدن حضرت علی به عنوان امام و عصمت او را مطرح کرد، یک منافق زندیق بود که قصد ایجاد فساد در دین اسلام را داشت و می‌خواست با مسلمانان همان کاری را بکند که بولس با نصارا کرد. این قضیه در اواخر دوران خلفای راشدین بود. عبدالله بن سبأ و دار و دسته‌ی دروغگوی او این افترا را بنا نهادند. او نخست اظهار عبادت کرد و سپس امر به معروف و نهی از منکر نمود.

به شکر خدا در این امت همیشه گروهی هستند که حق را پشتیبانی می‌کنند و هیچ ملحد و بدعت‌گذاری نمی‌تواند با غلو خود آن را فاسد کند و یا بر حق پیروز شود. اما هر کس در گمراهی از او تبعیت کند، گمراه می‌شود.

هدف بافنده‌ی این موضوع، توهین به قرآن، پیامبر و دین اسلام بود. آنان احادیثی را جعل کردند که تصدیق آنها توهین به اسلام بود. و آنها را بر گروه‌هایی عرضه کردند. عده‌ای که تابع امیال و هواهای نفسانی بودند به دلیل هوی و هوس خود آنها را پذیرفتند و در حقیقت و ماهیت آنها دقت نظر نکردند. و عده‌ای که صاحب نظر و اندیشه بودند، در این عقاید اندیشیدند و دیدند که همه اش توهین به اسلام است، اما آنها را پذیرفتند و به این دلیل به اسلام توهین کردند. حالا یا به دلیل فساد اعتقادشان در دین و یا به اعتقاد این که آنها صحیح هستند، این عقاید را پذیرفتند.

از این رو، عموم زندیقها از این باب وارد شدند، و به واسطه‌ی دروغ‌هایی که رافضی‌ها انجام دادند، به توهین به دین اسلام پرداختند، و برای کسانی که از دروغ بودن آن اطلاع نداشتند، یک شبهه شد، اما برای کسانی که به حقیقت اسلام واقف بودند و شناختی عمیق از اسلام داشتند چنین نبود.

گروه‌های زیادی مانند اسماعیلیه و نصیریّه و سایر گروه‌ها از زندیق‌های ملحد و منافق گمراه شدند، و اساس گمراهی‌شان، باورکردن دروغ‌های رافضیان بود که درباره‌ی تفسیر قرآن و حدیث ذکر می‌کردند.

بزرگان و ائمه‌ی عیبدی‌ها ادعاهای خود را با دروغ‌هایی که رافضی‌ها خلق کرده بودند، مطرح می‌کردند تا شیعیان گمراه در آن مورد ادعای آنان را می‌پذیرفتند. و به این ترتیب، آنان از توهین به صحابه به توهین به حضرت علی و سپس به پیامبر ﷺ و سپس به الوهیت می‌رسیدند، همان‌گونه که این موارد را صاحب «البلاغ الأكبر والناموس الأعظم» برایشان ترتیب داده بود.

از این رو، رفض بزرگ‌ترین باب و دروازه‌ی ورود به کفر و بی‌دینی شد. هرکس در کتاب‌های روایات که علمای منقولات بر صحت آن‌ها اتفاق نظر دارند و روایات و منقولات متواتر در کتب حدیث همچون صحاح، سنن، مسانید، معجم‌ها، اسماء و فضایل و کتب اخبار صحابه و کتب سیره و مغازی و کتب تفسیر و فقه و سایر کتب بنگرد با تواتر یقینی پی خواهد برد که صحابه رضی الله عنهم پیشوایان و ائمه‌ی هدایت و چراغ تاریکی‌ها بودند، و اصل و اساس هر فتنه و مصیبتی، شیعیان و کسانی بودند که به آنان ملحق شدند. و بسیاری از شمشیرهایی که علیه اسلام کشیده شدند از جانب آنان بود. همچنین پی می‌برد که اصل و ریشه‌ی آنان منافقانی هستند که دروغ‌هایی را به وجود آوردند، و آراء و نظرات فاسدی را بدعت گذاشتند تا به واسطه‌ی آن‌ها دین اسلام را از بین ببرند و کسانی را که صاحب خرد نیستند گمراه کنند.^۱

امیران آنها نیز هدفشان در حکومت، تباه کردن دین بود

بسیاری از شیعیان اعتراف می‌کنند که هدف آنان از حکومت، تباه کردن دین اسلام و دشمنی با پیامبر ﷺ است؛ همان‌گونه که این موضوع از سخنان باطنیه و امثال آنان که جزو شیعه هستند، مشخص می‌شود. آنان اعتراف می‌کنند که در حقیقت اعتقاد به دین اسلام ندارند و فقط به دلیل کم عقلی شیعیان و جهل آنان، تظاهر به تشیع می‌کنند تا به واسطه‌ی آنان به اهداف و اغراض و امیال خود برسند. نخستین این افراد و بلکه بهترین آنان مختار بن ابی عبید کذاب است. او «امین شیعه» بود، و عبیدالله بن زیاد را به قتل رساند و تظاهر به یاری حضرت حسین نمود تا این که قاتل حضرت حسین را کشت. و به این ترتیب، به

۱- ج (۳) ص (۲۶۱، ۲۰۸، ۲۴۳) ج (۴) ص (۲۶۶، ۲۱۰، ۶۰، ۲۶۹) ج (۱) ص (۴، ۸).

محمد بن حنفیه و اهل بیت نزدیک شد. سپس ادعای نبوت کرد و این که جبرئیل نزد او می‌آید. در صحیح مسلم به نقل از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: «سیکون فی ثقیف کذاب و مبیر»^۱: «در میان قبیله‌ی ثقیف یک دروغگو و یک هلاک کننده خواهند آمد». دروغ‌گو همان مختار بود و هلاک کننده نیز حجاج بن یوسف ثقفی بود.^۲

۱- صحیح مسلم ک (۴۴) ص (۲۵۴۵) با لفظ «إن فی ثقیف کذاباً ومبیراً»، و در مسند احمد ج (۲)، ص (۸۷، ۹۱)، و ترمذی در الفتن (۴۴) و در المناقب (۷۳).
 ۲- ج (۱) ص (۲۲۰).

غلات شیعه اسماعیلیه، نصیریّه و قرامطه باطنیه

اسماعیلیه

بنی عبید قداح که مدتی در مغرب اقامت داشتند و حدود دویست سال در مصر بودند به اتفاق نظر اهل علم و دین، ملحدند و نسب آنان باطل است. آنان نه در باطن و نه در دین نسبتی با رسول خدا ﷺ ندارند؛ بلکه به دروغ نسب خود را بیان کردند و به تشیع تظاهر کردند تا به این طریق شیعه را به تبعیت خود درآورند؛ چون آنان کمتر از هر گروهی از عقل و دین بهره برده‌اند، و بیشتر از همه‌ی طوایف جاهل‌اند. اما قضیه‌ی این عبیدی‌های منتسب به اسماعیل بن جعفر روشن‌تر از آن است که بر هر مسلمانی پوشیده بماند.

بنابراین، همه‌ی مسلمانانی که در میان طوایف شیعه مؤمن هستند از آنان اعلام بیزاری می‌کنند، و زیدیه و امامیه آنان را کافر و خود را از آنان مبرا می‌دارند، و فقط اسماعیلیه‌ی ملحد خود را به آنان منتسب می‌کنند؛ کسانی که در میان‌شان کفری هست که در میان یهود و نصاری وجود ندارد. و ابن صباح برای آنان روش ترور با چاقو را بنا نهاد.^۱ بزرگان اسماعیلیه همچون معز و حاکم و امثال آنان، ادعای داشتن علم غیب و کشف باطن شریعت و علو درجه می‌کردند که این ادعای آنان بزرگ‌تر از ادعای اثنا عشریه برای امامانشان بود. و با وجود حلال کردن محرمات و ترک واجبات این امر را برای خود تضمین شده می‌دانند و به مردم می‌گویند: ما نماز، روزه، حج و زکات را از تو ساقط کردیم و به واسطه‌ی دوستی ما برایت بهشت را تضمین می‌کنیم، و ما در این مورد به طور قطع و یقین عمل می‌کنیم.

۱- حسن صباح اصل قتل و ترور را وسیله‌ای برای محقق ساختن اهداف خود به کار گرفت. درباره‌ی او و پیروانش از طایفه‌ی اسماعیلیه به کتاب الملل والنحل ج (۱) ص (۱۷۵) مراجعه کنید.

حقیقت قول اسماعیلیه تعطیل صفات خداست. اما پیروان «الناموس الأكبر والبلاغ الأعظم»^۱ که آخرین مرتبه در نزد آنان است، و از دهریه هستند، معتقدند که این عالم، فاعل و علت و خالق ندارد.

آنان معتقدند بین ما و فلاسفه اختلافی وجود ندارد مگر درباره‌ی واجب الوجود. فلاسفه آن را قبول دارند در حالی که آن چیزی است که حقیقت و اساسی ندارد. آنان اسماء خدا و مخصوصاً اسم الله را مسخره می‌کنند. حتی برخی از آنان، آن را در کف پاهایش می‌نویسند و لگدمال می‌کنند.

اما غیر از این‌ها، معتقد به سابق و تالی هستند که در نزد فلاسفه از آنها به عقل و نفس و در نزد مجوس به نور و ظلمت تعبیر می‌شود. اسماعیلیه، ملحد و از نصیریّه کافرترند.^۲

نصیریّه

نصیریّه از غلات رافضی هستند که قائل به الوهیت حضرت علی می‌باشند. آنان به اجماع مسلمانان از یهود و نصاری کافرترند. از جمله آیین نصیریّه این است:

أشهد أن لا إله إلا حیدرة الأنزع البطین
أشهد أن لا إله إلا سلمان ذو القوّة المتین
«گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز حیدره (علی) دارای پیشانی خالی از مو و شکم بزرگ نیست».

«گواهی می‌دهم که هیچ معبودی جز سلمان دارای قدرت و قوت استوار نیست».

آنان می‌گویند: ماه رمضان اسامی سی مرد است. و سایر انواع کفر شنیع که وصف آنها طولانی است.

۱- مؤلف آن ابوالقاسم قیروانی است.

۲- ج (۳) ص (۲۲۸) ج (۲) ص (۳۰۹، ۱۳۷) ج (۱) ص (۳۲۰).

نصیریه کسانی همچون تلمسانی، شیخ و رهبر قائلان به وحدت، را گرامی می‌دارند. تلمسانی به نصیریه گرایش یافت و برایشان کتابی را تصنیف کرد و آنان او را بسیار گرامی و بزرگ می‌دارند.^۱

قرامطه باطنیه

بدتر از اسماعیلیه، قرامطه بحرین، یاران ابوسعید جنابی هستند. آنان به طور کلی تظاهر به دین اسلام نمی‌کنند بلکه حجاج را به قتل رساندند و حجر الاسود را گرفتند و مدتی نزد آنان ماند. قضیه ای عبرت آمیز درباره‌ی آن پیش آمد تا این که بازگردانده شد.^۲ با این وجود، آنان با اهانت نتوانستند بر کعبه مسلط شوند بلکه کعبه معظم و مشرف باقی ماند در حالی که آنان کفار و کافرترین خلق بودند.^۳

۱- ج (۲) ص (۳۰۹) ج (۱) ص (۳۲۰، ۳۵۰).

۲- ج (۱) ص (۲۸۱) (بنگرید به مجموع الفتاوی) ج (۲) ص (۴۴۶، ۴۴۷) و فهرست‌های عام مجموع الفتاوی ج (۱) ص (۲۱-۳۱).

ابن کثیر -رحمه الله- می‌گوید: چندین نفر اظهار داشته اند که وقتی قرامطه حجرالأسود را گرفتند آن را سوار بر چندین شتر حمل کردند که همه‌ی آنها خسته و کوهان‌هایشان زخم شده و بیمار شدند، و وقتی آن را بازگرداندند آن را بر یک شتر که مخصوص نیازهای چوپان بود حمل کردند و هیچ مشکلی هم برایشان پیش نیامد. حجرالأسود بیست و دو سال نزد آنان ماند تا این که آن را بازگرداندند (البدایة والنهاية ج ۱/۱۶۱، ۲۲۳). برخی در اینجا یک سؤالی دارند و می‌گویند: خداوند پاک اصحاب فیل را که نصارا بودند مجازات کرد، بر اساس آنچه در کتابش بیان کرده است در حالی که آنان کاری را که قرامطه کردند انجام ندادند، و معلوم است که قرامطه از یهود و نصارا و مجوس و بلکه از بت پرستان بدترند. پس آیا آنان به این دلیل عذاب و مجازاتی ندیدند؟! جواب سؤال این است که اصحاب فیل به جهت نشان دادن شرافت بیت مجازات شدند؛ چون که قصد شد با ارسال پیامبر بزرگوار به سرزمینی که در آن بیت الحرام بود، شریف و بزرگ داشته شود. وقتی خواستند به کعبه اهانت کنند بلافاصله خدا آنان را هلاک گردانید. شریعت‌ها به فضیلت آن اقرار نکرده بودند، و اگر آنان داخل آن می‌شدند و آن را خراب می‌کردند، قلب‌ها فضیلت آن را انکار می‌کردند.

اما این قرامطه بعد از اقرار شریعت‌ها و فراهم سازی قواعد و علم به شرافت مکه و کعبه که از طریق دین خدا حاصل شد، آن کار را کردند لذا احتیاج به مجازات سریع آنان نبود بلکه خداوند متعال مجازات آنان را برای روزی که در آن چشم‌ها خیره می‌شوند به تأخیر انداخت. (با اختصار از البدایة والنهاية ج (۱۱) ص (۱۶۲).

۳- ج (۳) ص (۲۲۸) ج (۲) ص (۳۰۹، ۳۳۰).

تعطیل صفات خدا از شرک بزرگتر است

خداوند متعال مخلوقات را فقط برای عبادت خودش آفرید و در آنان غرایز را قرار داد تا به واسطه‌ی آن تا حد توان به عبادت او برسند. هر کس خداوند را عبادت نکند هلاک می‌شود، و خداوند این را نمی‌بخشاید که به او شرک ورزیده شود و همراه او کسی دیگر پرستش شود. پس کسی که عبادت خدا را تعطیل می‌کند و همانند فرعون و امثال او هرگز خدا را عبادت نکند چگونه خواهند بود؟ خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونِ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۱۱۶] «بیگمان خداوند شرک ورزیدن به خود را (از کسی) نمی‌آمرزد و بلکه پائین‌تر از آن را از هر کس که بخواهد (و صلاح بداند) می‌بخشد». تعطیل کم‌تر از شرک نیست بلکه بزرگ‌تر از آن است. و کسی که از عبادت خدا کبر دارد، جرمش بزرگ‌تر از کسانی است که خدا را عبادت می‌کنند و همراه خدا غیر او را هم عبادت می‌کنند، و خدا آنان را نمی‌بخشاید. پس این‌ها به طریق اولی بخشوده نمی‌شوند.^۱

علم به وجود صانع و حدوث عالم راه های زیادی دارد

هر نوع علم به وجود صانع و حدوث عالم راه های زیاد و متعددی دارد. اما طرق اثبات صانع قابل شمارش نیست بلکه آن چه جمهور علما بر آن هستند این است که اقرار به صانع یک امر فطری، ضروری و معروف در میان جماعت امت اسلام است. همچنین با ذات حدوث انسان، صانع او معلوم می‌شود، و همین گونه است حدوث هر چیزی که حدوثش مشاهده می‌شود. این روش در قرآن آمده است.

اما حدوث عالم می‌تواند با گوش و عقل به آن استدلال نمود. و می‌توان به ضرورت یا فطرت و یا مشاهده‌ی حدوث محدثات و یا با روش غیر از این‌ها به صانع علم پیدا کرد. سپس صداقت پیامبر ﷺ با طرق دال بر آن که فراوان هستند، معلوم می‌گردد.

دلالت معجزات یکی از این طرق است، و طریق تصدیق در معجزات محصور نمی‌گردد. سپس با خبر دادن پیامبر ﷺ و یا به وسیله‌ی عقل حدوث عالم معلوم می‌شود؛ مثل این که گفته شود: بدون شک ما حوادث را مشاهده می‌کنیم مانند حدوث ابر، باران، کشتزار، درخت و حدوث خورشید و حدوث انسان و سایر حیوانات^۱ و حدوث شب و روز و سایر موارد، و به ضرورت عقل معلوم است که شیء حادث شده به ناچار باید حادث‌کننده داشته باشد، و تسلسل محدثات به این که یک محدث یک محدث دیگر داشته باشد و آن محدث دیگری داشته باشد و تا بی نهایت، ممتنع است، و این تسلسل مؤثرات و علل و فاعلیت نامیده می‌شود، که به اتفاق نظر اهل عقلاء ممتنع است.

۱- در نزد گذشتگان و آیندگان مشهور است که خداوند باران را از هوا و از بخار متصاعد می‌آفریند، اما آفرینش باران از هوا توسط آن همانند آفرینش انسان از نطفه و آفرینش درخت و گیاه از دانه و هسته است. این شناخت ماده‌ای است که از آن می‌آفریند و به اتفاق نظر اندیشمندان خود ماده موجب آنچه از آن خلق می‌گردد، نمی‌شود، بلکه به ناچار باید چیزی باشد که به واسطه‌ی آن این شکل به این وجه آفریده شود. و این دلیل بر وجود قادر مختار حکیمی است که باران را به مقدار معلوم و در وقت مورد نیاز می‌آفریند. برای زمین بایر از آن جایی که باران می‌بارد، آب می‌آید همان طور که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا سَوَّيْنَا الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ﴾ [السجدة: ۲۷] «آیا نمی‌بینند که ما آب را (در) لابلا‌ی ابرها و بر پشت باده‌ها) به سوی سرزمینهای خشک و برهوت می‌رانیم و به وسیله آن کشتزارها می‌رویانیم که از آن هم چارپایانشان می‌خورند، و هم خودشان تغذیه می‌نمایند؟ آیا نمی‌بینند؟». بنابراین، زمین بایر همانند سرزمین مصر باران به اندازه‌ی کافی بر آن نمی‌بارد و اگر باران همیشگی بیبارد برای آن کفایت نمی‌کند؛ چون آن سرزمین گِل ابلیز و گِل ابلیز: گِل مصر است که پس از بریده شدن سیلاب رودخانه‌ی نیل بر روی زمین باقی ماند. نگاه کنید به المعجم الوسیط. گویم: کلام این تیمیه در وصف آن واضح است. و اگر باران زیاد مانند باران به مدت یک ماه بیبارد خانه‌ها خراب می‌شوند، بنابراین بر اساس حکمت و رحمت خداوند باری تعالی باران در سرزمینی دور دست می‌بارد، سپس آن آب به سرزمین مصر می‌آید. بنابراین، بر اساس این آیه به علم خالق و قدرت و مشیت و حکمت و اثبات ماده‌ای که باران و درخت و انسان و حیوان از آن خلق شده‌اند، استدلال می‌شود. [المنهاج ج (۳) ص (۱۱۱)].

همچنین اگر گفته شود: موجود یا مخلوق است و یا مخلوق نیست، و مخلوق باید آفریدگاری غیر مخلوق داشته باشد. بر اساس این دو تقدیر، وجود موجودی که مخلوق نباشد ثابت می‌شود.

همچنین اگر گفته شود: موجود یا از غیر خود بی‌نیاز است و یا به غیر خود نیازمند، و فقیر و نیازمند، به غیر خود محتاج است و نیازش جز به واسطه‌ی یک بی‌نیاز از غیر خود مرتفع نمی‌شود. پس بر اساس این دو تقدیر، وجود موجودی بی‌نیاز لازم می‌گردد. همچنین اگر گفته شود: موجود زنده یا خود به خود زنده است، یا زنده است و حیاتش را از غیر خود گرفته است، و هر آنچه که حیاتش را از غیر خودش بگیرد، آن غیر، به حیات شایسته‌تر است. و با این دو تقدیر، وجود یک موجود زنده که خود به خود زنده است، ثابت می‌شود.

همچنین اگر گفته شود: عالم یا خود به خود عالم است، و یا عالمی است که به دیگری علم آموخته است، و هر کس به دیگری علم بیاموزد، او شایسته است که عالم باشد، و اگر از غیر خودش چیزی نیاموخته باشد به خودی خود عالم است. بنابراین بر اساس این دو تقدیر، وجود عالم به نفس خود ثابت می‌گردد، و غیر از این دو تقدیر، تقدیر دیگری وجود ندارد.

حال وقتی که به غیر از این دو تقدیر ممکن نیست و بر اساس هر تقدیر عالم به نفس خود موجود است، زنده به نفس خود موجود است، بی‌نیاز به نفس خود موجود است، و قدیم واجب به نفس خود موجود است، وجود او در واقعیت امر لازم و عدم او ممتنع می‌شود، و آن مطلوب است.^۱

۱- ج (۱) ص (۲۸۱-۲۸۴) (بنگرید به مجموع الفتاوی) ج (۲) ص (۴۴۶-۴۴۷) و فهرست‌های عام مجموع الفتاوی ج (۱) ص (۲۱-۳۱).

فرقه‌ی ناجیه وصف حال اهل سنت و جماعت است نه رافضی‌ها و سایر فرق

حدیث فرقه‌ی ناجیه را صاحبان سنن همچون ابوداود، ترمذی و ابن ماجه و صاحبان مسانید همچون امام احمد و دیگران روایت کرده‌اند.^۱

تفسیر این حدیث از دو وجه روایت شده است: یکی این که هنگامی که از رسول خدا ﷺ درباره‌ی فرقه‌ی ناجیه سؤال شد فرمود: «من كان على مثل ما أنا عليه اليوم وأصحابي»: «کسانی هستند که بر آنچه که من و اصحابم امروز بر آن هستیم، باشند». در روایت دیگر فرمود: «هم الجماعة»: «آنان جماعت هستند».

هر دوی این تفسیرها با قول امامیه تناقض دارد، و اقتضا می‌کند که آنان خارج از این فرقه‌ی ناجیه هستند؛ چون آنان از جماعت مسلمانان خارج اند، و ائمه و بزرگان جماعت همچون حضرت ابوبکر، حضرت عمر و حضرت عثمان را همراه معاویه و پادشاهان بنی‌امیه و بنی‌عباس یا تکفیر می‌کنند و یا فاسق می‌دانند. آنان همچنین علما و پرهیزگاران اهل سنت و جماعت همچون مالک، ثوری، اوزاعی، لیث بن سعد، ابوحنیفه، شافعی، احمد، اسحاق، ابوعبید، ابراهیم بن ادهم، فضیل بن عیاض، ابوسلیمان دارانی و معروف کرخی و امثال این‌ها را یا تکفیر می‌کنند و یا فاسق می‌شمارند.

۱- ابوداود به نقل از معاویه روایت کرده که گوید: رسول خدا ﷺ از میان ما برخاست و فرمود: «ألا إن من كان قبلكم من أهل الكتاب افترقوا على ثنتين و سبعين ملة وإن هذه الأمة ستفترق على ثلاث و سبعين، ثنتان و سبعون في النار و واحدة في الجنة و هي الجماعة»: «بدانید کسانی از اهل کتاب که قبل از شما بودند به هفتاد و دو فرقه، پراکنده شدند و این امت به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهد شد که هفتاد و دو فرقه‌ی آن در آتش و یک فرقه در بهشت قرار خواهد گرفت که آن یک فرقه، جماعت است». ابوداود با شماره (۴۵۹۶) در سنت و باب شرح سنت استخراج کرده است: «كلها في النار إلا ملة واحدة. قالوا: من هي يا رسول الله! قال: من كان على ما أنا عليه وأصحابي». ترمذی به شماره (۲۶۴۳) آن را استخراج کرده و در مسند امام احمد در ج (۲) ص (۳۳۲) آمده است. نگا: کنز العمال شماره (۱۰۵۳، ۱۰۶۰، ۱۰۵۹، ۱۰۵۷، ۱۰۵۵).

آنان بیشتر از هر کسی از شناخت سیره‌ی صحابه و اقتداء به آنان در دوران حیات پیامبر ﷺ به دور هستند، و کسی جز عالمان به حدیث و منقولات و شناخت اخبار افراد ثقه، این را نمی‌شناسد.

آنان بیشتر از همه‌ی مردم نسبت به حدیث به دلیل کنار گذاشتن آن و دشمنی با اهل آن جهل و بی‌اطلاعی دارند.

پس اگر وصف فرقه‌ی ناجیه پیروی از صحابه در زمان رسول خدا ﷺ باشد، و این شعار اهل سنت و جماعت است، بنابراین، فرقه‌ی ناجیه همان اهل سنت و جماعت هستند. سنت آن چیزی است که پیامبر ﷺ و یارانش در زمان خود حضرت بر آن بودند که شامل اقوال و کردار و تقریرات آن حضرت می‌شود.

اما جماعت کسانی اند که با هم اجتماع و یکپارچگی دارند و دینشان را فرقه فرقه نکرده و دچار حزب‌گرایی و گروه‌گرایی نشده‌اند. اما کسانی که دینشان را فرقه فرقه کرده و از فرقه‌ی ناجیه خارج هستند، خداوند، پیامبرش را از آنان مبرا داشته است.

به این ترتیب، معلوم می‌شود که فرقه‌ی ناجیه وصف اهل سنت و جماعت است، و وصف رافضی‌ها نیست، و حدیث مذکور، فرقه‌ی ناجیه را به پیروی از سنتی که پیامبر ﷺ و یارانش بر آن بوده‌اند و به همراهی با جماعت مسلمانان، توصیف کرده است.

اگر گفته شود: در حدیث فرموده است: «علی مثل ما أنا علیه الیوم و أصحابی» بنابراین کسانی که پس از پیامبر از این طریق خارج شدند، بر روش فرقه‌ی ناجیه نیستند و عده‌ای از مسلمانان نیز مرتد شدند، از فرقه ناجیه نیستند.

در جواب می‌گوییم: بله، این طور است و مشهورترین مردم که مرتد شدند دشمنان حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و پیروان آنان همچون مسیلمه کذاب و پیروان او و دیگران بودند، و رافضی‌ها آنها را دوست می‌دارند و می‌گویند: آنان بر حق بودند و حضرت ابوبکر صدیق به ناحق با آنان جنگید.

سپس کسانی که پیش از همه ارتدادشان آشکار بود، کسانی بودند که وقتی ادعای الوهیت حضرت علی رضی الله عنه را مطرح کردند، حضرت علی آنان را با آتش سوزاند. آنان

سبئی‌ها پیروان عبدالله بن سبا بودند که آشکارا به حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما دشنام می دادند.

اولین کس از منتسبین به اسلام که آشکارا ادعای نبوت کرد، مختار بن ابی عبید بود که از شیعیان بود.

بنابراین، معلوم شد که بیشترین کسانی که مرتد شدند از میان شیعیان بودند، و هیچ ارتدادی بدتر از ارتداد اهل غلو همچون نصیریّه و مرتدین اسماعیلیه باطنیه و مانند آنان دیده نشده است.

این نشان می دهد که مرتدینی که همواره مرتد می ماند و به گذشته و جاهلیت خود باز می گردند بیشتر به رافضی ها می چسبد تا به اهل سنت و جماعت، البته اگر در میان شان مرتدی باشد.

این حدیث بیان می دارد که فرقه ی ناجیه باید از هفتاد و دو فرقه جدا شود و دلالت می کند که هفتاد و دو فرقه همگی از همدیگر جدا هستند همان گونه که فرقه ی ناجیه از این فرقه ها جداست. در این حدیث چیزی که دلالت بر اشتراک هفتاد و دو فرقه در اصول عقاید داشته باشد، وجود ندارد بلکه ظاهر حدیث جز مخالفت همه ی هفتاد و سه فرقه با همدیگر را نشان نمی دهد. در این صورت معلوم می شود این افتراق مایه ی نکوهش است نه ستایش، و خداوند به اجتماع و همبستگی امر کرده و از تفرقه و اختلاف نهی فرموده است؛ می فرماید: ﴿وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا﴾ [آل عمران: ۱۰۳] «و

همگی به رشته (ناگسستی قرآن) خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید». در جای دیگری می فرماید: ﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

﴿۱۰۵﴾ يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا

كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۱۰۶﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ أَبْيَضَتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۱۰۷﴾﴾ [آل عمران: ۱۰۵ -

۱۰۷] «و مانند کسانی نشوید که (با ترک امر به معروف و نهی از منکر) پراکنده شدند و اختلاف ورزیدند (آن هم) پس از آن که نشانه های روشن (پروردگارشان) به آنان رسید، و ایشان را عذاب بزرگی است. (به یاد آورید روزی را که در چنین) روزی، روهائی

سفید و روهای سیاه می‌گردند. و اما آنان که (به سبب انجام کارهای بد در پیشگاه پروردگارشان شرمنده و سرافکنده و بر اثر غم و اندوه) روهایشان سیاه است (بدیشان گفته می‌شود): آیا بعد از ایمان (فطری و اذعان به حق) خود کافر شده‌اید؟! پس به سبب کفری که می‌ورزیده‌اید عذاب را بچشید! و اما آنان که (به سبب انجام کارهای شایسته در پیشگاه آفریدگارشان سرافرازند و بر اثر شادی و سرور) روهایشان سفید است، در رحمت خدای غوطه‌ورند و جاودانه در آن ماندگارند!.

حال که چنین است، پس هر یک از طوایف که از جماعت بیشتر متفرق شده باشد و در درون خود هم بیشتر تفرقه داشته باشد بیشتر از همه‌ی طوایف شایسته‌ی نکوهش است، و هر کدام که کمترین تفرقه را دارد و کمتر از جماعت جدا شده است، به حق نزدیک‌تر است. از آنجا که امامیه بیشتر از سایر فرقه‌ها از سنت و جماعت متفرق و دورند مخصوصاً آنان در داخل خودشان نیز بیشتر از همه‌ی فرقه‌های امت اختلاف دارند و حتی گفته می‌شود: آنان هفتاد و دو فرقه هستند، پس بیشتر از همه‌ی فرقه‌ها از حق به دورند. حسن بن موسی نوبختی و سایرین راجع به تعداد فرقه‌های شیعه کتاب‌هایی تصنیف کرده‌اند.

اما اهل سنت و جماعت از هر طائفه‌ی مخالفش کمترین اختلاف را دارند. آنان در میان اهل اسلام گروهی میانه رو هستند همان گونه که اهل اسلام در میان اهل ادیان میانه رو هستند.

اهل سنت و جماعت در باب صفات خداوند متعال بین اهل تعطیل و اهل تمثیل هستند. رسول خدا ﷺ فرموده است: «خیر الأمور أوسطها»: «بهترین امور وسط آن‌هاست». در این صورت اهل سنت و جماعت بهترین فرقه‌هاست.

آنان در باب قدر بین اهل تکذیب و اهل استدلال و احتجاج به آن هستند.

در باب اسماء و احکام، بین وعیدیه و مرجئه هستند.

در باب صحابه بین غلات و جفاکاران هستند.

درباره‌ی حضرت علی همچون رافضی‌ها غلو نمی‌کنند و همچون خوارج او را تکفیر نمی‌کنند. آنان حضرت ابوبکر و حضرت عمر را همچون رافضی‌ها و حضرت عثمان و حضرت علی را همانند خوارج تکفیر نمی‌کنند.

دورترین مردم از این طایفه‌ی هدایت شده و نصرت داده شده رافضی‌ها هستند؛ چون آنان در میان طوایف اهل هوی و امیال که منتسب به قبله هستند، جاهل‌ترین و ظالم‌ترین طایفه هستند.

گمراهی و گناه در هیچ طایفه‌ای از طوایف امت بیشتر از رافضی‌ها نیست، همان‌گونه که هدایت و راهیابی و رحمت در هیچ طایفه‌ای از طوایف امت بیشتر از اهل حدیث و سنت نیست که جز رسول خدا ﷺ را یاری و نصرت نمی‌رسانند. اهل سنت برگزیدگان پیامبرند و پیامبر پیشوای مطلق آنان است. آنانی که از قول کسی حمایت نمی‌کنند مگر این که از قول پیامبر تبعیت کنند، و مقصود آنان تنها نصرت و یاری رساندن به خدا و پیامبر است.

هر چند صحابه و سپس اهل حدیث و سنت به هدایت و دین حق شایسته‌ترند و بیش از همه‌ی طوایف از گمراهی و گناه به دور هستند، اما رافضی‌ها عکس این هستند.

ادعای رافضی‌ها و سایر اهل هوی و هوس و کفر و بسیاری از گروه‌های غیر از آنان مانند خوارج و بسیاری از معتزله و جهمیه این است که فقط آنان اند که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند نه غیر آنان، همانند یهود و نصاری که می‌گویند: ﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ [البقره: ۱۱۱-۱۱۲] «و گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید. این آرزو و دلخوشیهای ایشان است (و جز مشی یاوه و سخنان ناروا نمی‌باشد). بگو: اگر راست می‌گوئید دلیل خویش را بیاورید. آری! هرکس خالصانه روبه خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید (و بهشت و سعادت اخروی در انحصار هیچ طائفه و نژاد خاصی نیست)».

این امر به صورت عام برای هر کسی است که بر اساس اوامر خدا به خاطر او عمل می‌کند. پس عمل صالح، مورد امر واقع شده و سالم کردن نیت برای خدا، اخلاص برای خداوند است.

مراد از «اهل سنت» کسانی هستند که خلافت خلفای سه گانه را قبول دارند. بنابراین همه‌ی طوایف اسلامی به جز رافضی‌ها در این اصطلاح داخل می‌شوند. و مراد از اهل حدیث و اهل سنت واقعی فقط کسانی هستند که صفات خداوند متعال را قبول داشته و معتقدند که قرآن مخلوق نیست و خداوند در آخرت دیده می‌شود، و قدر را قبول دارند و سایر اعتقاداتی که در نزد اهل حدیث و سنت معروف و مشهور هستند.^۱

حکم هفتاد و دو فرقه اگر در کفر و یا شرک واقع نشوند^۲

این نشان می‌دهد که صحابه خوارج را تکفیر نکردند، این است که آنان پشت سر خوارج نماز می‌خواندند، و عبدالله بن عمر و دیگر صحابه پشت سر نجده حروری نماز می‌خواندند، و همچنین از او حدیث و فتوا می‌پذیرفتند، و همان‌گونه که یک مسلمان با مسلمانی دیگر صحبت می‌کند، با آنان هم صحبت می‌شدند همان‌گونه که عبدالله بن عباس هنگامی که نجده حروری کسی را نزد او فرستاد و درباره‌ی مسائلی از او پرسید، عبدالله بن عباس به او جواب داد، و این روایت در بخاری آمده است.^۳ همان‌گونه که درباره‌ی مسائل مشهوری به نافع بن ازرق نیز جواب داد و نافع درباره‌ی مسائلی در قرآن با او مناظره می‌کرد همان‌طور که دو مسلمان با هم بحث و مناظره می‌کنند. سیره و روش مسلمانان همچنان به این ترتیب بوده و آنان را مرتد قرار ندادند، همانند کسانی که

۱- ج (۲) ص (۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۰) ج (۳) ص (۲۴۱، ۲۴۲) ج (۱) ص (۲۷۲) ج (۴) ص (۷۰).

۲- اما اگر از آنان کفر و یا شرک سر بزند حکمشان در این مورد همانند حکم امثالشان است. و گفته شده که حضرت علی غلو کنندگان درباره‌ی خود را سوزاند. علما در باب حکم مرتد مسائلی که موجب کفر می‌شوند همانند شرک به خداوند را به تفصیل بیان کرده‌اند، و در کلام مؤلف نیز اقسام ارتداد و انواع مرتدین خواهد آمد.

۳- مسلم در صحیح خود در کتاب (جهاد و سیر) آن را آورده است. من این حدیث را در بخاری نیافتم.

حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه با آنان جنگید. این در حالی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در احادیث صحیح دستور به جنگ با آنان داده است.

همچنین سایر فرقه‌های اهل بدعت و هوی و هوس از شیعه، معتزله و دیگران نیز چنین هستند و هر کس هفتاد و دو فرقه را تکفیر کند با کتاب و سنت و اجماع صحابه و تابعین واقعی آنان مخالفت کرده است.

این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «ثَنَانٌ وَسَبْعُونَ فِي النَّارِ وَ وَاحِدَةٌ فِي الْجَنَّةِ»^۱ از فرمایش خداوند بزرگتر نیست که می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا ۝۱۰﴾ [النساء: ۱۰] «بیگمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شکمهای خود (می‌ریزند و) می‌خورند. (چرا که آنچه می‌خورند سبب دخول ایشان به دوزخ می‌شود) و (در روز قیامت) با آتش سوزانی خواهند سوخت». و این فرمایش او که می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَظُلْمًا فَسَوْفَ نُضَلِّيهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝۳۰﴾ [النساء: ۳۰] «و کسی که چنین کاری (یعنی خودکشی یا خوردن به ناحق اموال دیگران) را تجاوزگرانه و ستمگرانه مرتکب شود، او را با آتش دوزخ می‌سوزانیم، و این (عمل هم) برای خدا آسان است» و امثال این نصوص صریح که اشاره می‌کند هر کس چنین کند داخل آتش جهنم می‌شود. با وجود این، ما برای کسی که مشخص شده که داخل آتش جهنم می‌شود، شهادت نمی‌دهیم که داخل آتش جهنم می‌شود؛ چون امکان دارد توبه کند، و یا حسنات از بین رفته داشته باشد یا این که خداوند به وسیله‌ی مصیبت‌ها و سایر موارد از او گذشت کرده باشد.

بسیاری از رافضی‌ها نه منافق هستند و نه کافر، بلکه برخی از آنان ایمان و عمل صالح دارند و برخی خطاکارند که امید مغفرت خدا برای آنان وجود دارد، اما جهل نسبت به

معنای قرآن و حدیث خصلت همه‌ی آنان است، و در میان‌شان امامی از امامان مسلمانان در زمینه‌ی علم و دین وجود ندارد.

در میان امامیه با وجود شدت جهل و گمراهی‌شان، عده‌ی زیادی در ظاهر و باطن مسلمان‌اند، و زندق و منافق نیستند اما جهل دارند و از امیال خود تبعیت می‌کنند. ارتداد گاهی از اصل اسلام صورت می‌گیرد، همانند ارتداد غلات از نصیری و اسماعیلیه که این‌ها به اتفاق نظر اهل سنت و شیعه مرتد هستند. و گاهی ارتداد در بخشی از دین است همانند ارتداد رافضی‌های اهل بدعت و دیگران. و خدای متعال گروهی را می‌آورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند و با کسانی که از دین و یا بخشی از آن باز می‌گردند، مبارزه می‌کنند همان‌گونه که کسانی را می‌آورد که در همه‌ی زمان‌ها با رافضی‌های از دین بازگشته مبارزه می‌کنند.^۱

اهل بدعت‌ها اهل شبهات هستند

اهل بدعت، بدعت‌هایی را خلق کرده و آن‌ها را با آنچه که فرستادگان آورده‌اند، آمیخته‌اند، و دینشان را فرقه فرقه کرده و گروه گروه شده‌اند. پس در میان هر گروه عده‌ای بر حق و عده‌ای بر باطل هستند. آنان حقی را که با گروه دیگر است تکذیب و باطلی را که با خودشان است تصدیق می‌کنند، و در نتیجه شبهه ایجاد می‌شود، و گروه باطل محض بر کسی مشتبّه نمی‌شود.

این حال و وضعیت همه‌ی اهل بدعت است؛ چون آنان حق و باطل را با خود دارند. و آنان دینشان را فرقه فرقه و گروه گروه شده‌اند. هر گروهی با باطلی که همراه آن است آن حقی را که با گروه دیگر است تکذیب می‌کنند، همانند خوارج و شیعه.

خوارج فضایل ثابت شده امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام را تکذیب می‌کنند، و آنچه را که درباره‌ی فضایل حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما روایت شده، تصدیق می‌کنند و آنچه که درباره‌ی تکفیر حضرت علی و تکفیر کسانی که او را دوست می‌دارند، بدعت کرده‌اند، تصدیق می‌نمایند.

۱- ج (۳) ص (۶۲، ۶۳، ۲۰۸) ج (۴) ص (۶۰).

شیعه آنچه را که درباره‌ی فضایل حضرت علی علیه السلام روایت شده، تصدیق می‌کنند و آنچه که درباره‌ی فضایل حضرت ابوبکر و حضرت عمر رضی الله عنهما روایت شده، تکذیب می‌کنند، و آنچه را که درباره‌ی تکفیر حضرت ابوبکر و حضرت عمر و حضرت عثمان رضی الله عنه و توهین به آنان بدعت کرده‌اند تصدیق می‌کنند.

اهل سنت در اسلام در همه‌ی امورشان میانه رو هستند. آنان درباره‌ی حضرت علی مابین خوارج و رافضی‌ها هستند، و همچنین درباره‌ی حضرت عثمان مابین مروانیه و زیدیه هستند. همچنین درباره‌ی سایر اصحاب آنان مابین غلو کنندگان درباره‌ی آنان و توهین کنندگان به آنان هستند.^۱

اصول فقه شیعه

رافضی‌ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند^۱

رافضی‌ها در دین خود عقلیات و شرعیاتی دارند که متأخرین آنان در زمینه‌ی عقلیات بر مذهب معتزله هستند به جز آنانی که به فلسفه می‌پردازند که یا فیلسوف هستند و یا آمیخته‌ای از فلسفه و معتزله هستند، و رافضی بودن را هم به آن می‌افزایند. اما در زمینه‌ی شرعیات، تکیه گاهشان آن چیزی است که از اهل بیت روایت می‌شود... ولی بیشتر آن‌چه که از اهل بیت نقل می‌شود دروغ است. و رافضی‌ها دانش و شناختی درباره‌ی اسناد و تمایز بین راویان ثقه و راویان غیر ثقه ندارند.^۲

تکیه‌گاه شیعیان در تفسیر

رافضی‌ها به حفظ قرآن و شناخت معانی و تفسیر آن و به دنبال ادله‌ی دال بر معانی آن اعتنا نمی‌کنند. کسانی از آنان همچون طوسی و موسوی که در زمینه‌ی تفسیر کتاب نوشته‌اند، تفسیر خود را از تفاسیر اهل سنت گرفته‌اند. در اینجا منظور از اهل سنت کسانی هستند که خلافت خلفای سه گانه را قبول دارند. بنابراین معتزله هم داخل در اهل سنت هستند، و رافضی‌ها در تفسیر منقولات از کلام معتزله کمک می‌گیرند. همچنین در بحث‌های عقلانی‌شان، هر چه درست است، آن را از اهل سنت گرفته‌اند. ویژگی آنان اعتقادشان درباره‌ی عیب جویی از صحابه و جمهور مسلمانان و ادعای تعیین امام و مانند این مسائل است.^۳

۱- گفته شده که آنان اعتقادشان را از اهل بیت دریافت نکرده‌اند و فقط به گمان خود شریعت خود را از امامان دوازده گانه دریافت کرده‌اند.

۲- ج (۳) ص (۴۰) ج (۱) ص (۱۹).

۳- ج (۳) ص (۲۴۰، ۲۴۶) ج (۱) ص (۲۷۵، ۳۵۶).

تکیه‌گاه شیعیان در حدیث

شیعیان در زمینه‌ی حدیث از شناخت اسناد و متن حدیث از همه بیشتر به دورند، و پیامبر ﷺ و احوال او را نمی‌شناسند. بنابراین وقتی احادیثی را نقل می‌کنند، از همه‌ی مردم نسبت به آن جاهل‌ترند، و در هر کتابی آنچه را که موافق امیال آنان باشد، بیابند بدون شناخت آن حدیث آن را نقل می‌کنند.

اگر آنان آن چه را در کتاب‌هایی که از آن‌ها نقل می‌کنند مانند «تفسیر ثعلبی»، «فضائل صحابه» از احمد بن حنبل و «فضائل صحابه» از ابو نعیم و «زیادات قطعی» موجود در کتاب احمد و «زیادات ابن احمد»، هم مطالب به نفع خود و هم مطالب علیه خود را نقل می‌کردند مردم حق خود را از آنان می‌گرفتند. اما آنان جز آنچه را که موافق امیال شان باشد، تصدیق نمی‌کنند.^۱

تکیه‌گاه شیعیان در فقه

اما درباره‌ی فقه، آنان بیش از همه‌ی مردم از فقه به دورند. اصل دینشان در شریعت همان مسائلی است که از برخی علمای اهل بیت، همچون علی بن حسین و پسرش ابوجعفر محمد، و جعفر بن محمد نقل می‌کنند. این افراد^۲ از بزرگان دین و سادات مسلمانان هستند، اما رافضی‌ها در اسناد به آنان نمی‌نگرند که آیا این نقل از آنان درست است یا نه. در واقع آنان هیچ شناختی به علم حدیث و اسناد حدیث ندارند. سپس هر گاه کسی از آنان چیزی را بگوید، آنان دلیل آن سخن را از کتاب و سنت از او نمی‌خواهند و با او مخالفت نمی‌کنند و آنچه را که مسلمانان درباره اش نزاع و اختلاف دارند، بنا به فرمان خدا و پیامبر، به خدا و رسولش ارجاع نمی‌دهند بلکه آنان برای خود سه اصل قرار داده‌اند:

هر یک از آنان امامی معصوم و به منزله‌ی پیامبر است و جز حق نمی‌گوید و کسی حق ندارد با او مخالفت کند و اگر کسی غیر از او درباره‌ی آن مطلب با او نزاع داشت به

خدا و پیامبر ارجاع نمی‌دهند. و درباره‌ی او چیزهایی می‌گویند که او و اهل بیتش از آن مبرا هستند.

هر چیزی که یکی از آنها بگوید معلوم است که او گفته است: من هر آنچه را می‌گویم از پیامبر ﷺ نقل می‌کنم.^۱ کاش آنان به مراسیل تابعین همانند علی بن حسین قناعت می‌کردند بلکه آنان به ائمه‌ی متأخر همچون عسکری ها مراجعه می‌کنند و می‌گویند: هر چه که یکی از آنان بگوید، پیامبر ﷺ آن را گفته است.

هر خردمندی می‌داند که عسکری ها همانند همتایان هاشمی خود در آن زمان بودند، و دارای علمی نبودند که آنان را از دیگران متمایز کند. آنان می‌خواهند هر چه را که یکی از آنان گفته، فرموده‌ی رسول خدا ﷺ قرار دهند که خداوند آن را به منزله‌ی قرآن و سنت متواتر برای همه‌ی عالمیان فرستاده است. و این چیزی است که کسی دینش را بر اساس آن بنا نمی‌نهد مگر کسی که از همه‌ی مردم نسبت به روش اهل علم و ایمان دورتر باشد.

اجماع رافضی‌ها همان اجماع عترت است، و اجماع عترت معصوم است. عترت در نزد آنان دوازده نفر هستند، و ادعا می‌کنند هر آنچه که از یکی از آنان نقل شده، همه شان بر آن اجماع نموده‌اند.

این سخنان که برخی راست و برخی نسبت دادن دروغ به آنان است، برایشان به منزله‌ی قرآن و سنت و به منزله‌ی اجماع امت اسلام برای آنان در آمده است.

برای هر عاقلی که از دین اسلام شناخت داشته باشد، تصور این امر بیش از نمک بسیار شور و حنظل بسیار تلخ برایش ناخوشایند خواهد بود، به خصوص اگر به روش

۱- اما این ادعا که هر چه یکی از آنان فتوا کرده، در نزد او از پیامبر ﷺ نقل شده، دروغ نسبت به آنان است؛ چون آنان بین آنچه که از پیامبر ﷺ روایت می‌کردند و آنچه که خود می‌گفتند و سایر مطالب فرق قائل می‌شدند. علی می‌گوید: «هرگاه من از رسول خدا ﷺ برای شما حدیث روایت کردم به خدا قسم اگر از آسمان به زمین بیفتم برای من دوست داشتنی‌تر از آن است که به او دروغ نسبت دهم، و هرگاه درباره‌ی آن چه که میان من و شماست با شما صحبت کردم، این بحث دیگری است. ج (۱) ص (۳۰۷).

های اهل علم هم شناختی داشته باشد، مخصوصاً مذاهب اهل حدیث و روایات صحیح شان که بدون شک از پیامبر معصومی که از روی هوی سخن نمی گوید، نقل شده اند. کسانی که ادعای اجماع عترت دارند آن را درباره‌ی مسائلی قرار می دهند که نصی در باره اش نیست، و بلکه نص بر خلاف آن است. بنابراین آنان به دلیل و سند نمی نگرند و دنبال آن نمی روند بلکه همانند خارج شدن مو از خمیر از فقه و فهم دین خارج شده اند.

از آثار چنین حالتی این است که آنان هنگامی که در مساله‌ای بر سر دو قول که یکی صاحبش مشهور و شناخته شده است و دیگری صاحبش ناشناس است، اختلاف نظر پیدا می کنند، معتقدند، قول درست قول فرد ناشناس است. می گویند: اگر صاحب آن قول ناشناس باشد، این گفته از اقوال معصوم است. آیا این جز بزرگ‌ترین جهل چیز دیگری است؟!^۱

آنان به قیاس هم تکیه نمی کنند هر چند که قیاس جلی هم باشد.^۱

کتاب‌های رافضی‌ها درباره‌ی مسائل اختلافی، اصول فقه، شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد

اگر هم کسی از آنان همچون موسوی و دیگران کتابی درباره‌ی مسائل اختلافی و اصول فقه نوشته باشند، اگر مسأله‌ی مورد نزاع بین علما باشد، حجت و استدلال موافقان خود را می گیرند و با استدلال آنان استدلال می کنند. و جواب موارد مخالف و معارض خودشان را با جواب آنان می دهند. و انسان ناآگاه و جاهل چنین می پندارد که این کتاب بزرگی درباره‌ی مسائل اختلافی و فقه و اصول فقه نوشته است، و نمی داند که قسمت عمده آن گرفته شده از کلام اهل سنتی است که آنان را تکفیر و با آنان دشمنی می کنند. و آن چه که تنها خودشان نوشته اند، ارزش اش به اندازه‌ی مدادش هم نیست؛ چون مداد نفع می رساند و ضرر نمی رساند، اما این کار آنان ضرر می رساند و نفعی ندارد.

۱- ج (۳) ص (۴۰، ۴۱، ۱۷۴، ۲۰۴، ۲۶۴، ۲۶۵)، ج (۲) ص (۳۰۹، ۳۱۰) ج (۱) ص (۱۹، ۳۰۵).

وقتی هم مسأله مخصوص به خودشان باشد، بر اصول سه گانه‌ی ذکر شده که در آن‌ها جهل و گمراهی آشکار وجود دارد، تکیه می‌کنند. همچنین سخنان آنان درباره‌ی شرح حال، زهد و پارسایی، عبادات و دعاها و سایر موارد نیز این گونه است. همچنین اگر به عبادات و اخلاق پسندیده‌ی آنان بنگری می‌بینی که بخشی از آن چیزی است که جمهور اهل سنت بر آن هستند.^۱

شیعه درباره‌ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‌کنند، راه خطا را پیموده اند

خدای متعال عصمت را برای امت تضمین کرده است. عصمت امت زمانی تحقق پیدا می‌کند که تعدادی از علما را قرار دهد که هرگاه یکی در مسأله‌ای دچار خطا شد، دیگری درباره‌ی آن به درستی عمل کند تا این که حق ضایع نگردد. از این رو اگر قول برخی از آنان در مسائلی اشتباه باشد، صواب و درستی آن در قول دیگری است، و اهل سنت هیچ وقت بر گمراهی به اتفاق نظر نمی‌رسند.

اما شیعه درباره‌ی هر آنچه که با اهل سنت در آن مخالفت می‌کنند، راه خطا را پیموده اند، همان گونه که یهود و نصارا درباره‌ی آنچه که با مسلمانان در آن مخالفت می‌کنند، راه خطا را پیموده اند.

امامیه در هیچ یک از مواردی که فقط به خودشان مربوط است و از جمهور مسلمانان جدا شده اند، به دلیل عقلی یا نقلی و نص و اجماع استناد نمی‌کنند.^۲

۱- ج (۳) ص (۲۴۶).

۲- ج (۲) ص (۱۱۲) ج (۴) ص (۲۳۳).

اهل سنت همان کسانی هستند که خداوند به واسطه‌ی آنان دینش را حفظ کرده است

مسلمانانی که در گذشته و حال دین اسلام را در شرق و غرب برپا می‌دارند، اهل سنت هستند.

رافضی‌ها تلاشی جز برای تباهی اسلام و کم ارزش کردن آن و ایجاد فساد و تباهی در اصول آن نداشته‌اند.

و مقدار اندکی از اسلام نیز که در بین آنهاست، به سبب برپا داشتن آن توسط جمهور مسلمانان است.

از این رو، قرائت قرآن در میان آنان اندک است، و هر یک از آنان که بسیار به خوبی قرآن حفظ کرده، آن را از اهل سنت آموخته است. همچنین در حدیث نیز فقط اهل سنت مشهور و قابل اعتماد هستند.

همچنین در زمینه‌ی فقه، عبادت، زهد، جهاد و مبارزه فقط گروه‌های اهل سنت مؤثر و مفید بوده‌اند، و همان اهل سنت اند که خداوند به واسطه‌ی آنان دین را از لحاظ علمی و عملی به کمک علما، عابدان و مبارزان آنان حفظ کرده است.

رافضی‌ها جاهل‌ترین مردم نسبت به دین اسلام هستند، و کسی چیز خاصی از جانب آنان ندیده است، مگر این که دشمن اسلام را شاد و دوست اسلام را ناراحت و آزرده می‌کند، و تمام سابقه‌ی آنان در اسلام تیره و تار است.^۱

فقه شیعه

احکام فرعی شیعیان سه دسته‌اند

بزرگان رافضی گمان می‌کنند که آنان شریعت خود را از ائمه دریافت کرده‌اند. در حالی که اغلب نظرات آنان در شریعت، موافق با مذهب اهل سنت است. آنان در این زمینه مواردی جدا از مذاهب اربعه دارند که غیر از آنان سلف و ظاهریه و فقهای معتزله و گروه‌های دیگری آن‌ها را گفته‌اند. این موارد و موارد مشابه آن‌ها جزء مسائل اجتهادی است که کاری آسان برای مجتهدان و صاحب نظران است. آنان موارد زشت و ناپسند مخصوص به خود را دارند که کسی در آنها با آنان موافق نیست، و اصل و اساسی برای آنها در کتاب خدا و سنت پیامبر شناخته نشده و کسی قبل از آنان به این مسائل نپرداخته است.^۱

برخی از موارد ناپسند رافضی‌ها که در آن شبیه یهود و نصاری عمل کرده‌اند در میان طوایف منتسب به اسلام هیچ طایفه‌ای چون رافضی‌ها از اسلام بیگانه‌تر و دورتر نیست. از این رو می‌بینی که آنان در موارد خاص خودشان سخنانی در نهایت فساد دارند؛ مانند به تأخیر انداختن نماز مغرب تا طلوع ستاره که چون یهود عمل می‌کنند، در حالی که احادیث متواتری به نقل از پیامبر ﷺ درباره‌ی تعجیل در نماز مغرب وجود دارد.^۲

۱- ج (۱) ص (۲۹۶، ۲۹۷).

۲- همچنان که در حدیث به نقل از رافع بن خدیج آمده که گوید: ما همراه پیامبر ص نماز مغرب می‌خواندیم که اگر یکی از ما پس از نماز می‌خواست برود اسباب و اثاثیه‌ی خود را هنوز مشاهده می‌کرد. بخاری این حدیث را در باب وقت المغرب و مسلم (۵۱) ص (۶۳۷) روایت کرده‌اند. و شیخین، ترمذی و ابوداود به نقل از سلمة بن اکوع روایت کرده‌اند که می‌گویند: رسول خدا ﷺ زمانی که آفتاب غروب می‌کرد و تاریک می‌شد، نماز مغرب می‌خواند. بخاری آن را در مبحث «اوقات نماز» باب وقت المغرب (۳۶/۲) و مسلم در ک (۶۳۶/۵) و ابوداود در شماره (۴۱۷) در باب وقت المغرب و ترمذی در شماره (۱۶۴) در باب «الصلاة» روایت کرده‌اند. ابوداود به نقل از ابویوب روایت کرده است: «لا تزال أمتی بخير أو قال على الفطرة ما لم يؤخروا المغرب إلى اشتباك النجوم» شماره (۴۱۸): «امت من همواره خوب است - یا فرمود - بر فطرت است مادامی که نماز مغرب را تا زمان بر آمدن ستارگان به تأخیر نیندازند».

یا همانند روزه گرفتن آنان دو روز قبل از مردم، همچون بدعت گران اهل کتاب که از روزه با رؤیت هلال به شمردن روزها عدول کرده‌اند و روزه را با حساب و شمردن روزها قرار داده‌اند. در صحیحین به نقل از پیامبر ﷺ آمده که آن حضرت فرمودند: «إِنَّا أُمَّةٌ أُمِّيَّةٌ لَا نَكْتُبُ وَلَا نَحْسِبُ»^۱: «ما امتی درس ناخوانده هستیم نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم». در جای دیگری می‌فرماید: «إِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَصُومُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَأَفْطَرُوا»^۲: «هرگاه هلال ماه را دیدید روزه بگیرید و هرگاه هلال ماه را دیدید، بخورید». همچنین می‌فرماید: «فَإِنْ غَمَّ عَلَيْكُمْ فَاقْدَرُوا لَهُ»^۳: «هرگاه هلال ماه بر شما پنهان ماند، آن را حساب کنید». در روایتی دیگر آمده است: «فأكملوا العدة»^۴: «مدت آن را کامل کنید».

و همانند حرام دانستن برخی از انواع ماهی‌ها که همچون یهود نعمت‌های حلال را حرام می‌کنند.

و مثل کمک به کفار در جنگ با مسلمانان و ترغیب کفار برای مبارزه با مسلمانان که این مورد از هیچ یک از فرقه‌های امت دیده نشده است.

یا مانند نجس دانستن مایعاتی که اهل سنت با آن تماس داشته‌اند. این کار از جنس آیین سامره که رافضی‌های یهودند، می‌باشد. آنان در میان یهود همچون رافضی‌ها در میان مسلمانان هستند. و رافضی‌ها در موارد زیادی شبیه آنان هستند. سامری‌ها به هیچ پیامبری پس از موسی و هارون به غیر از یوشع ایمان ندارند. همان‌گونه که رافضی‌ها فضل و امامت هیچ یک از خلفا و صحابه به غیر از حضرت علی را قبول ندارند.

سامری‌ها مایعاتی را که کسانی غیر از خودشان با آن تماس داشته باشند، نجس می‌دانند. رافضی‌ها نیز چنین اند. رافضی‌ها جز گوشت حیواناتی که به وسیله‌ی خودشان ذبح می‌شوند، نمی‌خورند همان‌طور که رافضی‌ها نیز گوشت ذبح شده توسط اهل کتاب را حرام می‌دانند، و اکثر آنان ذبیحه‌ی جمهور اهل سنت را حرام می‌دانند؛ چون آنان

۱- صحیح مسلم ص (۷۶۱) ک (۳) ب (۱۱).

۲- صحیح مسلم ص (۷۶۰) صحیح بخاری ک (۳۰) ب (۱۳).

۳- صحیح مسلم ص (۷۵۹) صحیح بخاری ک (۳۰) ب (۱۱).

۴- صحیح مسلم ص (۷۶۲) صحیح بخاری ک (۳۰) ب (۱۱).

مرتد شده‌اند و ذبح مرتد نزد آنان حلال نیست. سامری‌ها با وجود تعداد اندک و ذلت و خواری خود، کبر، بی‌خردی و حماقت و ادعاهای کاذب دارند و رافضی‌ها نیز این گونه‌اند.

رافضی‌ها نمازهای پنجگانه را سه تا قرار می‌دهند و همیشه نماز ظهر و عصر را با هم و مغرب و عشا را با هم می‌خوانند، و هیچ فرقه‌ای غیر از آنان چنین نمی‌کند، و این به دین و آیین یهودیان شباهت دارد؛ چون نمازها در نزد آنان سه تا هستند.

عبادت گران اهل غلو نماز چاشتگاه و نماز وتر و نماز شب را بر اصحاب خود واجب می‌گردانند و نماز در نزد آنان هفت وعده می‌شود و این همچون دین نصارا است.

رافضی‌ها نماز جمعه و جماعت را نه در پشت سر اصحاب و هم مذهبان خود و نه در پشت سر دیگران نمی‌خوانند مگر پشت سر امام معصوم، و امام معصومی هم ندارند. این مورد در میان هیچ یک از فرقه به اندازه‌ی رافضی‌ها دیده نمی‌شود. سایر بدعت گزاران نماز جمعه و جماعت را جز پشت سر هم مذهبان خود نمی‌خوانند همان گونه که خوارج و معتزله و دیگران چنین عمل می‌کنند. اما شیعیان این نمازها را هیچ وقت نمی‌خوانند و این مختص رافضی‌هاست.

همچنین شیعیان در همه‌ی نمازها یا برخی از نمازها آمین نمی‌گویند و هیچ فرقه‌ای از امت اسلام این گونه نیستند بلکه این دین و آیین یهودیان است، و یهودیان به دلیل آمین گفتن مؤمنان به آنان حسادت می‌ورزند.

از گروهی از آنان نقل شده که گوشت شتر را حرام می‌دانند؛ چون حضرت عائشه سوار بر شتر شد. این از آشکارترین کفرهاست، و از جنس آیین یهودیان است.

بسیاری از عوام آنان می‌گویند: طلاق جز با رضایت زن جاری نمی‌شود، و علمایشان این را رد می‌کنند. این رأی را کسی غیر از آنان نگفته است.

شیعیان اعتقاد به امام منتظر موجود غائب دارند که چشمی او را ندیده و اثری از او دیده نشده است، و نه با حس و نه با خبر قابل شناخت نیست. و معتقدند، ایمان جز به واسطه‌ی او تحقق پیدا نمی‌کند.

همچنین برپایی مراسم سوگواری و نوحه‌خوانی و بر سر و صورت زدن و پاره کردن یقه‌ی جامه، بر سر پاشیدن خاکستر، آویختن گلیم و پشمینه و خوردن شوریجات تا این که تشنه شوند و آب نمی‌نوشتند تا این که شبیه کسی شوند که مورد ظلم واقع شده و به قتل رسیده،^۱ از اعمال شیعیان است. این موارد از هیچ طایفه‌ای به غیر از آنان شناخته شده نیست. امور منحصر به رافضی‌ها که دلالت بر نهایت جهل و گمراهی‌شان دارند فراوانند. هیچ گروه و طایفه‌ای به غیر از اهل سنت و حدیث که پیرو احادیث پیامبر ﷺ هستند از سایر طوایف جدا و متمایز نیستند. و رافضی‌ها در این مورد نیز بیش از دیگران از سایر طوایف جدا شده‌اند.^۲

شیعیان پاها را نمی‌شویند و خُفین را مسح نمی‌کنند

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾
[المائدة: ۶]. «صورتها و دستهای خود را همراه با آرنجها بشوئید، و سرهای خود (همه یا قسمتی از آنها) را مسح کنید، و پاهای خود را همراه با قوزکهای آنها بشوئید».

لفظ آیه با آنچه به تواتر در سنت آمده، مخالفت ندارد. مسح اسم جنس است که دو نوع دارد: جاری کردن آب و بدون جاری کردن؛ همان‌گونه که عرب می‌گوید: «تمسحت للصلاة»: «برای نماز در وضو مسح کشیدم». اگر مسح با جاری کردن آب باشد در این صورت غسل (شستن) است. مسح بر خفین و شستن دو پا در سنت به صورت متواتر از پیامبر نقل شده است.^۳

۱- منظور از این قتل حضرت حسین است که قبلاً گفته شد، و بخشی از آن می‌آید.

۲- ج (۳) ص (۴۳، ۴۴) ج (۱) ص (۶).

۳- صحیح مسلم ص (۲۳۰، ۲۲۷)، صحیح بخاری ک (۴)، ب (۴۸)، ابوداود حدیث شماره (۱۵۴) کتاب طهارت، باب مسح بر خفین، و ترمذی شماره (۹۳)، در کتاب طهارت، باب مسح بر خفین، و نسائی ج (۱) ص (۸۱) در کتاب طهارت، باب مسح بر خفین.

رافضی‌ها همچون خوارج با این سنت متواتر مخالفت می‌کنند؛ چون گمان می‌کنند که این کار با ظاهر قرآن مخالفت دارد. در حالی که تواتر شستن دو پا و مسح خفین بیشتر از تواتر قطع دست به خاطر یک چهارم دینار و یا سه درهم یا ده درهم یا مانند این موارد است.

ذکر مسح دو پا برای تنبیه و یادآوری در خصوص کم ریختن آب بر پا است؛ چون در شستن پا بسیار اسراف می‌شود. این عبارت، اختصار کلام است؛ چون اگر معطوف و معطوف علیه از جنس واحدی باشند به ذکر یکی از دو نوع اکتفا می‌شود. در این آیه دو قرائت مشهور، کسره و نصب لفظ «أرجلكم» آمده است. کسانی که آن را با نصب می‌خوانند، بسیاری از آنان می‌گویند: منظور شستن پا است، یعنی: «وامسحوا براءوسکم واغسلوا أرجلكم إلى الکعبین». این دو قرائت همانند دو آیه هستند.

کسانی که می‌گویند: این عبارت به محل جار و مجرور عطف شده، معنایش چنین است: «وامسحوا براءوسکم وامسحوا أرجلكم إلى الکعبین»: «قسمتی از سرتان را مسح کنید و پاهایتان را تا قوزک‌ها مسح کنید».

این که بگویی: «مسحت الرجل»: «پا را مسح کردم»، مترادف عبارت «مسحت بالرجل»: «قسمتی از پا را مسح کردم» نیست؛ چون وقتی فعل با حرف جر باء متعدی می‌شود منظور از آن الصاق است. یعنی چیزی را به آن مالیدم.

وقتی گفته شود: «مسحته» اقتضا نمی‌کند که به این معنی باشد که چیزی را به آن مالیدم بلکه بنابر اجماع فقط مسح با دست را اقتضا می‌کند.

در این صورت، مشخص می‌شود که منظور مسح پا با آب است. و این مجمل است که سنت آن را تفسیر می‌کند، همان‌طور که در قرائت مکسور بودن «أرجلكم» آمده است.

به طور کلی، در قرآن نفی ایجاب غسل (شستن) نیامده است، بلکه در آن ایجاب مسح آمده است. پس اگر فرض شود که سنت مقدار بیشتری از آن‌چه قرآن واجب

کرده، واجب می‌کند این به معنای رفع و برداشتن معنای قرآن نیست، پس چگونه است وقتی سنت آن را تفسیر کند و معنایش را روشن نماید؟!^۱

رافضی‌ها کف و پشت پاهایشان را نمی‌شویند

در صحیح به نقل از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: «وَدِدْتُ أَنَّا رَأَيْنَا إِخْوَانَنَا»، قالوا: أُولَئِكَ إِخْوَانُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قال: «أَنْتُمْ أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُ الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدَ»، قالوا: كَيْفَ تَعْرِفُ مَنْ لَمْ يَأْتِ بَعْدَ مِنْ أَمَتِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فقال: «أُرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَجُلًا لَهُ خَيْلٌ غَرَّ مُحَجَّلَةٌ بَيْنَ ظَهْرِي خَيْلٍ دَهْمٍ بِهِمْ أَلَا يَعْرِفُ خَيْلَهُ؟». قالوا: بَلَى، يَا رَسُولَ اللَّهِ. قال: «فَإِنَّهُمْ يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ غُرًّا مُحَجَّلِينَ مِنَ الْوُضُوءِ وَأَنَا فَرَطُهُمْ عَلَى الْحَوْضِ»: «دوست داشتم که برادرانم را می‌دیدیم». گفتند: ای رسول خدا! مگر ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: «شما اصحاب من هستید، برادران من آنانی هستند که هنوز نیامده‌اند». گفتند: ای رسول خدا! چگونه آن دسته از امت را که هنوز نیامده‌اند می‌شناسی؟! فرمود: «بگویید: بینم آیا مردی که اسبانی دارای دست و پاهای سفید داشته باشد و آن‌ها در میان اسبان سیاه باشند، آیا او اسبان خود را نمی‌شناسد؟» گفتند: آری، ای رسول خدا! فرمود: «آنان نیز در روز قیامت با چهره و دست و پاهای روشن به دلیل وضو گرفتن می‌آیند و من در پیشاپیش آنان بر حوض وارد می‌شوم...».

این حدیث بیان می‌کند که هر کس وضو بگیرد و صورت و دست و پاهای خود را بشوید جزو افراد روشن سیما و دست و پا نورانی قرار می‌گیرد. و این افراد جمهور امت اسلام هستند که فقط حضرت ابوبکر و حضرت عمر را مقدم می‌دارند.

۱- ج (۲) ص (۱۹۱، ۱۹۴).

۲- صحیح مسلم ک (۲) ح (۲۴۹)، صحیح بخاری ک (۴) ب (۳).

رافضی‌ها کف پاها و پشت پاهایشان را نمی‌شویند، پس پاهای آنان درخشان و نورانی نیستند. در صحیحین به نقل از پیامبر ﷺ آمده که فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ وَ بَطُونِ الْأَرْجُلِ مِنَ النَّارِ»: «وای بر پشت و کف پاها از آتش جهنم».^۱

یک پنجم (خمس) درآمد و کار مسلمانان از آنان گرفته می‌شود و به جانشین معصوم در نزد رافضی‌ها پرداخت می‌گردد

علما درباره‌ی خمس آرای متفاوتی دارند؛ گروهی معتقدند خمس با وفات پیامبر ﷺ ساقط شده، و هیچ یک از بنی‌هاشم مستحق چیزی از خمس نمی‌شود مگر این که در میان‌شان یتیم یا مسکینی باشد که به دلیل یتیم بودن یا مسکین بودن به او داده می‌شود. این مذهب ابوحنیفه و دیگران است.

گروهی بر این باورند، خمس برای نزدیکان ولی امر پس از خودش است، و هر ولی امری به نزدیکان خود عطا می‌کند. این رأی گروهی است که به گمانم حسن و ابو ثور جزو آنان هستند. این قول از حضرت عثمان رضی الله عنه نیز نقل شده است.

عده‌ی دیگری معتقدند، خمس به پنج قسمت مساوی تقسیم می‌شود. این قول شافعی و قول مشهور احمد است.

گروهی دیگر می‌گویند: خمس بر اساس اجتهاد امام است، و خودش آن را در راه اطاعت خدا و پیامبر تقسیم می‌کند، همان‌گونه که فیء تقسیم می‌شود. این قول اکثر سلف است و رأی عمر بن عبدالعزیز و مذهب اهل مدینه، مالک و دیگران است. همچنین این رأی، روایت دیگری از احمد است، و صحیح‌ترین اقوال است که کتاب و سنت نیز بر آن دلالت دارند.

۱- صحیح مسلم ص (۲۱۳، ۲۱۵) بخاری آن را روایت کرده است ک (۳) ب (۳) ص (۲۷، ۲۹) «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ» ترمذی می‌گوید: از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمود: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ وَ بَطُونِ الْأَقْدَامِ مِنَ النَّارِ». نگاه: شماره (۴۱). امام احمد در ج (۴) ص (۱۹۱) با لفظ: «وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ وَ بَطُونِ الْأَقْدَامِ مِنَ النَّارِ» روایت کرده، و حاکم ج (۱) ص (۱۶۲) آن را آورده است.

اما آن چه که رافضی ها می گویند که یک پنجم کسب و کار مسلمانان از آنان گرفته شود و به کسی که جانشین معصوم می دانند، و یا کسی غیر از او داده می شود، این قول هرگز از جانب کسی از صحابه نه حضرت علی و نه دیگران و نه کسی از تابعین واقعی آنان و نه کسی از نزدیکان پیامبر، نه بنی هاشم و نه دیگران نقل نشده است.

تمام آن چه که در این باره از حضرت علی یا علمای اهل بیت او همچون حضرت حسن، حضرت حسین، علی بن حسین، ابوجعفر باقر و جعفر بن محمد نقل می شود، دروغ نسبت به آنان است، و این خلاف روایات متواتر از سیره ی حضرت علی علیه السلام است؛ چون او چهار سال و اندی خلافت را عهده دار شد و چیزی از اموال مسلمانان را نگرفت بلکه در ولایت او هرگز خمسی نبود.

نه حضرت علی و نه دیگران خمس اموالشان را ندادند. اما اموالی که از کفار به غنیمت گرفته شد بر اساس کتاب و سنت تقسیم می شد. اما در زمان او مسلمانان به دلیل فتنه و اختلافی که میان شان ایجاد شد وقتی را برای جنگ با کفار نیافتند.

همچنین ضرورتاً معلوم و مشخص است که پیامبر صلی الله علیه و آله خمس اموال مسلمانان را نگرفت، و از کسی از مسلمانان خمس مالش را نخواست بلکه فقط صدقات را از آنان می گرفت.^۱ و می فرمود که آل پیامبر از آن بهره ای ندارند.^۲ آن حضرت به آنان امر می کرد که با جان و مال خود جهاد کنند و او همان فیء را که خداوند نصیب مسلمانان می کرد، تقسیم و غنائم را بین مستحقان اش تقسیم می کرد و خمس و فیء را نیز به طور عادلانه میان مسلمانان تقسیم می نمود.^۳

۱- خداوند متعال می فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳] و در جای دیگری

می فرماید: ﴿إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ﴾ [التوبة: ۶۰]

۲- و به حسن گفت: «آیا نمی دانی که ما صدقه نمی خوریم». مسلم آن را روایت کرده است ص (۷۵۱).

۳- ج (۳) ص (۱۵۴، ۱۵۶).

رافضی‌ها متعه (ازدواج موقت) را جایز می‌دانند در حالی که متعه حتی در نزد اهل بیت حرام است

از پیامبر ﷺ روایت شده که او پس از مدتی که ازدواج موقت را حلال کرده بود، آن را حرام کرد. همچنین این حدیث را افراد مورد اطمینان و ثقه در صحیحین و سایر منابع حدیثی به نقل از زهری از عبدالله و حسن دو پسر محمد ابن حنفیه از پدرشان محمد ابن حنفیه از علی بن ابی طالب ﷺ روایت کرده‌اند^۱ که وقتی ابن عباس ازدواج موقت را مباح

۱- بخاری می‌گوید: مالک بن اسماعیل برای ما نقل کرد که ابن عیینه به ما گفت که او از زهری شنیده که گفت: حسین بن محمد بن علی و برادرش عبدالله به نقل از پدرش به ما خبر داد که حضرت علی به ابن عباس گفت: «پیامبر ﷺ در زمان خیبر از متعه و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی نهی کرد». بخاری (۶۷) ب (۳۱).

مسلم روایت کرده که یحیی بن یحیی به ما گفت: از ابن شهاب از عبدالله و حسن پسران محمد بن علی از پدرشان از حضرت علی بن ابی طالب برای مالک نقل کردم که حضرت علی گفت: رسول خدا ﷺ در روز خیبر از متعه‌ی زنان و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی نهی کرد». (نگاه کنید به حدیث شماره ۱۴۰۷). عبدالله بن محمد بن اسماء ضبعی روایت می‌کند که جویره از مالک با این اسناد نقل می‌کند و می‌گوید: از حضرت علی بن ابی طالب شنید که به فلانی گفت: تو انسان گمراهی هستی، رسول خدا ﷺ ما را نهی کرد از.... (همانند حدیث یحیی بن یحیی از مالک).

ابوبکر بن ابی شیبۀ برای ما نقل کرد و گفت که یونس بن محمد برای ما نقل کرد و گفت که عبدالواحد بن زیاد برای ما نقل کرد و گفت که ابوعمیس از ایاس بن سلمۀ از پدرش روایت کرد که گفت: «رسول خدا ﷺ در سال او طاس به مدت سه روز اجازه‌ی متعه داد سپس از آن نهی کرد». (حدیث شماره ۱۴۰۵)

محمد بن عبدالله بن نمیر برای ما نقل کرد و گفت که پدرم برای ما نقل کرد و گفت که عبدالعزیز بن عمر برای ما نقل کرد و گفت که ربیع بن سبرۀ جهنی برای ما نقل کرد و گفت که پدرش به او گفته که با رسول خدا ﷺ بوده است، و رسول خدا ﷺ فرمود: «یا ایها الناس! انی قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء، وإن الله قد حرم ذلک الی یوم القیامة، فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلہ، ولا تأخذوا مما آتیتموهن شیئاً»: «ای مردم، من به شما اجازه‌ی کام‌جویی از زنان را دادم و خداوند متعال آن را تا روز قیامت حرام کرد. پس هر کس زنی به صورت موقت در اختیار دارد رهایش کند و از آن چه که به آنان داده‌اید چیزی را از آنان پس نگیرد».

اسحاق بن ابراهیم برای ما نقل کرد و گفت که یحیی بن آدم برای ما نقل کرد و گفت که ابراهیم بن سعد به نقل از عبدالملک بن ربیع بن سبرۀ جهنی به نقل از پدرش و او به نقل از جدش برای ما نقل کرد و گفت: «رسول خدا ﷺ در سال فتح مکه هنگامی که وارد مکه شدیم به ما امر کرد متعه کنیم. سپس از مکه خارج نشدیم تا این که ما را از آن نهی کرد». (صحیح مسلم، حدیث شماره ۱۴۰۶).

دانست، حضرت علی به او گفت: تو انسانی گمراه هستی. پیامبر ﷺ در سال خیر، متعه و خوردن گوشت الاغ‌های اهلی را حرام اعلام کرد». این حدیث را زهری که عالم‌ترین و حافظ‌ترین اهل زمان خود در زمینه‌ی سنت بود و بزرگان و ائمه‌ی اسلام در زمان خودشان همچون مالک بن انس، سفیان بن عیینه و سایر افرادی که علم و عدل و حفظ آنان مورد توافق است، روایت کرده‌اند و محدثان در صحت و قبول این حدیث، اختلاف نظر ندارند. همچنین در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ متعه را در جنگ فتح مکه تا روز قیامت حرام اعلام کرد... رأی درست این است که متعه پس از این که در سال فتح مکه حرام شد، پس از آن دیگر حلال نشد.

از ابن عباس روایت شده که وقتی او حدیث نهی پیامبر ﷺ از متعه را شنید، از نظر خود بازگشت.^۱

اهل سنت از آنچه که حضرت عمر و حضرت علی و سایر خلفای راشدین رضی الله عنهم درباره‌ی متعه روایت کرده‌اند، تبعیت می‌کنند.

و شیعه با آنچه که حضرت علی از پیامبر ﷺ روایت کرده مخالفت کرده و از قول مخالفان او تبعیت کرده‌اند.

همچنین خداوند پاک در کتاب خود فقط همسر و کنیز را مباح کرده است، و کامجویی از یک زن به صورت موقت جزو هیچ یک از این دو مورد نیست؛ چون آن زن اگر همسر بود، با شوهرش از همدیگر ارث می‌بردند، و عده‌ی وفات بر زن واجب می‌شد، و طلاق سه‌گانه بر او جاری می‌گردید؛ چون این‌ها احکام همسر در کتاب خداوند متعال است که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ لِأُزْوَاجِهِمْ حَفِظُونَ ۝ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا

۱- ترمذی به نقل از ابن عباس روایت می‌کند که او می‌گوید: در آغاز اسلام متعه بود و هرگاه مردی به جایی می‌آمد که در آن‌جا شناختی نداشت به اندازه‌ای که او قرار بود در آن‌جا ساکن باشد، با زنی ازدواج می‌کرد و آن زن مورد کامجویی او قرار می‌گرفت تا این که آیه ی: ﴿إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾ نازل شد. ابن عباس گوید: هر نوع نزدیکی و کام جویی غیر از این دو حرام است. (ترمذی شماره ۱۱۲۲ در نکاح و باب تحریم متعه). ابن حجر در کتاب فتح الباری می‌گوید: روایات متعددی در زمینه‌ی منصرف شدن ابن عباس از نظرش نقل شده که همدیگر را تقویت می‌کنند.

مَلَكَتْ أَيْمَنَهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٧﴾ فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٨﴾ [المؤمنون: ۷ - ۸] «و عورت خود را حفظ می کنند. مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشویی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) بشمار می آیند (و زناکار می باشند)». و در ازدواج موقت زنی که با او کامجویی می شود نه همسر است و نه کنیز. از این رو متعه به صراحت قرآن حرام شمرده شده است.

این که آن زن، مملوک و کنیز نیست مشخص است.

اما این که زن در ازدواج موقت، همسر نیست، بدین خاطر است که آثار نکاح درباره‌ی او منتفی است. از جمله آثار نکاح این است که نکاح موجب ارث بردن از یکدیگر و ثبوت عده‌ی وفات شوهر و طلاق سه گانه و نصف شدن مهریه با طلاق قبل از نزدیکی و سایر موارد است. خداوند متعال می فرماید: ﴿وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ مِمَّا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْفِحِينَ ۚ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: ۲۴] «این را خدا بر شما واجب گردانده است (پس آنچه را که او بر شما حرام نموده است حرام بدانید و آن را مراعات دارید). برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان (یعنی جز زنان مؤمن حرام) حلال گشته است و می توانید با اموال خود (از راه شرعی) زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید (بدان شرط که منظورتان زنا و دوست‌بازی نباشد و) پاکدامن و از زنا خوشتندار باشید. پس اگر با زنی از زنان ازدواج کردید و از او کام گرفتید، باید که مهریه او را (چنان که مقرر است بدون کم و کاست و در موعد خود) بپردازید».

در این آیه چیزی که دلالت کند متعه تا زمان مشخصی حلال است، وجود ندارد. خداوند در این آیه نفرموده که برای شما حلال است که تا زمان مشخصی از زنان کامجویی کنید بلکه می فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾ [النساء: ۲۴]. این آیه هر نوع کامجویی را که صورت گرفته، در بر می گیرد خواه حلال بوده باشد و یا از روی شبهه صورت گرفته باشد. از این رو در نکاح فاسد بر اساس سنت و اجماع،

مهریه واجب می‌شود، و شخص کامجو اگر معتقد به حلال بودن متعه باشد و این کار را بکند، باید مهریه بپردازد. اما کامجویی حرام، این آیه شامل آن نمی‌شود؛ چون اگر کسی از زنی بدون عقد و با رضایت زن کام بجوید، این عمل، زناست و مهریه در آن نیست، و اگر زن به این کار مجبور شده باشد، اختلاف نظر مشهور در این باره وجود دارد.^۱

شیعیان عبارت «حی علی خیر العمل» را به اذان افزودند

شیعیان عبارتی را به اذان اضافه کرده‌اند که در زمان پیامبر ﷺ نبوده است، و کسی نقل نکرده که پیامبر ﷺ به چنین چیزی در اذان امر کرده است. این عبارت که شیعیان به اذان افزوده‌اند، عبارت «حی علی خیر العمل» است. نهایت آن‌چه که در این زمینه نقل می‌شود اگر صحیح باشد، این است که برخی از صحابه همچون ابن عمر رضی الله عنهما گاه گاهی این عبارت را برای تأکید می‌گفتند.

همان‌گونه که برخی از صحابه میان اذان و اقامه عبارت «حی علی الصلاة حی علی الفلاح» می‌گفتند. و این ندای امراء نامیده می‌شود، و برخی آن را تنویب می‌نامند. برخی از دانشمندان آن را جایز دانسته و اکثر علماء آن را مکروه دانسته‌اند، و کراهیت آن را از ابن عمر و پسرش و دیگران روایت کرده‌اند.

ما ضرورتاً می‌دانیم اذانی که بلال و ابن مکتوم در مسجد رسول خدا ﷺ در مدینه می‌گفتند و ابومحذوره در مکه و سعد القرظ در قباء می‌گفت، این عبارت رافضی‌ها در آن نبود، و اگر این عبارت در اذان بود، قطعاً مسلمانان آن را نقل می‌کردند و از آن چشم پوشی نمی‌کردند، همان‌طور که چیزهایی ساده‌تر از آن را نقل کرده‌اند. پس معلوم می‌شود که این عبارت یک بدعت باطل است.

این چهار فرد نامبرده به دستور پیامبر ﷺ اذان می‌گفتند و از آن حضرت اذان را آموختند و در بهترین مساجد، یعنی مسجد مکه، مسجد مدینه، و مسجد قباء اذان می‌گفتند، و اذان آنان نزد عوام و خواص به تواتر نقل شده است.

۱- ج (۲) ص (۱۹۶). برای توضیح بیشتر راجع به این آیه به مرجع مذکور نگاه کنید.

پُر واضح است که نقل کردن اذان توسط مسلمانان از نقل اِعراب آیه‌ای مثل آیه ی: ﴿وَأَجْلَكُمْ﴾ و مانند این‌ها بیشتر و مهمتر است.

هیچ موردی از شعایر اسلامی چون اذان مشهور و معلوم نبوده و نیست؛ از این رو نقل و روایت آن از نقل سایر شعایر اسلامی بیشتر است.

اگر گفته شود: در کیفیت آن اختلاف نظر وجود دارد؟

در جواب گفته می‌شود: هر آنچه در روایات ثابت آمده همان سنت صحیح و روش درست پیامبر اکرم ﷺ بوده است.

در آموزش اذان به ابومحذوره توسط پیامبر ﷺ شک و تردیدی وجود ندارد، و در این آموزش، ترجیع (گفتن حی علی الصلاة و حی علی الفلاح) وجود دارد و اقامه به صورت دو تا دو تا همچون اذان می‌باشد.^۱

ذکر هر عبارتی غیر از شهادتین در اذان از بزرگ‌ترین گمراهی‌هاست

همان طور که در شهادتین و اذان و نماز و سایر موارد جز ذکر خدا و پیامبر نیست، و اگر به غیر از خدا و پیامبر کسی از ائمه ذکر شود، این از بزرگ‌ترین گمراهی‌هاست.^۳

۱- به لفظ اذان ابومحذوره که پیامبر آن را به او تعلیم داده، در صحیح مسلم به شماره (۳۷۹) مراجعه کنید. ابن تیمیه می‌گوید: ترک ترجیع (تکرار مجدد شهادتین) چیزی است که صاحبان سنن در اذان بلال آن را روایت کرده‌اند. همچنین فرد بودن اقامه در اذان بلال و زوج بودن اقامه در اذان ابومحذوره در صحیح ثابت شده است. اما احمد و دیگر فقهای حدیث به اذان و اقامه‌ی بلال عمل کرده و شافعی به اذان ابومحذوره و اقامه‌ی بلال عمل کرده و ابوحنیفه به اذان بلال و اقامه‌ی ابومحذوره عمل کرده است. همه‌ی این امور بر اساس سنت رسول خدا ﷺ جایز هستند، هر چند که برخی از فقها این را مکروه می‌شمارند؛ چون معتقدند که سنت بودن آن در اذان ثابت نشده است، و این در علم کسی که دانسته که آن سنت است، اشکالی وارد نمی‌کند. (ج ۳ ص ۱۵۹).

۲- ج (۳) ص (۲۰۵).

۳- ج (۲) ص (۳۳۷).

صلوات فرستادن فقط برای حضرت علی بدون دیگران اشتباه است

شیعه فقط بر حضرت علی صلوات می‌فرستند و بر غیر او صلوات نمی‌فرستند، و چنان وانمود می‌کنند که گویا صلوات در حق او امر شده و در حق دیگران به آن امر نشده است، و این کار به اتفاق همه‌ی دانشمندان اشتباه است. خدای متعال به صلوات فرستادن بر پیامبر خود امر کرده است. و پیامبر ﷺ این دستور را به صلوات فرستادن بر خود و آل خود تفسیر کرده است. پس به تبع پیامبر بر همه‌ی آل او صلوات فرستاده می‌شود. آل پیامبر به اعتقاد شافعی و احمد کسانی هستند که صدقه بر آنان حرام شد.

گروهی از اصحاب مالک و احمد و سایرین بر این اعتقادند که آل حضرت محمد ﷺ امت اوست. و دسته‌ای از صوفیه بر این باورند که آل حضرت محمد اولیاء امت او هستند که مؤمنان پرهیزگارند.

حنفی‌ها و دیگران می‌گویند: اگر از نظر جماعتی فقط بر حضرت علی صلوات فرستاده شود و بر سایر صحابه صلوات فرستاده نشود، و هرگاه او بر حضرت علی صلوات بفرستد، این گمان به وجود آید که او از این جماعت است، در این صورت صلوات فرستادن بر حضرت علی مکروه است تا گمان نشود که او رافضی است. اما وقتی معلوم شود که بر حضرت علی و سایر صحابه صلوات فرستاده شود، در این صورت صلوات فرستادن بر حضرت علی مکروه نیست. این نظر سایر ائمه و علما است؛ چون اگر در انجام یک مستحب یک مفسده‌ی قوی باشد آن عمل، دیگر مستحب نیست. از اینجا برخی از فقهاء معتقدند که اگر برخی از مستحبات برای مسلمانان به شعار و عادت خاص آنان تبدیل شوند باید ترک شوند. هر چند که ترک این کار واجب نیست. اما در انجام دادن این عمل، مشابهت با رافضی‌ها صورت می‌گیرد و دیگر سنی از رافضی مشخص نمی‌شود، و مصلحت تمایز از رافضی‌ها به جهت دوری از آنان و مخالفت با آنان از مصلحت این مستحب بیشتر است.

اما این یک امر عارضی است، و اقتضا نمی‌کند که امر مشروع همیشه مشروع نباشد. و اهل سنت صلوات بر غیر پیامبر ﷺ اعم از امامان خودشان و دیگران واجب ندانسته‌اند؛

چون واجب کردن این امر از جمله بدعت‌های گمراه کننده و مخالف با شریعت خدای متعال است.^۱

اعلام رضایت فقط از حضرت علی و یا دوازده امام و یا کشیدن تصویر آنان بر دیوار و یا تلقین آنان بر میت بدعت ناپسند است. قصد آنان از این کار چیست؟

اهل سنت نمی‌گویند که نام بردن خلفاء در خطبه فرض است، بلکه می‌گویند: اکتفا کردن فقط به ذکر نام حضرت علی و ذکر نام دوازده امام بدعت ناپسندی است که کسی از صحابه و نه تابعین و نه بنی‌امیه و نه بنی‌عباس آن را انجام نداده‌اند. همچنین می‌گویند: دشنام دادن به حضرت علی و سایر پیشینیان صالح بدعتی ناپسند است. ناپسندتر از آن، کشیدن تصویر آنان بر روی دیوار و تلقین آنان به میت است که این یک بدعت ناپسندی است که ضرورتاً از دین اسلام معلوم می‌شود؛ چون این کار از بزرگ‌ترین بدعت‌ها در دین اسلام می‌باشد.

البته آنانی که شیعیان نام‌شان را می‌برند، قصدشان از این کار، دشمنی با سایر مسلمانان و کمک به کفار و منافقان و خاموش کردن نور هدایت و دین حقی است که خداوند، پیامبر را با آن فرستاده و وعده داده که آن را بر همه‌ی دین‌ها مسلط و پیروز گرداند. همچنین قصدشان از این کار، گشودن باب بی‌دینی و نفاق برای کسانی است که قصد تباه کردن امت اسلام را دارند.

اگر خطیب نام چهار خلیفه را ذکر نکند اشکالی بر او وارد نیست. فقط بسنده کردن به ذکر نام یکی از خلفا و رها کردن نام سه خلیفه‌ی اول که خلافتشان کامل‌تر و سیره‌شان برتر بود، امری ناپسند است. همان‌طور که حضرت عمر به دلیل این که ابوموسی نام او را بدون نام حضرت ابوبکر ذکر کرد کار او را ناپسند دانست. با وجودی که حضرت عمر آن موقع زنده و خلیفه‌ی وقت بود.^۲

۱- ج (۲) ص (۱۸۴، ۳۳۵، ۳۳۷).

۲- ج (۲) ص (۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱).

آن چه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی ها و دیگران، رها نمی شود

آن چه که ائمه ی اسلام بر آن هستند، این است که آن چه که مشروع باشد به صرف انجام آن توسط اهل بدعت اعم از رافضی ها و دیگران رها نمی شود؛ مانند مسطح کردن قبرها.^۱ و سایه بان درست کردن برای قبر هر چند که این قول رافضی ها باشد.

همچنین مالک می گوید: سجده کردن بر چیزی غیر از جنس زمین مکروه است. رافضی ها هم سجده کردن بر غیر از زمین را درست نمی دانند.

همچنین احمد بن حنبل متعهی حج را مستحب می داند و به انجام آن امر می کند. او و سایر علمای حدیث برای کسی که به صورت تنها و یا به صورت قارن احرام بسته، مستحب می دانند که آن را به عمره تغییر دهد و نیت تمتع کند؛ چرا که احادیث صحیح بر آن دلالت دارند. تا جایی که سلمه به امام احمد گفت: ای ابو عبدالله، تو وقتی برای اهل خراسان فتوا دادی که متعهی حج صحیح است، قلب های رافضی ها را تقویت نمودی. او در جواب گفت: ای سلمه! از تو به من خبر می رسید که تو انسان احمقی هستی و من از تو دفاع می کردم اما حالا برایم ثابت شده که تو احمق هستی. من یازده حدیث صحیح از پیامبر ﷺ در این زمینه سراغ دارم آیا آنها را به خاطر حرف تو رها کنم؟

تمام آن چه که رافضی ها ناپسند می دانند، باطل نیست بلکه برخی از سخنان آنان سخنانی هستند که برخی از اهل سنت در آنها با آنان هم نظر هستند، و برخی هم با آنان مخالف هستند در حالی که موافقان با آنان درست عمل می کنند. اما مهم این است که آنان هیچ مسأله ای مخصوص به خودشان را ندارند که در آن عقیده شان درست باشد.^۲

۱- مذهب ابوحنیفه و احمد این است که برآمده کردن قبرها از مسطح نمودن آن بهتر است همان طور که در صحیح آمده است: «أن قبر النبی کان مستمماً»: «قبر پیامبر ﷺ برآمده بود». بخاری آن را در کتاب الجنائز روایت کرده است.

۲- ج (۲) ص (۱۸۳) ج (۱۲). برخی از این مطالب راجع به احکام فرعی شان که مختص خودشان است و از اهل سنت جدا شده اند، گفته شد.

فقهای اهل بیت

علمای اهل بیت ائمه‌ی اهل سنت نیز هستند

شیعیان به امامی دارای علم و زهد اقتدا نکرده‌اند مگر این که اهل سنت به او و به گروهی دیگر که در علم و زهد همانند او هستند بلکه از او عالم‌تر و زاهدتر هستند، اقتدا می‌کنند.^۱

علم حضرت علی علیه السلام

حضرت علی در زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، به سن تمیز رسیده بود. او در آنچه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد، مورد اطمینان و راستگو بود. یاران پیامبر در نقل حدیث از آن حضرت راست‌گوترین مردم بودند و در میان شان کسی نبود که به آن حضرت دروغ نسبت دهد. حضرت علی علیه السلام دارای علم، بیان، دین، ایمان و سابقه و پیشگامی در اسلام است که بزرگ‌تر از آن هستند که فضیلتش این باشد که او شمشیری از شمشیرهای خداوند است؛ چون خاصیت شمشیر تنها جنگ و مبارزه است.

حضرت علی علیه السلام برخی از سنت را از حضرت ابوبکر رضی الله عنه آموخت.

علمای کوفه که با حضرت عمر و حضرت علی هم‌نشینی داشتند مانند علقمه، اسود، شریح و برخی دیگر، قول حضرت عمر را بر قول حضرت علی ترجیح می‌دادند. اما تابعین مدینه، مکه و بصره، این مسأله در نزدشان آشکارتر و مشهورتر از آن است که ذکر گردد. علم و فقه حضرت علی در کوفه فقط بنا به مقام و جایگاهش در کوفه و در نزد آنان در مدت خلافتش مشهور شد، و با وجود این، اهل کوفه قبل از این که حضرت عثمان رضی الله عنه به خلافت برسد، به قرآن و سنت علم داشتند.

علم آموختن حضرت معاذ به اهل یمن و جایگاه او در میان آنان بیشتر و بالاتر از حضرت علی بود. از این رو اهل یمن بیشتر از آن‌چه که از حضرت علی روایت کرده اند، از حضرت معاذ روایت کرده‌اند. و شریح و سایر بزرگان تابعین فقط در نزد معاذ بن

جبل فقه و علم آموختند. و وقتی حضرت علی به کوفه آمد، شریح آنجا قاضی بود، و او و ابو عبیده سلمانی از غیر حضرت علی علم و فقه آموختند.^۱

بررسی روایاتی که راجع به علم حضرت علی نقل شده‌اند

این فرموده‌ی پیامبر ﷺ: «أفصاكم علی»: «شایسته‌ترین شما برای قضاوت حضرت علی است»، ثابت نشده و اسناد معتبری ندارد.

و این که حضرت عمر گفت: «حضرت علی از همه‌ی ما برای قضاوت شایسته‌تر است»، حضرت عمر این را فقط درباره‌ی حل و فصل خصومات در ظاهر گفته است، با وجود این که در باطن می‌تواند خلاف این باشد.

و حدیث: «أنا مدينة العلم و علی بابها»: «من شهر علم و حضرت علی در آن است»، بسیار ضعیف و بی اساس است. از این رو این روایت جزو روایات جعلی و ساختگی به شمار می‌رود هر چند که ترمذی آن را روایت کرده است. ابن جوزی آن را (در کتاب الموضوعات خود) آورده و بیان کرده که سایر طرق آن ساختگی هستند. دروغ بودن آن از خود متن اش معلوم است؛ چون اگر پیامبر ﷺ شهر علم باشد و این شهر جز یک در نداشته باشد، و کسی جز یک نفر، علم او را دریافت نکند، در این صورت امور اسلام دچار تباهی و فساد می‌شود.

پس معلوم می‌شود که این روایت را یا یک زندیق نادان جعل کرده و گمان کرده که این مدح است در حالی که این سخن، زندیق‌ها را به عیب و ایراد گرفتن بر اسلام سوق می‌دهد؛ که فقط یک نفر از او علم گرفته است.

به علاوه، این روایت مخالف چیزی است که به تواتر معلوم شده که علم پیامبر ﷺ از طریق غیر حضرت علی به همه‌ی شهرهای اسلام رسیده است. اهل مکه و مدینه که مسأله در موردشان واضح و آشکار است. و همچنین اهل شام و بصره قضیه شان آشکار است؛ چون اینان جز مقدار اندکی از حضرت علی روایت نکرده‌اند. اما اکثر علم حضرت علی

۱- ج (۱) ص (۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۹) ج (۲) ص (۲۹۵) ج (۴) ص (۱۳۷) آن چه که مربوط به یاد گرفتن تفسیر و فتوای ابن عباس از حضرت علی است، هنگام سخن از ابن عباس می‌آید.

فقط در کوفه بود با وجود این اهل کوفه قبل از به خلافت رسیدن حضرت عثمان - صرف نظر از حضرت علی - به قرآن و سنت علم داشتند. و فقهای اهل مدینه دین را در زمان خلافت حضرت عمر آموختند.^۱

علوم باطلی که به حضرت علی نسبت داده‌اند

قرامطه باطنیه عقیده‌ی خود را به حضرت علی نسبت می‌دهند و اینکه خداوند یک علم باطنی خلاف ظاهر را به او عطا کرده است. در «الصحيح» به نقل از حضرت علی آمده که گفت: «والذي فلق الحبة و برأ النسمة ما عهد إلي النبي ﷺ شيئاً لم يعهده إلى الناس، إلا ما في هذه الصحيفة و كان فيها العقل و فكاك الأسير، وأن لا يقتل مسلم بكافر إلا فهما يؤتیه الله عبداً في الكتاب»^۲: «قسم به کسی که دانه را شکافت و روح را آفرید، پیامبر ﷺ چیزی به من نگفت که به مردم نگفته باشد مگر آنچه که در این صحیفه است که عبارت است از: دیه‌ی عاقله و آزادی اسیر و این که مسلمان به خاطر قتل کافر، کشته نمی‌شوند. و خدا فهم این دو را در قرآن به یک بنده می‌دهد».

۱- ج (۴) ص (۱۳۷، ۱۴۲) برخی از این مطلب نیز گفته شد.

۲- بخاری این روایت را در: ک (۵۶) ب (۱۷۱) به نقل از ابوجحیفه روایت کرده که او می‌گوید: به حضرت علی گفتم: آیا به جز آنچه در این کتاب خدا هست وحی دیگری نیز نزد شما وجود دارد؟ گفت: نه، قسم به کسی که دانه را شکافت... (حدیث). و مسلم به نقل از ابراهیم تیمی از پدرش روایت کرده که می‌گوید: علی بن ابی طالب ﷺ برای ما سخنرانی کرد و گفت: هر کس گمان کند که چیزی به جز کتاب خدا و این صحیفه (راوی گوید: صحیفه‌ای در غلاف شمشیرش آویزان بود) نزد ماست که آن را می‌خوانیم دروغ گفته است. در این صحیفه احکام متعلق به شتران و چیزهایی در مورد جراحات است، و در آن این روایت است که پیامبر ﷺ فرمودند: «المدينة حرام ما بین غیر إلی ثور..»: «مدینه از منطقه‌ی غیر تا منطقه‌ی ثور حرم است». مسلم به (شماره ۱۳۷۰) آن را روایت کرده است.

برخی از مردم سخن گفتن از حوادثی همچون جفر^۱ و غیره را به حضرت علی نسبت می‌دهند، و عده‌ای دیگر بطاقه^۲ و امور دیگری را به او نسبت می‌دهند که معلوم است حضرت علی از آن‌ها پاک و مبرا است.^۳

حضرت علی علیه السلام علم غیب نداشت!

اگر بعضی از صحابه و یا افراد نیکوکار از برخی از امور آینده خبر دهند، این دلیل آن نیست که آنان از آینده باخبرند. افراط گرانی که حضرت علی را عالم به آینده می‌پندارند سخت در اشتباهند و این دروغی بیش نیست که بافته‌اند.

اطلاع از برخی مسائل آینده از ویژگیهای آن بزرگوار نبوده، و دانستن هر آنچه در آینده اتفاق می‌افتد نه در قدرت و توان ایشان است و نه در قدرت و توان دیگران.

از شواهدی که به صورت بسیار واضح و روشن نشان می‌دهند که حضرت علی از آینده اطلاع نداشت، این است که وی در ولایتش و در جنگهایش در زمان خلافتش چیزهایی را گمان می‌برد و انتظاراتی داشت که هیچ یک تحقق نیافت، و یا کاملاً عکس آن صورت گرفت. اگر ایشان گمان می‌برد که در جنگ با معاویه آنچه صورت گرفت به وقوع می‌پیوندد هرگز با ایشان نمی‌جنگید؛ چرا که اگر جنگ صورت نمی‌گرفت در مقام و عزت و قوت و پیروزی بود؛ چون بیشتر مردم طرفدار او بودند. و بیشترین سرزمینهای اسلام از او فرمانبرداری می‌کردند، اما وقتی با آنها در افتاد قدرتشان ضعیف تر شد، و بسیاری از سرزمینهایی که زیر فرمان او بود چون مصر و یمن به دشمنان پیوستند. و سرزمین حجاز گاهی با ایشان بود و گاهی با دیگران.

۱- جفر یک ظرف چرمی است که گمان می‌کردند در آن علم پیامبران، اوصیاء و علمای گذشته‌ی بنی اسرائیل است.

۲- بطاقه بنا به گمان شان صحیفه‌ای است به طول هفتاد گز براساس بازوی پیامبر صلی الله علیه و آله که شامل املا کردن پیامبر و دستخط حضرت علی است، که در آن هر نوع حلال و حرام و هر آنچه که مردم به آن احتیاج پیدا می‌کنند، حتی درباره‌ی خسارت در جراحت آمده است. (احسان الهی ظهیر آن را نقل کرده است).

۳- ج (۴) ص (۱۴۵، ۱۴۶).

اگر می دانست با قضیه‌ی تحکیم دو قاضی به آنچه اتفاق افتاد حکم می کنند هرگز به تحکیم راضی نمی شد.

اگر می دانست یکی از قاضیان دیگری را گول می زند و او را برکنار می کند، کسی را که با برکناری او موافقت کند یا گول قاضی دیگر را بخورد، انتخاب نمی کرد.

و به رأی کسانی که به او گفتند فعلاً معاویه را در امارتش بگذار تا وضع کشور مستحکم شود، سپس اقدام به اجرای سیاست هایت کن، گوش می داد. این مشورت در واقع میان دوستان و اطرافیان آن حضرت بسیار سنجیده تر از آنچه صورت گرفت، بود.

خلاصه اینکه: اگر حضرت علی از آینده اطلاع داشت، می دانست که قبول ولایت معاویه در ابتدای کار از جنگ صفین و از خونریزی و فساد و شر در آن، بسیار بهتر بود. در جنگ صفین نه تنها چیزی از مصلحت به دست نیامد بلکه خونهای بسیاری ریخته شد و فسادها و هرج و مرج های زیادی به بار آمد. اگر حضرت علی از آینده اطلاع داشت هرگز حاضر نمی شد این فساد و شر را بر این امر ترجیح دهد که از ابتدا معاویه را والی شام کند.

همچنین پشیمانی حضرت علی بر بسیاری از کارهایی که انجام داده بود، خود شاهی است گویا از ندانستن آینده. او می گفت: بسیار ناتوان و درمانده ام، ولی عقب نشینی نمی کنم و با هوشیاری و ذکاوت بیشتر راهم را ادامه می دهم و این امر تکه پاره شده را به هم می دوزم.

و در شبهای صفین می گفت: «ای حسن، ای حسن، پدرت نمی دانست که کار به اینجا می کشد. چه خوش گفتند سعد بن مالک و عبدالله بن عمر، اگر کار درستی باشد حقا که اجر و پاداشی است بزرگ، و اگر کار اشتباهی باشد خطرش بسیار اندک است». این روایتی است که مصنفان آورده اند. و رأی امام حسن نیز بر ترک جنگ بود. روایتهای صحیح بر درست بودن نظر امام حسن دلالت دارند. در بخاری از پیامبر اکرم ﷺ آمده که ایشان فرمودند: «إن ابني هذا سيد، و سيصلح الله بين فتين عظيمتين من المسلمين»^۱: «این

پسر من آقا است، و به زودی خداوند بین دو گروه بزرگ از مسلمانان به واسطه‌ی او صلح و صفا برقرار می‌کند».

حضرت حسن و حضرت حسین علیهما السلام، روایت، علم و زهدشان

حضرت حسن و حضرت حسین هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات نمود خردسال و در سن تمیز بودند. بنابراین روایت این دو از پیامبر صلی الله علیه و آله اندک است.

حضرت حسن از پدر خود و دیگران و حتی از تابعین علم می‌گرفت، و این نشانی از علم و تقوا و دیانت اوست.

اما اینکه آن دو در زمان خودشان زاهدترین و عالم‌ترین بودند، این سخنی بدون دلیل و بی‌اساس است.^۱

محمد بن علی بن ابی طالب (محمد بن حنفیه)

ایشان در سالی که حضرت ابوبکر رضی الله عنه وفات کرد، به دنیا آمد، و حضرت عمر رضی الله عنه را دید و از او و از پدرش و ابوهیره و عثمان و عمار بن یاسر و معاویه رضی الله عنه و دیگران روایت کرد.

پسرانش عبدالله، حسن، ابراهیم و عون، و سالم بن ابی‌جعفر و منذر ثوری و ابوجعفر باقر و عبدالله بن محمد بن عقیل و عمرو بن دینار و محمد بن قیس بن مخرمه و عبدالاعلی بن عامر ثعلبی و دیگران از او حدیث نقل کرده‌اند. او به خدمت معاویه و عبدالملک بن مروان نیز آمده است.^(۲)

۱- ج (۱) ص (۳۰۶، ۳۰۷) ج (۲) ص (۱۵۰، ۱۵۱) ج (۴) ص (۱۴۴).

۲- سیر أعلام النبلاء.

ابن عباس رضی الله عنه، روایت و فتوای او

ابن عباس از چندین صحابه روایت می‌کند: او از حضرت عمر، ابوهیره، عبدالرحمن بن عوف، زید بن ثابت، ابی بن کعب و اسامه بن زید و چندین نفر از مهاجرین و انصار حدیث روایت می‌کند.

روایت او از حضرت علی بسیار کم است و صاحبان صحیح حدیثی از او به نقل از حضرت علی روایت نکرده‌اند، و حدیث او را از حضرت عمر، عبدالرحمن بن عوف و ابوهیره و دیگران روایت کرده‌اند.

همچنین ابن عباس تفسیر را از حضرت عمر یاد گرفت. ابن عباس از ابن مسعود و سایر صحابه‌ای که چیزی از حضرت علی رضی الله عنه نیاموخته بودند و تفسیر ثابت شده‌ای از او که در دست مسلمانان مشهور باشد وجود ندارد، آموخت.

کتاب‌های تفسیر و حدیث سرشار از روایاتی از صحابه و تابعین هستند که در آن‌ها روایت از حضرت علی بسیار اندک است.

ابن عباس بر اساس گفته‌ی حضرت ابوبکر و حضرت عمر فتوا می‌داد، و در مسائلی با حضرت علی بحث و مناظره کرد. مثلاً بخاری در صحیح خود روایت کرده، گوید: «تعدادی زندیق را نزد حضرت علی آوردند و حضرت علی آنان را سوزاند. این خبر به ابن عباس رسید، او گفت: اگر من بودم آنان را نمی‌سوزاندم؛ چون پیامبر ﷺ نهی کرد از اینکه کسی را با عذاب خداوند، عذاب داده شود، و من آنان را به قتل می‌رساندم؛ چون رسول خدا ﷺ فرمود: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهِ فَاَقْتُلُوهُ»^۱: «هر کس دینش را تغییر دهد، او را بکشید». این خبر به حضرت علی رسید و گفت: وای بر ابن عباس! چقدر خُرده گیر و دقیق است!^۲

۱- بخاری این را در باب حکم مرتد روایت کرده است.

۲- ج (۴) ص (۱۴۴، ۱۵۵، ۱۵۳، ۱۵۴).

علی بن حسین، روایت او و آنچه که از او روایت شده است، و مناقب این بزرگوار

او بیشتر از آن که از حضرت حسین علم پیاموزد، از دیگران علم آموخت. حضرت حسین در سال ۶۱ در حالی که علی کم سن و سال بود، شهید شد. وقتی که او به مدینه بازگشت از علمای اهل مدینه علم آموخت. علی بن حسین از مادران مؤمنان - عائشه، ام سلمه، و صفیه - و از ابن عباس، مسور بن مخرمه و ابورافع غلام پیامبر ﷺ و مروان بن حکم و سعید بن مسیب و سایرین علم آموخت.

تمجید و تعریف علما از علی بن حسین، و مناقب او فراوان است.

زهری می گوید: در مدینه کسی را بهتر از علی بن حسین نیافتم. یحیی بن سعید انصاری می گوید: او بهترین هاشمی است که من در مدینه دیده‌ام. حماد بن زید می گوید: به سخنان علی بن حسین گوش فرا داده‌ام - و او بهترین هاشمی بود که من دیدم - که می گفت: «ای مردم، ما را با حب اسلام دوست بدارید. حب شما نسبت به ما همواره برایمان مایه‌ی عار شده است». محمد بن سعد در الطبقات نام او را آورده و می گوید: عارم به ما خبر داد و گفت که حماد به ما خبر داد. سپس ابن سعد می گوید: گفتند: علی بن حسین مورد اطمینان و مورد اعتماد بود و حدیث فراوان داشت و بلندمرتبه و ارجمند بود.

از شبیه بن نعامه روایت شده که می گوید: علی بن حسین به بخل متهم بود. وقتی او فوت کرد، مردم دیدند که او مخفیانه معاش اهل یکصد خانه را در مدینه تأمین می کرد. خشوع و صدقه دادن در پنهانی و سایر فضایل او مشهور است. حتی او به خاطر صلاح و دین خود از همنشینی با بزرگان می گذشت و با زید بن اسلم غلام حضرت عمر بن خطاب همنشینی و رفت و آمد داشت در حالی که او جزو بهترین تابعین اهل علم و ایمان بود. به او گفته می شد: مجالس قوم خودت را رها می کنی و با این شخص همنشینی می کنی؟! او در جواب گفت: انسان جایی می نشیند که صلاح قلب خود را آنجا بیابد.

ابوسلمه بن عبدالرحمن، یحیی بن سعید انصاری، زهری، ابوزناد، زید بن اسلم و پسرش، و ابوجعفر از او حدیث روایت کرده‌اند.

محمد بن علی، باقر، کسانی که او از آنان علم آموخته و کسانی که از او حدیث روایت کرده‌اند و علم او

محمد بن علی باقر از بهترین اهل علم و دین است.

گفته می‌شود: او به این دلیل باقر نامیده شد چون علم را شکافت، نه به خاطر این که در اثر سجده پیشانی‌اش شکافته شده بود.

او علم را از جابر و انس بن مالک فرا گرفت، و همچنین از ابن عباس و ابوسعید و سایر صحابه و سعید بن مسیب و محمد بن حنفیه و عبدالله بن ابی رافع کاتب حضرت علی حدیث روایت کرده است.

ابواسحاق همدانی و عمرو بن دینار، زهری، عطاء بن ابی رباح و ربیعہ بن ابی عبدالرحمن و اعرج در حالی که از او مسن‌تر است، و پسرش جعفر و ابن جریج و یحیی بن ابی کثیر و اوزاعی و دیگران از او حدیث روایت کرده‌اند.

اما این که او عالم‌ترین اهل زمانش بوده است، این نیاز به دلیل دارد. زهری از هم عصران اوست که در نزد مردم نسبت به احادیث پیامبر ﷺ و احوال و سخنان او از باقر عالم‌تر است.^۱

جعفر بن محمد (صادق)

جعفر صادق علیه السلام از بهترین‌های اهل علم و دین است.

او از جدش، پدر مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق و محمد بن منکدر و نافع - غلام ابن عمر - و زهری و عطاء بن ابی رباح علم آموخت.

یحیی بن سعید انصاری، مالک بن انس، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، ابن جریج، شعبه، یحیی بن سعید قطان، حاتم بن اسماعیل، حفص بن غیاث و محمد بن اسحاق بن یسار از او روایت کرده‌اند.

عمرو بن ابی مقدم می‌گوید: وقتی من به جعفر بن محمد نگاه می‌کردم می‌دانستم که او از سلاله‌ی پیامبران است. مالک از هیچ یک از ذریه‌ی او روایت نکرده، فقط از جعفر

نُه حدیث روایت کرده است. او از هم عصران ابوحنیفه است، و ابوحنیفه با وجود شهرت علمی جعفر از وی علم فرا نگرفت.

به طور کلی، این چهار امام: - مالک، شافعی، ابویوسف، و احمد- هیچ یک چیزی از قواعد فقه را از جعفر فرا نگرفته است. اما از او حدیث روایت کرده‌اند همان‌طور که از غیر او نیز چندین برابر آن روایت کرده‌اند، و حدیث زهری و حدیث جعفر صادق از لحاظ قوت و کثرت قابل مقایسه نیست. بخاری در مورد برخی از احادیث او به شک افتاده است؛ چون سخنی از یحیی بن سعید قطان درباره‌ی او به گوش بخاری رسیده است، پس از او حدیثی نیاورده است.^۱

آنچه که به دروغ به او نسبت داده اند

این آفت از جانب کسانی که به او دروغ بستند ایجاد شد نه از جانب خود او. به همین خاطر انواع دروغ‌ها همچون کتاب بطاقه و سخنان ناسنجیده و سخن درباره‌ی نجوم و پیشگویی درباره‌ی رعد و برق‌ها و پریدن ناگهانی اعضای بدن و سایر موارد به او نسبت داده شده است.^۲ حتی ابو عبدالرحمن سلمی در کتاب «حقائق التفسیر» دروغ‌هایی از او نقل کرده که خداوند، جعفر را از چنین دروغ‌هایی مبرا نموده است. حتی اگر کسی می‌خواست دروغ‌هایی را به خورد مردم دهد، آن‌ها را به جعفر نسبت می‌داد. و حتی گروهی از مردم گمان می‌کنند که کتاب «رسائل إخوان الصفاء» از او گرفته شده، و این از دروغ‌هایی آشکار است؛ چرا که جعفر در سال یکصد و چهل و هشت وفات کرده و این رسائل حدود دویست سال پس از او در زمان پیدایش دولت اسماعیلیه باطنیه- که قاهره معزیه را سال سیصد و پنجاه و اندی بنا کردند- نوشته شد. در این اوقات بود که این رسائل به سبب ظهور این مذهبی که ظاهرش رفض و باطنش کفر محض است، نوشته شدند.

۱- ج (۲) ص (۱۵۴) ج (۴) ص (۱۴۳).

۲- قبلاً گفته شد که برخی از این موارد به علی بن ابی طالب نیز نسبت داده شد، و آنها در حق وی دروغ بودند.

اگر کسی گمان کند که در نزد ائمه علمی پنهان وجود داشت که در نزد دیگر بزرگان وجود نداشت، اما آنان آن را کتمان می‌کردند، باید گفت: پس علم پنهان چه سود و فایده‌ای به مردم می‌رساند...؟!۱

و اگر کسی بگوید: ائمه آن علم نزد خود را برای خواص خود بیان می‌کردند و برای دیگر بزرگان بیان نمی‌کردند.

در جواب گفته می‌شود: اولاً این دروغ است که به آنان نسبت داده شده است؛ چون پس از جعفر بن محمد کسی همچون او نیامد، و او علم را از این بزرگان همچون مالک، ابن عیینه، شعبه، ثوری، ابن جریج، یحیی بن سعید و سایر علمای مشهور و برجسته، فرا گرفته است.

ثانیاً اگر کسی گمان کند این امامان علم را از افرادی همچون آنان پنهان می‌کردند و فقط برای افراد ناشناس که در میان امت اعتباری هم ندارند، بیان می‌کردند، در واقع به آنان گمان بد زده است.^۱

موسی بن جعفر (کاظم)

امام موسی بن جعفر کسی است که ابوحاتم رازی درباره اش می‌گوید: او از بزرگان مورد اطمینان، امین و راستگوی، و از ائمه‌ی مسلمانان است.

گوییم: موسی در سال یکصد و بیست و اندی در مدینه به دنیا آمد، و مهدی او را به بغداد آورد، سپس او را به مدینه بازگرداند، و او در آنجا تا زمان رشید اقامت گزید. سپس هارون که از عمره باز می‌گشت موسی را با خود به بغداد برد و او را در آنجا زندانی کرد تا این که در زندان وفات نمود.

از موسی بن جعفر روایت‌های زیادی وجود ندارد. او از پدرش جعفر روایت کرده، و برادرش علی از او روایت کرده است. ترمذی و ابن ماجه روایت او را آورده اند.^۲

۱- ج (۲) ص (۱۵۴، ۱۷۶) ج (۴) ص (۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۳).

۲- ج (۲) ص (۱۵۵).

علی بن موسی (رضا)

او دارای محاسن و بزرگواری های شناخته شده و مدح و تمجیدهای مناسب حال خود است که اهل معرفت او را به واسطه‌ی آنها می‌شناسند. در زمان او، افرادی از او عالم‌تر و زاهدتر بوده‌اند؛ مثل شافعی، اسحاق بن راهویه، احمد بن حنبل، اشهب بن عبدالعزیز، ابوسلیمان دارانی، معروف کرخی و امثال اینان. این در حالی است که کسی از علمای حدیث چیزی از او روایت نکرده و چیزی از او در کتاب‌های سنت روایت نشده است. فقط ابوصلت هروی و امثال او نسخه‌هایی به نقل از پدران او، از وی روایت می‌کنند که در آنها دروغ‌هایی هست که خداوند انسان‌های صادق را از آنها پاک و مبرا داشته است.^۱

محمد بن علی (جواد)

او از بزرگان بنی‌هاشم بود و به سخاوت و بزرگواری مشهور بود، و از همین رو جواد نامیده شد. وی در سن بیست و پنج سالگی از دنیا رفت. مأمون دخترش را به ازدواج او درآورد، و هر سال، هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) برای او می‌فرستاد. معتضد او را به بغداد آورد و او آنجا از دنیا رفت. شیخ الإسلام ابن تیمیه رحمه الله می‌گوید: کسی که بهره‌ای از علم برده باشد، شکی در این امر نخواهد داشت که مالک بن انس، حماد بن زید، حماد بن سلمه، لیث بن سعد، اوزاعی، یحیی بن سعید، وکیع بن جراح، عبدالله بن مبارک، شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه و امثال آنان در زمینه‌ی حدیث رسول خدا ﷺ از موسی بن جعفر، علی بن موسی و محمد بن علی عالم‌تر و آگاه‌تر بودند. این امری است که روایات و اخبار مکتوب و نقلی به آن شهادت می‌دهند. آن چه که این امر را روشن می‌کند این است که احکام اسناد داده شده به پیامبر ﷺ که از این افراد نقل می‌شود، چندین برابر آن از علمای نامبرده نقل می‌گردد.

اما کسی که ادعا می‌کند که هر چه یکی از این افراد فتوا داده، در نزد خودش از پیامبر ﷺ نقل شده است، به این افراد دروغ نسبت داده است؛ چون آنان آنچه را که از پیامبر ﷺ نقل می‌کردند از دیگر روایات مشخص می‌کردند. به عنوان مثال حضرت علی رضی الله عنه می‌گوید: «هرگاه از رسول خدا ﷺ برایتان حدیثی آوردم قسم به خداوند این که از آسمان بر زمین بیفتم برایم دوست داشتنی‌تر از آن است که بر پیامبر ﷺ دروغ ببندم، و هرگاه در مورد آنچه که بین من و شماست با شما صحبت کنم، این بحث دیگری است و احتمال صحت و عدم صحت آن وجود دارد».^۱

علی بن محمد (هادی) که به او عسکری هم گفته می‌شود

درباره‌ی او حکایتی دارای اسناد منقطع ذکر شده است. البته فضیلتی در آن وجود ندارد و این خصلت در بسیاری از عامه‌ی مسلمانان نیز وجود دارد، و آنچه را که در سایر مسلمانان وجود دارد از این فضیلت او بزرگ‌تر است.^۲

حسن بن علی (عسکری)

علمای مشهور در زمینه‌ی روایت که در زمان حسن بن علی عسکری بودند، روایت مشهوری در کتب اهل علم درباره‌ی او ندارند در حالی که بزرگان کتاب‌های اهل سنت، بخاری، مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی، و ابن ماجه در آن زمان و نزدیک به آن زمان قبل و بعد از آن بودند.

حافظ ابوالقاسم بن عساکر اسامی شیوخ همه‌ی این امامان را جمع آوری کرده است. در میان این افراد کسی از حسن بن علی عسکری روایت نکرده با وجودی که هزاران حدیث از اهل حدیث روایت کرده‌اند.^۳

۱- ج (۲) ص (۱۵۵، ۱۵۸) ج (۱) ص (۳۰۷، ۳۰۸، ۱۰۹).

۲- ج (۲) ص (۱۶۰، ۱۶۳).

۳- ج (۲) ص (۱۶۴).

محمد بن حسن عسکری (مهدی منتظر)

امام منتظر وجود ندارد و مفقودی است که خیری برای شیعیان ندارد.^۱

خلاصه‌ای درباره‌ی فضیلت و علم امامان دوازده‌گانه

از جمله‌ی این دوازده امام، حضرت علی علیه السلام است که خلفای سه‌گانه از او برتر و خلافت و امامتشان از او کاملتر بود. اما سایر دوازده امام چند دسته‌اند: برخی از آنان صحابه‌ای هستند که به بهشتی بودن آنان شهادت داده شده مانند حضرت حسن و حضرت حسین، که در این مورد تعداد زیادی از صحابه که به بهشتی بودن آنان نیز شهادت داده شده، مثل آنان هستند.

در میان سابقین اولین کسانی هستند که از این دو برترند؛ مانند اهل بدر. و آن دو هر چند سرور جوانان اهل بهشت اند اما حضرت ابوبکر و حضرت عمر سرور میانسالان اهل بهشت اند و این دسته از دسته‌ی قبلی برترند.

در میان دوازده امام برخی همچون علی بن حسین و پسرش ابو جعفر، و پسر او جعفر بن محمد در علم و دین مشهور بودند. این‌ها حکم امثال خود را دارند، و در میان امت افراد زیادی همچون این‌ها و برتر از آنان وجود دارند.

در میان این دوازده امام، امام منتظر هست که وجود ندارد و مفقود است، و هیچ نفعی برای شیعیان ندارد.

اما راجع به سایر امامان باید گفت که در میان بنی‌هاشم از علویان و عباسیان افراد زیادی در علم و دین همچون آنان بودند و برخی هم از آنان عالم‌تر و دین‌دارتر بودند.^۲

۱- درباره‌ی امام دوازدهم در بحث امامت به طور مفصل بحث شد هر کس بخواهد می‌تواند به آنجا مراجعه نماید.

۲- ج (۲) ص (۱۹۰) ج (۳) ص (۲۴۸).

شافعی مطلبی

از آنجایی که شافعی دارای علم و فقهی قابل استفاده بود، مسلمانان او را به این ویژگی شناختند و از او بهره بردند و ذکر نام او همراه با علم و فقه آشکار شد.^۱

بنی هاشم در زمان ابن تیمیه

در این زمینه، عالمان به قرآن و حدیث و فقه زمان خودت را در نظر بگیر می‌بینی که بسیاری از بنی هاشم قرآن حفظ نمی‌کنند، و جز مقداری اندک چیزی از حدیث پیامبر ﷺ را نمی‌شناسند، و معانی آن‌ها را نمی‌دانند. اگر کسی گفت: جد ما از جبرئیل و او از خداوند باری تعالی روایت کرده است.

در جواب گفته می‌شود: آری، این‌ها در آنچه که جد شما از جبرئیل روایت کرده، از شما عالم‌ترند و شما در این زمینه به آنان مراجعه می‌کنید.

اگر بگویند: منظور من از این‌ها امامان دوازده گانه است.

به او گفته می‌شود: آن‌چه که علی بن حسین و ابوجعفر و امثال این‌ها، از حدیث جدشان روایت کرده‌اند، مورد قبول است. همان گونه که این‌ها از امثال آنان نیز پذیرفته می‌شود.

اگر مردم در نزد مالک، شافعی و احمد، بیش از آن چه که در نزد موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی یافته‌اند، نمی‌یافتند، این‌ها را رها نمی‌کردند و به سمت آنان نمی‌رفتند و مالک و شافعی و احمد را بر موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی ترجیح نمی‌دادند.^۲

۱- ج (۳) ص (۳۴۸).

۲- ج (۱) ص (۱۷۷).